
تفسیر نوجوان
(بر گرفته از تفسیر نمونه)

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج.۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج.۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج.۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

اشاره

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلا ـ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص:۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیرا مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

ص:۸

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

مقدمه (۱۱)

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

ص:۱۰

سوره مائِدَه

سوگند و کفّاره سوگند

۸۹ لا ـ يُؤاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فى اَيْمنِكُمْ وَ لكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما عَقَّدْتُّمُ الْاَيْمنَ فَكَفّرَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَهِ مَسكينَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْليكُمْ أَوْكِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْريرُ رَقَبَهٍ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلثَهِ أَيّامٍ ذلِكَ كَفّرَهُ أَيْمنِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوآا اَيْمنَكُمْ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ ءَايتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

خداونـد شـمارا به خاطر سوگندهای بیهوده (و خالی از اراده) مواخذه نمی کند ولی در برابر سوگندهایی که (از روی اراده) محکم کرده اید مواخذه می کند، کفاره این گونه قسم ها اطعام ده نفر مستمند،ازغذاهای معمولی است که به خانواده خودمی دهید، یا لباس پوشانیدن برآن ده نفر و یاآزاد کردن یک برده و کسی که هیچ کدام از این ها را نیابد سه روز روزه می گیرد ، این کفاره سوگنـدهای شـماست به هنگامی که سوگند یاد می کنید (و مخالفت می نمایید) و سوگندهای خود را حفظ کنید ونشکنید، این چنین خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند تا شکر او را به جا آورید .

جزء هفتم (۱۳)

کلمه « عَقَّد » در اصـل به معنی جمـع کردن اطراف یـک چیز محکم است و به همین جهت اگر کسـی دو سـر طنـابی را به هم گره زنـد گوینـد: «عَقَّدَ الْحَبْل» و گاهی در امور معنوی به کار می رود و هرگونه پیمان محکمی را نیز عقد می گویند، در آیه فوق منظور از عَقْد اَیْمان

(بستن سوگندها) همان تصمیم جدّی بر کاری است که بر طبق سوگند انجام می گیرد .

دراین آیه درباره سوگندهایی که درزمینه تحریم حلال و غیرآن خورده می شود، به طور کلی بحث کرده و قسم ها را به دو قسمت تقسیم می کند: نخست می گوید : « خداوند شما را در برابر قسم های لغو مؤاخذه و مجازات نمی کند : لا يُؤاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فی اَیْمنِكُمْ».

منظور از « سوگند لغو » ، سوگندهایی است که دارای هدف

(۱۴) سوره مائِدَه

مشخص نیست و از روی اراده و تصمیم سر نمی زند ، بلکه بدون توجه به عنوان تکیه سخن واللّه و باللّه یا این که لا واللّه و بلی واللّه می گویند و یا در حال شدّت هیجان یا غضب بدون اراده و تصمیم گفته می شود. بعضی گفته اند اگر انسان به چیزی یقین داشته باشد و بر اساس آن سوگند یاد کند سپس معلوم شود که اشتباه کرده است ، آن نیز جزء قسم لغو است ، مثل این که کسی بر اثر سعایت افراد سخن چنین یقین به انحراف همسر خود پیدا کند و سوگند به طلاق او یاد نماید ، بعدا معلوم شود دروغ بوده است ، این سوگند اعتبار ندارد . این را نیز می دانیم که علاوه بر لزوم قصد و اراده و تصمیم در سوگندهای جدی لازم است که محتوای قسم نیز کار نامشروع و یا مکروهی نباشد ، بنابراین اگر انسان در حال اختیار از روی اراده و تصمیم سوگند یاد کند که عمل حرام یا مکروهی را انجام دهد آن قسم نیز بی ارزش است و وفای به آن لازم نیست ، احتمال دارد که مفهوم لغو در آیه فوق مفهوم وسیعی باشد و حتی این گونه قسم را نیز شامل شود .

جزء هفتم (۱۵)

قسم دوم از سوگندها ، سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم و به طور جدّی یاد می شود ، درباره این نوع قسم ها ، قرآن در آیه فوق چنین می گوید : « خداوند شما را در برابر چنین سوگندهایی که گره آن را محکم کرده اید مؤاخذه می کند و شما را موظف به عمل کردن به آن می سازد : وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُّمُ الْاَیْمنَ». البتّه جدّی بودن سوگند به تنهایی برای صحّت آن کافی نیست بلکه همان طورکه دربالا اشاره شد باید محتوای سوگند لااقل یک امر مباح بوده باشد و باید دانست که سوگند جز به نام خدا معتبر نیست. بنابراین اگر کسی به نام خدا سوگند یاد کند که عمل نیك یا لااقل عمل مباح رجحان داری را انجام دهد به خاطر رجحانی که دارد ، واجب است به سوگند خود عمل کند و اگر آن را شکست کفّاره دارد .

و کفّاره قسم همان است که در ذیل آیه مورد بحث بیان شده :

کفّاره چنین سوگندی یکی از سه چیز است :

نخست اطعام ده نفر مسکین (فَکَفّرَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَهِ مَسکینَ)

(۱۶) سوره مائِدَه

منتها برای این که بعضی از اطلاق این حکم چنین استفاده نکنند که می توان از هر نوع غذای پست و کم ارزشی برای کفاره استفاده کرد ، تصریح می کند که این غذا باید لااقل یک غذای حد وسط بوده باشد که معمولاً در خانواده خود از آن تغذیه می کنید (مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْلیکُمْ) .

البته ظاهر این تعبیر ، حد متوسط از نظر کیفیّت است ولی ممکن است هم اشاره به کیفیّت و هم مقدار و کمیّت بوده باشد ، چنان که در

روایتی از امام صادق حـد وسط در کیفیّت و در روایتی از امام باقر حد وسط در کمیّت نقل شده که مفهوم آن ها بازگشت به حد وسط در هر دو قسـمت می کند (۱) ناگفته پیـدا است که مسأله حد وسط در دو قسـمت به اختلاف شـهرها و آبادی ها و زمان ها متفاوت خواهد بود. این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که (أَوْسَطِ)

جزء هفتم (۱۷)

به معنی خوب و عالی است، زیرا یکی از معانی (أَوْسَطِ) عالی است ، چنان که در آیه ۲۸ سوره قلم می خوانیم : « قالَ اَوْسَطُهُمْ اَلَمْ اَقُلْ لَکُمْ لَوْلا تُسَبِّحُونَ : بهترین آن ها چنین گفت : آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گویید » .

دوم پوشاندن لباس بر ده نفر نیازمند (أَوْ کِسْوَتُهُمْ) .

البتّه در ظاهر آیه این است که لباسـی بوده باشد که به طور معمول تن را بپوشاند و لذا در بعضی از روایات می خوانیم که امام صادق فرمود منظور از « کِسْوَه » در آیه فوق دو قطعه لباس است (پیراهن و شـلوار) و اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر نقل شده می خوانیم که به یک جامه نیز می توان قناعت کرد ، شاید به خاطر آن باشد که پیراهن های بلند عربی به تنهـایی می توانـد همه بـدن را بپوشانـد ، البته در مورد زنان تنها یک پیراهن هرچنـد بلندباشـد کافی نیست بلکه روسـری برای پوشاندن سر و گردن نیز لازم است ، زیرا

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۱ ، صفحه ۶۶۶ و « تفسیر برهان » جلد ۱ ، صفحه ۴۹۶ .

حداقل لباس مورد نیاز یک زن کمتر از این نیست و با این حال بعید نیست که لباسی که به عنوان کفاره داده می شود بر حسب فصول(۱) و مکان ها و زمان ها تفاوت پیدا کند .

(۱۸) سوره مائِدَه

در این که آیا از نظر کیفیّت حداقل کافی است و یا در این جا نیز باید حد وسط مراعات شود در میان مفسران دو نظر وجود دارد : نخست این که به مقتضای اطلاق آیه هرگونه لباس کافی است و دیگر این که با توجه به قیدی که در اطعام بود در این جا نیز باید رعایت حد وسط گردد ، ولی البتّه احتمال اول باطلاق آیه سازگارتر است .

سوم آزاد کردن یک برده : (أَوْ تَحْرِیرُ رَقَبَه).

در این که آیا برده ای که آزاد می شود باید ایمان و اسلام داشته باشد یا آزاد کردن هرگونه برده کافی است در میان فقهاء گفتگو است و توضیح آن را باید در کتب فقهی خواند ، اگرچه ظاهر آیه مطلق است .

و این خود می رساند که اسلام برای آزاد ساختن بردگان از وسایل گوناگون استفاده کرده است و در عصر و زمانی همچون زمان ما که ظاهرا برده ای وجود ندارد ، باید یکی از دو کفّاره دیگر را انتخاب نمود.

جزء هفتم (۱۹)

شک نیست که این سه موضوع از نظر قیمت بسیار متفاوت است و شاید این تفاوت به خاطر آن است که هرکس آزاد باشد و بتواند به اندازه توانایی خود یکی را انتخاب کند .

۱- دراین زمینه حدیثی نیزازامام باقر یاامام صادق نقل شده است «تفسیر برهان»، جلد ۱، صفحه۴۹۶ .

اماممکن است کسانی باشندکه قدرت برهیچ یک ازاین هانداشته باشند و لذابعد از بیان این دستورمی فرماید: « آن هایی که دسترسی به هیچ یک ندارند باید سه روز روزه بگیرند : فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصيامُ ثَلثَهِ أَيّامٍ » .

بنابراین گرفتن سه روز روزه منحصرا مربوط به کسانی است که قدرت بر انجام یکی از سه موضوع فوق را نداشته باشند .

سپس برای تأکید می گوید : « کفّاره سوگندهای شما این است که گفته شد : ذلِكَ كَفّرَهُ أَيْمنِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ » .ولی برای این که کسی تصور نکند با دادن کفّاره ، شکستن سوگندهای صحیح حرام نیست می گوید : « سوگندهای خود را حفظ کنید : وَاحْفَظُواْ اَيْمنَكُمْ » .

(۲۰) سوره مائِدَه

و به تعبیر دیگر عمل به سوگند وجوب تکلیفی دارد و شکستن آن حرام است ، اما پس از شکستن باید کفّاره داد .

۹۳ لَيْسَ عَلَى الَّذينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصّلِحتِ جُناحٌ فيماطَعِمُوآا ا اِذَا مَااتَّقَوا وَءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصّلِحتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَ ءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَ اَحْسَنُوا وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ

برکسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند گناهی در آن چه خورده اند (۱)نیست (و نسبت به نوشیدن

۱- باید توجه داشت که « طعام » غالبا در مأکولات گفته می شود نه نوشیدنی ها ولی گاهی در نوشیدنی ها نیز استعمال می شود مانند آیه ۲۴۹ سوره بقره « فَمَنْ شَرِبَ فَلَيْسَ مِنّى وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَاِنَّهُ مِنّى » .

شراب قبل از نزول حکم تحریم مجازات نمی شوند) مشروط بر این که تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند ، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند ، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

جزء هفتم (۲۱)

درباره تکرار این سه جمله میان مفسران قدیم و جدید گفتگو بسیار است ، ولی شاید بهترین سخن در این زمینه این است که گفته شود :

منظور از « تَقْوا » که نخستین بار ذکر شده همان احساس مسؤولیت درونی است که انسان را به سوی تحقیق و بررسی درباره دین و نگاه کردن در معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله و جستجو درباره حق می کند و نتیجه آن ایمان و عمل صالح است و به تعبیر دیگر تا مرحله ای از تقوا در وجود انسان نبوده باشد به فکر تحقیق و جستجوی حقّ نمی افتد و بنابراین نخستین بار که در آیه فوق سخن از تقوا به میان آمده اشاره به این مرحله ازتقوا است و این منافات باآغازآیه که می گوید «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْالصَّـٰلِحـٰتِ...» ندارد، زیراایمان درآغاز آیه ممکن است به معنی تسلیم ظاهری بوده باشد ولی ایمانی که بعد از تقوا به وجود آید ایمان واقعی است .

(۲۲) سوره مائِدَه

و دومین بار که سخن از تقوا به میان آمده اشاره به تقوایی است که در درون انسان نفوذ می کند و اثر آن عمیق تر می گردد و نتیجه آن ایمان مستقر و ثابتی است که عمل صالح جزء آن است ، لذا در جمله دوم

پس از ذکر ایمان سخنی از عمل صالح به میان نیامده تنها می فرماید : « ثُمَّ اتَّقواْ وَ ءَامَنُواْ ...» یعنی این ایمان به قدری نافذ و ثابت است که نیازی به ذکر عمل صالح درتعقیب آن نیست. و درمرحله سوم که گفتگو از تقوا می کند منظور تقوایی است که به مرحله عالی خود رسیده به طوری که علاوه بر دعوت به انجام وظایف حتمی ، دعوت به احسان یعنی کارهای نیک می کند حتی کارهایی که از واجبات نیست .

خلاصه این که هریک از این سه تقوا اشاره به مرحله ای از احساس مسؤولیت و پرهیزگاری است ، « مرحله ابتدایی » ، « مرحله متوسط » و « مرحله نهایی » و هر یک قرینه ای در خود آیه دارد که به اتّکای آن می توان مقصود را دریافت .

جزء هفتم (۲۳)

اکثریت دلیل «پاکی» نیست

۱۰۰ قُلْ لّا یَسْتَوِی الْخَبیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ اَعْجَبَکَ کَثْرَهُ الْخَبیثِ فَاتَّقُواْ اللّهَ یاُوْلِی الْاَلْبٰبِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ

بگو (هیچگاه) « ناپاک » و « پاک » مساوی نیستند اگرچه کثرت ناپاکی ها تو را به شگفتی بیندازد ، از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد ، تا رستگار شوید .

خَبیث و طَیِّب در آیه فوق به معنی هرگونه موجود ناپاک و پاک است اعم از غذاهای پاک و ناپاک ، افکار پاک و ناپاک است .

اما این که در آیه ظاهرا توضیح واضحی بیان شده از این نظر است که ممکن است ، کسی خیال کند عوارضی از قبیل فزونی طرفداران

پلیدی و به اصطلاح « اکثریت » باعث آن شود که چیز ناپاک در ردیف پاک قرار گیرد ، چنان که ملاحظه کرده اید ، گاهی بعضی از مردم تحت تأثیر انبوه جمعیّت و تمایلات اکثریت قرار گرفته و تصوّر می کنند ، اگر اکثریت به هرمطلبی تمایل پیداکرد ، این نشانه قطعی و بدون چون و چرای درستی آن مطلب است ، در حالی که چنین نیست و مواردی که اکثریت اجتماعات گرفتار اشتباهات روشن شده اند بسیار زیاد است ، در واقع آن چه برای شناسایی خوب از بد (« طَیِّب » از « خَبیث ») لازم است اکثریت کَیْفِی است نه اکثریت کَمِّی ، یعنی افکار قوی تر و والاتر و عالی تر و اندیشه های تواناتر و پاک تر لازم است نه کثرت نفرات طرفدار.

(۲۴) سوره مائِدَه

این مسأله شاید با مذاق بعضی از مردم امروز سازگار نباشد که بر اثر تلقینات و تبلیغاتی کوشش شده ، همیشه تمایلات اکثریت را به عنوان یک مقیاس سنجش نیک از بد به خورد آن ها بدهند ، تا آن جا که باور کرده اند ، « حقّ » یعنی چیزی که اکثریت بپسندد و خوب چیزی است که اکثریت به آن مایل باشد درحالی که چنین نیست و بسیاری از گرفتاری های مردم دنیا بر اثر همین طرز تفکر است .

آری اگر اکثریت از رهبری صحیح و تعلیمات درستی بهره مند گردد و به اصطلاح یک اکثریت به تمام معنی رشید شود ، آن گاه ممکن است تمایلات او مقیاسی برای سنجش خوب و بد باشد ، نه اکثریت های رهبری نشده و غیر رشید .

جزء هفتم (۲۵)

در هر حال قرآن در آیه مورد بحث ، اشاره ای به این واقعیّت کرده و می فرماید : هرگز بدان و ناپاکان شما را به شگفتی در نیاورد و

در موارد دیگر بیش از ده بار فرموده : « وَ لكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ : کار اکثر مردم از روی علم و دانش نیست » .

ضمنا باید توجه داشت که اگر در آیه کلمه « خَبیث » بر «طَيِّب» مُقَدّم داشته شده است به خاطر آن است که در آیه مورد بحث روی سخن با کسانی است که فزونی خبیث را دلیل بر اهمیّت آن می گیرند و باید به آن ها پاسخ گفته شود ، اکثریت و اقلیت نیست ، بلکه در همه جا و همه وقت « پاکی » بهتر از « ناپاکی » است و صاحبان عقل و اندیشه هیچ گاه فریب کثرت را نمی خورند ، همواره از پلیدی دوری می کنند ، اگرچه تمام افراد محیطشان آلوده باشند و به سراغ پاکی ها می روند اگرچه تمام افراد محیط با آن مخالفت ورزند .

(۲۶) سوره مائِدَه

سؤالات بیجا

۱۰۱ يااَيُّهَاالَّذينَ ءَامَنُواْ لا تَسْئَلُواْ عَنْ اَشْيآءَ اِنْ تُبْدَلَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ اِنْ تَسْئَلُواْ عَنْها حينَ يُنَزَّلُ الْقُرْءَانُ تُبْدَلَكُمْ عَفَا اللّهُ عَنْها وَ اللّهُ غَفُورٌ حَليمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید از مسایلی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می کند و اگر به هنگام نزول قرآن از آن ها سؤال کنید برای شما آشکار می شود، خداوند آن هارا بخشیده (واز آن صرف نظر کرده) است و خداوند آمرزنده و حلیم است .

شک نیست که سؤال کردن کلید فهم حقایق است و به همین دلیل کسانی که کمتر می پرسند کمتر می دانند و در آیات و

روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده است که هرچه را نمی دانند بپرسند ، ولی از آن جا که هر قانونی معمولاً ـ استثنایی دارد ، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنایی دارد و آن این که گاهی پاره ای از مسایل پنهان بودنش برای حفظ نظام اجتماع و تأمین مصالح افراد بهتر است در این گونه موارد جستجوها و پرسش های پی در پی ، برای پرده برداشتن ، از روی واقعیّت ، نه تنها فضیلتی نیست بلکه مذموم و ناپسند نیز می باشد ، مثلاً غالب پزشکان صلاح این می دانند که بیماری های سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم دارند ، زیرا تجربه نشان داده ، بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند گرفتار وحشتی می گردند که اگر کشنده نباشد لااقل بهبودی را به تأخیرمی اندازد .

جزء هفتم (۲۷)

در این گونه موارد بیمار هرگز نباید در برابر طبیب دلسوز خود به سؤال و اصرار بپردازد . زیرا اصرارهای مکرر او گاهی چنان میدان را بر طبیب تنگ می کند که برای آسودگی خود و رسیدگی به سایر بیماران جز این نمی بیند که حقیقت را برای این « بیمارلجوج » آشکار سازد اگرچه او از این رهگذر زیان هایی ببیند .

هم چنین مردم در همکاری های خود نیاز به خوش بینی دارند و

(۲۸) سوره مائِدَه

برای حفظ این سرمایه بزرگ صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر باخبر نباشند ، زیرا بالاخره هرکس نقطه ضعفی دارد و فاش شدن تمام نقطه های ضعف ، همکاری های افراد را مواجه با اشکال می کند ، مثلاً ممکن است یک فرد باشخصیت و مؤثر تصادفا در یک

خانواده پست و پایین متولّد شده باشد ، اکنون اگر سابقه او فاش شود ، ممکن است آثار وجودی او در جامعه متزلزل گردد در این گونه موارد به هیچ وجه نباید افراد ، اصراری داشته باشند و به جستجو برخیزند .

و یا این که بسیاری از نقشه ها و طرح های مبارزات اجتماعی باید تا هنگام عمل مکتوم باشد و اصرار در افشای آن ها ضربه ای بر موفقیّت و پیروزی اجتماع است .

این ها و امثال آن مواردی است که سؤال کردن درآن صحیح نیست و رهبران تا در فشار زیاد قرارنگیرند، نباید آن ها را پاسخ گویند .

قرآن در آیه فوق به این موضوع اشاره کرده ، صریحا می گوید : « ای کسانی که ایمان آورده ایدازاموری که افشای آن هاباعث ناراحتی و دردسر شما می شود پرسش نکنید :یآاَیُّهَاالَّذینَ ءَامَنُواْ لا تَسْئَلُواْ عَنْ اَشْیآءَ اِنْ تُبْدَلَکُمْ تَسُؤْکُمْ » .

جزء هفتم (۲۹)

ولی از آن جا که سؤالات پی درپی از ناحیه افراد و پاسخ نگفتن به آن ها ممکن است موجب شک و تردید برای دیگران گردد و مفاسد بیشتری به بار آورد اضافه می کند : « اگر در این گونه موارد زیاد اصرار کنید به وسیله آیات قرآن بر شما افشاء می شود » و به زحمت خواهید افتاد (وَ اِنْ تَسْئَلُواْ عَنْها حینَ یُنَزَّلُ الْقُرْءَانُ تُبْدَلَکُمْ) .

و این که افشاکردن این ها را به زمان نزول قرآن اختصاص می دهد به خاطر آن است که سؤالات مربوط به مسایلی بوده که می بایست از طریق وحی روشن گردد .

سپس اضـافه می کنـد : « تصور نکنیـد اگر خداونـد از بیان پاره ای از مسایل سـکوت کرده است از آن غفلت داشـته بلکه می خواسـته است شـما را در توسـعه قرار دهـد و آن هارا بخشوده است و خداوند بخشـنده حلیم است » (عَفَا اللّهُ عَنْها وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلیمٌ) .

در حـدیثی از علی می خوانیم : « اِنَّ اللّهَ افْتَرَضَ عَلَیْکُمْ فَرائِضَ فَلا تُضَـیِّعُوها وَ حَـدَّلَکُمْ حُدُودا فَلا تَعْتَدُوها وَ نَهی عَنْ اَشْـیاءَ فَلا تَنْتَهِکُوها وَسَکَتَ لَکُمْ عَنْ اَشْیاءَ وَلَمْ یَدَعْها نِسْیاناً فَلا تَتَکَلَّفُوها :

(۳۰) سوره مائِدَه

خداونـد واجباتی برای شـما قرارداده آن ها را ضایع مکنیـد و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آن ها تجاوز ننمایید و از اموری نهی کرده در برابر آن ها پرده دری نکنیـد و از اموری ساکت شده و صـلاح در کتمان آن دیده و هیچ گاه این کتمان از روی نسیان نبوده ، در برابر این گونه امور ، اصراری در افشاء نداشته باشید » .(۱)

ممکن است گفته شود اگر افشای این امور برخلاف مصلحت مردم است چراباصرار افشاء می شود ؟

جزء هفتم (۳۱)

دلیل آن همان است که در بالا اشاره کردیم که گاهی اگر رهبر در مقابل سؤالات پی درپی و مصـرّانه سـکوت کنـد ، مفاسـد دیگری به بـار می آورد ، سـوءظن هـایی برمی انگیزد و بـاعث مشـوب شـدن اذهـان مردم می شود، همـان طور که اگر طـبیب دربرابر سؤالات پی درپی مریض ،

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه فوق .

سکوت اختیار کند گاهی ممکن است بیمار را ، در اصل تشخیص بیماری به وسیله طبیب ، به تردید اندازد و تصور کند که اصولاً بیماری او ناشناخته مانده و دستورات او را به کار نبندد ، در این جا طبیب چاره ای جز افشای بیماری ندارد ، اگرچه بیمار از این رهگذر دردسرهایی پیدا کند .

هر کس مسئول کار خویش است

۱۰۵ یَاَیُّهَاالَّذینَ ءَامَنُواْ عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَ یْتُمْ اِلَی اللّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعا فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلـُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید مراقب خود باشید ، هنگامی

(۳۲) سوره مائِدَه

که شما هدایت یافتید گمراهی کسانی که گمراه شده اند به شما زیانی نمی رساند ، بازگشت همه شما به سوی خدا است و شما را از آن چه عمل می کردید آگاه می سازد .

در پیرامون این آیه سر و صدای زیادی به راه انداخته اند و بعضی چنین پنداشته اندکه میان این آیه ودستور « امربه معروف » و « نهی از منکر » که از دستورات قاطع و مسلم اسلامی است یک نوع تضادّ وجود دارد ، زیرا این آیه می گوید شما مراقب حال خویشتن باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شمانمی گذارد .

اتفاقا از روایات چنین برمی آید که این نوع سوءتفاهم و اشتباه حتی در عصرنزول آیه برای بعضی از افراد کم اطلاع وجود داشته است، جُبَیْر بن نُفَیْل می گوید در حلقه جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم

واز همه کم سن تر بودم آن ها سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آوردند ، من به میان سخنان آن ها پریدم و گفتم مگر خداوند در قرآن نمی گوید : « یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ لا یَضُرُّکُمْ مَنْ

ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُمْ » (بنابراین امر به معروف و نهی از منکر چه لزومی دارد) ناگاه همگی یک زبان مرا مورد سرزنش و اعتراض قراردادند و گفتند : آیه ای از قرآن را جدا می کنی ، بدون این که معنی تفسیر آن را بدانی ؟ من از گفتار خود سخت پشیمان شدم و آن ها به مباحثه در میان خود ادامه دادند ، هنگامی که می خواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند ، روبه من کرده و گفتند : تو جوان کم سن و سالی هستی و آیه ای از قرآن را بدون این که معنی آن را بدانی از بقیّه جدا کرده ای ولی شاید به چنین زمانی که می گوییم برسی که ببینی بخل مردم را فرا گرفته و بر آن ها حکومت می کند ، هوی و هوس پیشوای مردم است و هرکس تنها رأی خود را می پسندد ، در چنان زمانی مراقب خویش باش، گمراهی دیگران به تو زیانی نمی رساند (یعنی آیه مربوط به چنان زمانی است) .

بعضی از راحت طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از انجام دو فریضه بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید برای

شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیت به این آیه می چسبند و معنی آن را تحریف می کنند .

در حالی که با کمی دقت می توان دریافت که تضادّی در میان این دودستور نیست، زیرا :

اولاً ـ : آیه مورد بحث می گوید حساب هرکس جدا است و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیر نیاکان لطمه ای به هدایت افراد هدایت یافته نمی زند حتی اگر برادر هم باشند و یا پدر و فرزند، بنابراین شما از آن ها پیروی نکنید و خود را نجات دهید . (دقت کنید) .

ثانیا : این آیه اشاره به موقعی می کند که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمی شود و یا شرایط تأثیر آن جمع نیست گاهی بعضی از افراد در چنین موقعی ناراحت می شوند که با این حال ، تکلیف ما چیست ؟ قرآن به آن ها پاسخ می دهد که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد زیرا وظیفه خود را انجام داده اید و آن ها نپذیرفته اند و یا زمینه پذیرشی در آن ها وجود نداشته است ، بنابراین زیانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید .

جزء هفتم (۳۵)

این معنی در حدیثی که در بالا نقل کردیم و هم چنین در بعضی از احادیث دیگر نقل شده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره این آیه سؤال کردند فرمودند : « ایتَمِرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ تَناهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ فَإِذا رَاَیْتَ دُنْیا مُؤْثَرَةً وَ شُحا مُطاعا وَ هَوَیً مُتَّبَعا وَ اِعْجابُ کُلِّ ذی رِأْیٍ بِرَأْیِه فَعَلَیْکَ بِخُوَیْصَهِ نَفْسِکَ وَ ذَرْعَوامَّهُمْ : امر به معروف کنید و نهی از منکر ، اما هنگامی که ببینید ، مردم دنیا را مقدم داشته و بخل و هوی بر آن ها حکومت می کند و هرکس تنها رأی خود را می پسندد (و گوشش بدهکار سخن دیگری نیست) به نزدیک خویشتن بپردازید و عوّام را رها کنید».

در هرحال شک نیست ، که مسأله امر به معروف و نهی از منکر از

مهم ترین ارکان اسلام که به هیچ وجه نمی توان شانه از زیر بار مسؤولیت آن خالی کرد ، تنها در موردی این دو وظیفه ساقط می شود که امیدی به تأثیر آن نباشد و شرایط لازم درآن جمع نگردد .(۱)

(۳۶) سوره مائِدَه

بیزاری مسیح از شرک پیروانش

۱۱۶ وَ اِذْ قالَ اللّهُ یعیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونی وَ اُمِّیَ اِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ قالَ سُبْحنَکَ ما یَکُونُ لیآ اَنْ اَقُولَ ما لَیْسَ لی بِحَقٍّ اِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْعَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَ لآَ أَعْلَمُ ما فی نَفْسِکَ أِنَّکَ أَنْتَ عَلّمُ الْغُیُوبِ

به یادآور زمانی را که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود ، غیراز خدا، انتخاب کنید ؟ او می گوید : منزّهی تو ، من حق ندارم آن چه راکه شایسته من نیست بگویم ، اگر چنین سخنی را گفته باشم تو می دانی، تواز آن چه در روح و جان من است آگاهی و من از آن چه در ذات (پاک) تو است آگاه نیستم ، زیرا تو باخبر از تمام اسرار و پنهانی ها هستی .

جزء هفتم (۳۷)

۱۱۷ ما قُلْتُ لَهُمْ اِلاّ ما اَمَرْتَنی بِه اَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ رَبّی وَ رَبَّکُمْ وَکُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیدامادُمْتُ فیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ اَنْتَ الرَّقیبَ عَلَیْهِمْ وَ اَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهیدٌ

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد ۱، صفحه ۶۸۴ .

من به آن ها چیزی جز آن چه مرا مأمور به آن ساخت نگفتم، به آن ها گفتم : خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شمااست و تا آن زمان که میان آن ها بودم مراقب و گواه آنان بودم وهنگامی که مرا ازمیانشان برگرفتی تو خود مراقب و گواه آن ها بودی و تو گواه بر هر چیز هستی .

۱۱۸ اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعزیزُ الْحَکیمُ

(با این حال) اگر آن ها را مجازات کنی بندگان تواند (و قادر به فرار از مجازات نیستند) و اگر آن ها را ببخشی توانا و حکیمی (نه مجازات تو نشانه عدم حکمت و نه بخشش تو نشانه ضعف است).

(۳۸) سوره مائِدَه

شک نیست که مسیح چنین چیزی را نگفته است و تنها دعوت به توحید و عبادت خدا نمود ، ولی منظور از این استفهام اقرار گرفتن از او در برابر امتّش و بیان محکومیّت آن ها است .

مسیح با نهایت احترام در برابر این سؤال چند جمله در پاسخ می گوید :

نخست زبان به تسبیح خداونداز هرگونه شریک و شبیه گشوده و می گوید: «خداوندا! پاک ومنزهی از هرگونه شریک: قالَ سُبْحنَکَ».

چگونه ممکن است چیزی را که شایسته من نیست بگویم (ما یَکُونُ لیآ اَنْ اَقُولَ ما لَیْسَ لی بِحَقٍّ) .

در حقیقت نه تنها گفتن این سخن را از خود نفی می کند ، بلکه می گوید اساسا من چنین حقی را ندارم و چنین گفتاری با مقام و موقعیت من هرگز سازگار نیست .

جزء هفتم (۳۹)

سپس استنادبه علم بی پایان پروردگار کرده،می گوید : « گواه من این است که اگر چنین می گفتم می دانستی ، زیرا تو از آن چه در درون روح و جان من است آگاهی ، درحالی که من از آن چه در ذات پاک تو است بی خبرم ، زیرا تو عَلاّمُ الْغُیُوب و با خبر از تمام رازها و پنهانی ها هستی : اِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَ لاَ أَعْلَمُ ما فی نَفْسِکَ أِنَّکَ أَنْتَ عَلّمُ الْغُیُوبِ » .

« تنها چیزی که من به آن ها گفتم همان بوده است که به من مأموریت دادی که آن ها را دعوت به عبادت تو کنم و بگویم خداوند یگانه ای را که پروردگار من و شما است پرستش کنید :ما قُلْتُ لَهُمْ اِلاّ مآ اَمَرْتَنی بِهِ اَنِ اعْبُدُواْاللّهَ » .

« و تا آن زمان که در میانشان بودم مراقب و گواه آن ها بودم و نگذاشتم راه شرک راپیش گیرند ، اما به هنگامی که مرا ازمیان آن ها برگرفتی تو مراقب و نگاهبان آن ها بودی و تو گواه بر هر چیزی هستی : وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیدا مادُمْتُ فیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ اَنْتَ الرَّقیبَ عَلَیْهِمْ وَ اَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهیدٌ » .(۱)

۱- درباره معنی «تَوَفّی» واین که منظورازآن مردن مسیح علیه السلام نیست درذیل آیه ۵۵ سوره آل عمران درجلد۲،«تفسیرنمونه»،صفحه ۳۰بحث شده است.

« و بـا این همه بـاز امر ، امر تو و خواست ، خواست تو است ، اگر آن ها را در برابر این انحراف بزرگ مجازات کنی بنـدگان تواند و قادر به فرار از زیر بار این مجازات نخواهند بود و این حق برای تو در برابر بندگان نافرمانت ثابت است و اگر آن ها را ببخشی و از گناهانشان صرف نظر کنی توانا و حکیم هستی ، « نه بخشش تو نشانه ضعف است و نه مجازاتت خالی از حکمت و حساب : اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعزیزُ الْحَکیمُ » .

آیا مسیحیان مریم علیهماالسلام را عبادت می کنند ؟

آیا در تاریخ مسیحیان هیچ دیده شده است که « مریم » را معبود خود قرار دهند ؟ یا این که آن ها تنها قائل به تثلیث و خدایان سه گانه یعنی « خدای پدر » و « خدای پسر » و « روح القدس » بوده اند و شکی نیست که روح القدس به پندار آن ها ، واسطه میان « خدای پدر » و « خدای پسر » می باشد و او غیر از مریم است .

در پاسـخ این سؤال باید گفت : درست است که مسـیحیان مریم را خدا نمی دانسـتند . ولی در عین حال در برابر او و مجسـمه اش مراسم عبادت را انجام می داده اند ، همان طور که بت پرسـتان بت را خدا نمی دانستند ولی شریک خدا در عبادت تصور می کردنـد و به عبـارت روشن تر فرق است میـان اللّه به معنی « خـدا » و اِله به معنی « معبود » ، مسـیحیان « مریم » را اِله یعنی « معبود » می دانستند نه خدا .

به تعـبیر یکی از مفسـران گرچه هیـچ یـک از فرق مسـیحیت کلمه « اِله و معبود » را بر مریم اطلاـق نمی کننـد ، بلکه او را تنها مادر خداوند

می داننـد ولی،عملاًـ مراسم نیایش و پرسـتش رادر برابر او دارنـد ، خواه این نام را بر او بگذارنـد یا نه سـپس اضافه می کنـد : چندی قبل در بیروت در شـماره نهم سال هفتم مجله « مشـرق » که متعلق به مسـیحیان است ، مطالب قابل ملاحظه ای به عنوان یادبود پنجاهمین سال اعلان « پاپ بیوس نهم » درباره شخصـیت مریم منتشـر گردیـد و در همین شـماره تصـریح شـده بود که کلیساهای شـرقی همانند کلیساهای غربی « مریم » را عبادت می کنند و در شـماره چهاردهم سال پنجم همان مجله مقاله ای به قلم « انسـتاس کرملی » درج شـده که خواسـته است در آن برای مسأله عبادت مریم حتی ریشه ای از کتب عهـد عتیق و تورات پیدا کند ، داستان دشمنی مار (شیطان) و زن (حوا) را به عنوان مریم تفسیر می نماید .

بنابراین پرستش و عبادت مریم درمیان آن ها وجود دارد .(۱)

آیا مسیح درباره مشرکان امت خود شفاعت می کند؟

سؤال دیگر این است که چگونه حضـرت مسیح با عبارتی که بوی شفاعت می دهد درباره مشرکان امت خود سخن می گوید و عرض می کند:اگر آن هارابیخشی تو عزیز و حکیمی. مگر مشرک قابل شفاعت و قابل بخشش است .

درپاسـخ بایـد به این نکته توجه داشت که اگر هـدف عیسـی شـفاعت بود می بایـد گفته باشد « اِنَّکَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ » زیرا غفور

۱- « تفسیر المَنار » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۶۳ .

و رحیم بودن خداوند متناسب با مقام شفاعت است درحالی که می بینیم او خدا را به « عزیز و حکیم بودن » توصیف می کند ، از این استفاده می شود که منظور شفاعت و تقاضای بخشش برای آن ها نیست ، بلکه هدف سلب هرگونه اختیار از خود و واگذار کردن امر به اختیار پروردگار است یعنی کار به دست تو است ، اگر بخواهی می بخشی و اگر بخواهی مجازات می کنی ، هرچند نه مجازات تو بدون دلیل و نه بخشش تو بدون علت است ودرهرحال ازقدرت وتوانایی من بیرون است .

به علاوه ممکن است درمیان آن ها جمعی به اشتباه خود توجه کرده و راه توبه را پیش گرفته باشند و این جمله درباره آن جمعیّت بوده باشد.

رستگاری بزرگ صادقین

۱۱۹ قالَ اللّهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّدِقینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّتٌ

(۴۴) سوره مائِدَه

تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهرُ خلِدینَ فیها اَبَدا رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ

خداوندمی گوید: امروز روزی است که راستی راستگویان به آن ها سود می بخشد. برای آن ها باغ هایی از بهشت است که آب از زیر (درختان) آن جریان دارد و جاودانه و برای همیشه در آن می مانند، خداوند از آن ها خشنود و آن هاازاو خشنود خواهندبود و این رستگاری بزرگی است.

منظوراز این جمله صدق و راستی در گفتار و کردار در دنیا است ، که در آخرت مفید واقع می شود وگرنه صدق و راستی در آخرت که محل تکلیف نیست فایده ای نخواهد داشت ، به علاوه اوضاع آن روز

چنان است که هیـچ کس جز راست نمی توانـد بگوید و حتی گناه کاران و خطاکاران همگی به اعمال بد خویش اعتراف می کنند و به این ترتیب در آن روز دروغگویی وجود ندارد .

بنابراین آن ها که مسؤولیت و رسالت خود را انجام دادنـد و جز راه صـدق و درستی نپیمودنـد ،ماننـد مسیح و پیروان راستین سایر پیامبران که در این دنیا از در صدق وارد شدند ، از کار خود بهره کافی خواهند برد .

جزء هفتم (۴۵)

ضمنـاازاین جمله اجمالاً اسـتفاده می شود که تمام نیکی هارا می توان در عنوان صـدق و راستی خلاصه کرد، صـدق و راستی در گفتار و صدق و راستی در عمل ، و در روز رستاخیز تنها سرمایه صدق و راستی است که به کار می آید ، نه غیر آن .

قابل توجه این که دراین آیه پس از ذکرباغ های بهشت باآن همه نعمت هایش،نعمت خشنودی خداونداز بندگان و بندگان از خداوند را ذکر می کند و به دنبال آن ، « ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ » می گوید و این نشان می دهد تا چه اندازه این رضایت دوجانبه ، واجـد اهمیّت است (رضایت پروردگار از بنـدگان و رضایت بندگان از پروردگار) زیرا ممکن است انسان غرق عالی ترین نعمت هاباشـد ولی هنگـامی که احساس کنـد مولی و معبود و محبوب از او ناراضـی است تمام آن نعمت ها و مواهب در کام جانش تلخ می گردد .

(۴۶) سوره مائِدَه

و نیز ممکن است انسان واجد همه چیز باشد ولی به آن چه دارد راضی و قانع نباشد ، بدیهی است آن همه نعمت با این روحیه

او را خوشبخت نخواهد کرد و ناراحتی مرموزی دائما او را آزار و شکنجه می دهد و آرامش روح و روان را که بزرگ ترین موهبت الهی است از او می گیرد .

علاوه بر این هنگامی که خدا از کسی خشنود باشد هرچه بخواهد به او می دهد و هنگامی که هرچه خواست به او داد او نیز خشنود می شود ، نتیجه این که بالاترین نعمت این است که خدا از انسان خشنود و او نیز از خدایش راضی باشد .

پایان سوره مائِدَه

جزء هفتم (۴۷)

ص:۳۴

سوره اَنْعام

گناهان نعمت های الهی را از بین می برند

۶ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنّهُمْ فِى الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّمآءَ عَلَيْهِمْ مِدْرارا وَ جَعَلْنَا الْأَنْهرَ تَجْرى مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنا ءَاخَرِينَ

آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟ اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند و) قدرت هایی به آن ها دادیم که به شما ندادیم ، باران های پی در پی بر آن ها فرستادیم و نهرها از زیر (آبادی های) آن ها جاری ساختیم (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند) آن ها را به خاطر گناهانشان نابود ساختیم و جمعیّت دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم .

« مِدْرارا » در اصل از ماده « دَرّ » به معنی شیر است و سپس به

مایعاتی همانند باران که ریزش دارد گفته شده است و « مِدْرارا » صیغه مبالغه است و جمله « أَرْسَلْنَا السَّمآءَ » در حقیقت برای بیان مبالغه بیشتر می باشد .

« قَرْن » گرچه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است ، ولی گاهی ، همان طور که اهل لغت تصریح کرده اند ، به قوم و جمعیّتی که در یک زمان قرار دارند گفته می شود (اصولاً قَرْن از ماده اِقْتِران و به معنی نزدیکی است و چون اهل

عصر واحد و زمان های متقارب به هم نزدیکند به آن ها و هم به زمان آن ها قرن گفته می شود) .

در آیات مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیّت می شود ، زیرا با داشتن این ها خود را بی نیاز از پروردگار می پندارند ، غافل از این که اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آن ها نرسد ، نابود و خاموش می گردند چنان که می خوانیم « اِنَّ الْاِنْسانَ لَیَطْغی اَنْ رَآهُ اسْتَغْنی :

جزء هفتم (۴۹)

انسان طغیان می کند هنگامی که خود را بی نیاز پندارد » (۶ و ۷ / علق) .

این هشدار مخصوص بت پرستان نیست ، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سرمست شده ، هشدار می دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه ، همه چیز را از دست دادند ، شما هم با روشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن صنعتی خود بازگردید ، توجّه داشته باشید که عامل بدبختی آن ها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است .

به راستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر و ملوک سبا و سلاطین کلده و آشور و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه ای و ناز و نعمت بی حساب و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آن ها را درهم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی

ص:۳۶

است بزرگ و آشکار .

(۵۰) سوره اَنعام

تأثیر سیر و سیاحت در بیدار ساختن افکار

۱۱ قُلْ سيرُوا فِى الْاَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عقِبَهُ الْمُكَذِّبينَ

بگو روی زمین گردش کنید ، سپس بنگرید سرانجام آن ها که آیات الهی را تکذیب می کردند چه شد ؟

شک نیست که مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق راه فنا و نابودی را پیمودند ، تأثیرش بسیار بیشتر از مطالعه تاریخ آن ها در کتاب ها است ، زیرا این آثار حقیقت را محسوس و قابل لمس می سازد .

شاید به خاطر همین است که جمله « اُنْظُرُوا » (نگاه کنید) را به کار برده نه « تَفَكَّرُوا » (بیندیشید) .

ضمنا ذکر کلمه « ثُمَّ » که معمولاً ـ در مورد عطف با فاصله زمانی به کار می رود ، ممکن است به خاطر توجّه دادن به این حقیقت باشد

جزء هفتم (۵۱)

که در این سیر و قضاوت خود عجله نکنند ، بلکه هنگامی که آثار گذشتگان را مشاهده کردند ، با حوصله و دقت بیندیشند سپس نتیجه گیری کرده ، عاقبت کار آن ها را با چشم ببینند .

در مورد سیر و سیاحت در زمین و تأثیر فوق العاده آن در بیدار ساختن افکار مشروحا در ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران (جلد ۳ ، تفسیرنمونه ، صفحه ۱۰۲) بحث شده است .

۱۴ قُلْ اَغَيْرَاللّهِ اَتَّخِذُ وَلِيّا فاطِرِ السَّموتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ

يُطْعِمُ وَ لا يُطْعَمُ قُلْ اِنّى اُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكينَ

بگو آیا غیر خدا را ولی خود انتخاب کنم درحالی که او آفریننده آسمان ها و زمین است و اواست که روزی می دهد و از کسی روزی نمی گیرد ، بگو من مأمورم که نخستین مسلمان باشم و (خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباش .

(۵۲) سوره اَنعام

« فاطِر » از ماده « فُطُور » و به معنی شکافتن است .

هنگامی که آفریننده همه چیز او است و بدون اِتّکاء به قدرت دیگری سراسر جهان هستی را به وجود آورده و روزی همگان به دست او است ، چه دلیل دارد که انسان غیر او را ولیّ و سرپرست و تکیه گاه قرار دهد ، اصولاً بقیه همه مخلوقند و درتمام لحظات وجود خود به او نیازمندند ، چگونه می توانند نیاز دیگری را برطرف سازند ؟

جالب این که در آیه بالا هنگامی که سخن از آفرینش آسمان و زمین به میان آورده خدا را به عنوان « فاطِر » معرفی می کند .

از ابن عباس نقل شده که می گوید : معنی « فاطِرِ السَّموتِ وَ الْاَرْضِ » را آنگاه فهمیدم که دو عرب بر سر چاه آبی با هم نزاع داشتند یکی از آن ها برای اثبات مالکیت خود می گفت : «اَنَا فَطَرْتُها : من این چاه را شکافته و احداث کرده ام » .

ولی ما امروز معنی فاطر را بهتر از ابن عباس می توانیم به کمک علوم روز دریابیم زیرا این تعبیر جالبی است که با دقیق ترین نظریات

علمی روز با پیدایش جهان هماهنگ است چه این که : طبق تحقیقات دانشمندان ، عالم بزرگ (مجموعه جهان) و عالم کوچک تر (منظومه شمسی) همه در آغاز ، توده واحدی بودند که بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته شدند و کهکشان ها و منظومه ها و کرات به وجود آمدند ، در آیه ۳۰ / انبیاء این مطلب با صراحت بیشتری بیان شده آن جا که می گوید : « اَوَلَمْ یَرَ الَّذینَ کَفَرُوا اِنَّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ کانَتا رَتْقا فَفَتَقْناهُما : آیا کافران نمی دانند آسمان و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن ها را از هم جدا کردیم » .

جزء هفتم (۵۳)

نکته دیگری که نباید از آن غفلت کرد این است که : در میان صفات خدا در این جا تنها روی اطعام بندگان و روزی دادن آن ها تکیه شده است این تعبیر شاید به خاطر آن است که بیشتر وابستگی ها در زندگی مادّی بشر بر اثر همین نیاز مادّی است ، همین به اصطلاح « خوردن یک لقمه نان » است که افراد را به خضوع در برابر اربابان زر و زور وامیداردوگاهی تا سرحدپرستش درمقابل آن هاکرنش می کنند، قرآن در عبارت بالا می گوید : روزی شما به دست اوست نه به دست این گونه افراد و نه به دست « بت ها » صاحبان زر و زور خود نیازمندند و احتیاج به اطعام دارند تنها خدا است که اطعام می کند و نیاز به اطعام ندارد .

(۵۴) سوره اَنعام

در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم روی مسأله مالکیّت خداوند و رازقیّت او و فرستادن باران و پرورش گیاهان تکیه شده است تا فکر وابستگی به مخلوقات رااز مغز افراد بشر به کلّی خارج کند .

سپس برای پاسخ گفتن به پیشنهاد کسانی که از او دعوت می کردند

به آیین شـرک ، بپیوندد می گوید : علاوه بر این که عقل به من فرمان می دهد که تنها تکیه بر کسی کنم که آفریننده آسمان و زمین می باشد وحی الهی نیز به من دستور داده است که نخستین مسلمان باشم و به هیچ وجه در صف مشرکان قرار نگیرم (قُلْ اِنّی اُمِرْتُ اَنْ اَکُونَ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ وَ لاتَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکینَ) .

شک نیست که قبل از پیامبر اسلام نیز پیامبران دیگر و امّت صالح آن ها مسلمان بودند و در برابر خدا تسلیم ، بنابراین هنگامی که می فرماید : من دستور دارم نخستین مسلمان باشم یعنی نخستین مسلمان این امّت .

جزء هفتم (۵۵)

و این در حقیقت اشاره به یک مطلب مهم تربیتی نیز می باشـد که هر رهبری باید در انجام دسـتورات مکتب خود از همه افراد پیشـقدم تر باشـد ، او بایـد اولین مؤمن به آیین خویش و نخستین عمل کننـده و کوشاترین فرد و فـداکارترین شـخص در برابر مکتب خود باشد.

مردگان زنده نما

۳۶ اِنَّما یَسْتَجیبُ الَّذینَ یَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتی یَبْعَثُهُمُ اللّهُ ثُمَّ اِلَیْهِ یُرْجَعُونَ

تنهـا کسـانی اجـابت (دعوت تو) می کننـد که گوش شـنوا دارنـد، اما مردگان (و آن ها که روح انسانی را از دست داده اند ایمان نمی آورند و) خدا آن ها را (در قیامت) مبعوث می کند سپس به سوی اوبازمی گردند.

منظور از « مَوْتی » (مردگان) در آیه بالا مردگان جسمانی نیست ،

بلکـه مردگـان معنـوی اسـت ، زیرا دو نـوع حیـات و مرگ داریم : حیـات و مرگ مـادی ، حیـات و مرگ معنـوی ، هم چنین شنوایی و بینـایی نیز دوگونه است : مـادی و معنوی به همین دلیل بسـیار می شود در موردکسانی که چشم و گوش دارنـد و یا زنده و سالمند اما حقایق را درک نمی کنند می گوییم : آن ها کور و کرند و یا اصـلاً مرده اند ، زیرا واکنشی را که باید یک انسان شـنوا و بینا ، یا یک انسان زنـده ، در برابر حقایق از خود نشان دهـد نمی دهند ، در قرآن مجید این گونه تعبیرات فراوان دیـده می شود و شـیرینی و جـاذبه خاصـی دارد ، بلکه قرآن به حیـات مـادی و بیولوژیکی که نشـانه آن تنها « خور و خواب و نفس کشیدن » است چندان اهمیّت نمی دهد ، همواره روی حیات و زندگی معنوی و انسانی که آمیخته با تکلیف و مسئولیّت و احساس و درد و بیداری و آگاهی است تکیه می کند .

ذکر این نکته نیز لازم است که نابینـایی و ناشـنوایی و مرگ معنوی از خودشـان سرچشـمه می گیرد ، آن ها هسـتند که بر اثر ادامه گنـاه و اصـرار و لجـاجت در آن ، به این مرحله می رسـند ، زیرا همـان طورکه اگر انسـانی مـدت ها چشم خود را ببنـدد تـدریجا بینایی و دیـد خود را از دست خواهـد داد و شایـد روزی به کلی نابینا شود ، اشخاصـی که چشم جان خود را در برابر حقایق ببندند تدریجا قدرت دید معنوی خود را از دست خواهند داد .

جزء هفتم (۵۷)

۳۸ وَ ما مِنْ دآبَّهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا طٰائِرٍ یَطیرُ بِجَناحَیْهِ اِلّا اُمَمٌ اَمْثالُکُمْ ما فَرَّطْنا فِی الْکِتٰبِ مِنْ شَیْ ءٍ ثُمَّ اِلی

رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ

هیـچ جنبنـده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست ، مگر این که امت هایی همانند شماهسـتند ، ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم، سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می گردند .

« دابَّه » از مـاده « دَبیب » « به معنی آهسـته راه رفتن و قـدم هـای کوتاه برداشـتن » است و معمولاً به همه جنبنـدگان روی زمین گفته می شـود و اگر می بینیم که به شـخص سـخن چین «دَیْبُوب» گفته می شـود و در حـدیث وارد شـده : « لا ـ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ دَیْبُوب : هیـچ گاه سـخن چین داخل بهشت نمی شود » نیز از همین نظر است که او آهسـته میان دو نفر رفت و آمد می کند تا آن ها را نسبت به هم بدبین سازد .

(۵۸) سوره اَنعام

« طائِر » به هرگونه پرنده ای گفته می شود ، منتها چون در پاره ای از موارد به امور معنوی که دارای پیشـرفت و جهش هسـتند این کلمه اطلاق می شود در آیه مورد بحث برای این که نظر فقط روی « پرندگان » متمرکز شود جمله : « یَطیرُ بِجَناحَیْهِ » یعنی (با دو بال خود پرواز می کند) به آن افزوده شده .

« اُمَمٌ » جمع « اُمَّت » و اُمَّت به معنی جمعیّتی است که دارای قدر مشترکی هسـتند ، مثلاً : دین واحد یا زبان واحد ، یا صفات و کارهای واحدی دارند .

« یُحْشَـرُونَ » از ماده « حَشْـر » به معنی « جَمْع » است ، ولی معمولاً در قرآن به اجتماع در روز قیامت گفته می شود ، مخصوصا هنگامی که به

ضمیمه «اِلی رَبِّهِمْ» بوده باشد .

جزء هفتم (۵۹)

هر یک از انواع حیوانات و پرندگان برای خود اُمّتی هستند همانند انسان ها ، اما در این که این همانندی و « شباهت » در چه جهت است ؟ در میان مفسران گفتگو است .

بعضی شباهت آن ها را با انسان ها از ناحیه اسرار شگفت انگیز خلقت آن ها دانسته اند زیرا هر دو نشانه هایی از عظمت آفریدگار و خالق را با خود همراه دارند .

و بعضی از جهت نیازمندی های مختلف زندگی یا وسایلی را که با آن احتیاجات گوناگون خود را برطرف می سازند ، می دانند .

در حالی که جمعی دیگر معتقدند که منظور شباهت آن ها با انسان از نظر درک و فهم و شعور است ، یعنی آن ها نیز در عالم خود دارای علم و شعور و ادراک هستند ، خدا را می شناسند و به اندازه توانایی خود او را تسبیح و تقدیس می گویند ، اگرچه فکر آن ها در سطحی پایین تر ازفکر و فهم انسان ها است و ذیل این آیه ، چنان که خواهد آمد ، نظر آخر خود را تقویت می کند. سپس در جمله بعد می گوید : « ما در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکردیم : ما فَرَّطْنا فِی الْکِتبِ مِنْ شَیْ ءٍ » .

(۶۰) سوره اَنعام

ممکن است منظور از کتاب ، قرآن بوده باشد که همه چیز (یعنی تمام اموری که مربوط به تربیت و هدایت و تکامل انسان) در آن وجود دارد، منتها گاهی به صورت کلّی بیان شده ، مانند دعوت به هرگونه علم و دانش و گاهی به جزئیات هم پرداخته شده است مانند بسیاری از احکام اسلامی و مسایل اخلاقی .

احتمال دیگر این که منظور « از کتاب » « عالم هستی » است ، زیرا عالم آفرینش مانند کتاب بزرگی است که همه چیز در آن آمده است و چیزی در آن فروگذارنشده .

هیچ مانعی ندارد که هر دو تفسیر باهم در آیه منظور باشد زیرا نه در قرآن چیزی از مسایل تربیتی فروگذار شده و نه در عالم آفرینش نقصان و کم و کسری وجود دارد .

و در پایان آیه می گوید « تمام آن ها به سوی خدا در رستاخیز جمع می شوند : ثُمَّ اِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ ». ظاهر این است که ضمیر « هُمْ » در این جمله به انواع و اصناف جنبندگان و پرندگان برمی گردد و به این ترتیب قرآن برای آن ها نیز قائل به رستاخیز شده است و بیشتر مفسّران نیز این مطلب را پذیرفته اند که تمام انواع جانداران دارای رستاخیز و جزاء و کیفرند ، تنها بعضی منکر این موضوع شده و این آیه و آیات دیگر را طور دیگر توجیه کرده اند مثلاً گفته اند منظور از « حُشِرَ اِلَی اللّهِ » همان بازگشت به پایان زندگی و مرگ

جزء هفتم (۶۱)

است .

ولی همان طور که اشاره کردیم ظاهر این تعبیر در قرآن مجید همان رستاخیز و برانگیخته شدن در قیامت است .

روی این جهت آیه به مشرکان اخطار می کند خداوندی که تمام اصناف حیوانات را آفریده و نیازمندی های آن ها را تأمین کرده و مراقب تمام افعال آن ها است و برای همه رستاخیزی قرارداده ، چگونه ممکن است برای شما حشر و رستاخیزی قرار ندهد و به گفته بعضی از مشرکان چیزی جز زندگی دنیا و حیات و مرگ آن در کار نباشد .

آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد ؟

شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا مسئله عقل و شعور و به دنبال آن تکلیف و مسؤولیت است ، طرفداران این عقیده می گویند مدارکی در دست است که نشان می دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند ، از جمله :

زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است که روشنگر سطح عالی فهم و شعور آن ها است کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل و تمدّن عجیب آن ها و نظام شگفت انگیز لانه و کندو ، سخنانی نشنیده باشد و بر درک و شعور تحسین آمیز آن ها آفرین نگفته باشد ؟ گرچه بعضی میل دارند همه این ها را یک نوع الهام غریزی بدانند ، اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آن ها به صورت ناآگاه (غریزه بدون عقل) انجام می شود .

چه مانعی دارد که این اعمال همان طور که ظواهرشان نشان می دهد ناشی از عقل و درک باشد ؟ بسیار می شود که حیوانات بدون تجربه قبلی در برابر حوادث پیش بینی نشده دست به ابتکار می زنند ، مثلاً گوسفندی که در عمرش گرگ را ندیده برای نخستین بار که آن را می بیند به خوبی خطرناک بودن این دشمن را تشخیص داده و به هر وسیله که بتواند برای دفاع از خود و نجات از خطر متوسّل می شود .

علاقه ای که بسیاری از حیوانات تدریجا به صاحب خود پیدا می کنند شاهد دیگری برای این موضوع است ، بسیاری از سگ های درنده و خطرناک نسبت به صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان

مانند یک خدمتگزار مهربان رفتار می کنند .

داستان های زیادی از وفای حیوانات و این که آن ها چگونه خدمات انسانی را جبران می کنند در کتاب ها و در میان مردم شایع است که همه آن ها را نمی توان افسانه دانست .

و مسلم است آن ها را به آسانی نمی توان ناشی از غریزه دانست ، زیرا غریزه معمولاً سرچشمه کارهای یکنواخت و مستمرّ است، اما اعمالی که درشرایط خاصّی که قابل پیش بینی نبوده به عنوان عکس العملی انجام می گردد به فهم و شعور شبیه تر است تا به غریزه .

(۶۴) سوره اَنعام

هم امروز بسیاری از حیوانات را برای مقاصد قابل توجهی تربیت می کنند ، سگ های پلیس برای گرفتن جنایت کاران ، کبوترها برای رساندن نامه ها و بعضی از حیوانات برای خرید جنس از مغازه ها و حیوانات شکاری برای شکارکردن ، آموزش می بینند و وظایف سنگین خود را با دقّت عجیبی انجام می دهند ، (امروز حتّی برای بعضی از حیوانات رسما مدرسه افتتاح کرده اند) .

از همه این ها گذشته ، در آیات متعددی از قرآن ، مطالبی دیده می شودکه دلیل قابل ملاحظه ای برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می شود، داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشگر سلیمان و داستان آمدن هدهد به منطقه « سَبا و یَمَن » و آوردن خبرهای هیجان انگیز برای سلیمان شاهد این مدعا است .

در روایات اسلامی نیز احادیث متعددی در زمینه رستاخیز حیوانات دیده می شود از جمله : از ابوذر نقل شده که می گوید : « ما

خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که در پیش روی ما دو بز به یکدیگر شاخ زدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: می دانیدچرا این ها به یکدیگر شاخ زدند؟ حاضـران عرض کردند: نه، پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود ولی خدا می داند چرا ؟ و به زودی در میان آن ها داوری خواهد کرد » (۱)

جزء هفتم (۶۵)

و در روایتی از طرق اهل تَسَنُّن از پیامبر نقل شـده که در تفسـیر این آیه فرمود : « اِنَّ اللّهَ یَحْشُرُ هذِهِ الْاُمَمَ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ یَقْتَصُّ مِنْ بَعْضِها لِبَعْضٍ حَتّی یَقْتَصُّ لِلْجَمّاءِ مِنَ الْقَرْناءِ : خداونـد تمام این جنبندگان را روز قیامت برمی انگیزاند و قصاص بعضـی را از بعضی می گیرد ، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی جهت به او شاخ زده است از او خواهد گرفت » (۲)

در آیه ۵ سوره تکویر نیز می خوانیم « وَ اِذَالْوُحُوشُ حُشِرَتْ : هنگامی که وحوش محشور می شوند » اگر معنی این آیه را حشر در قیامت بگیریم (نه حشر و جمع به هنگام پایان این دنیا) یکی دیگر از دلایل نقلی بحث فوق خواهد بود .

(۶۶) سوره اَنعام

اگر حیوانات رستاخیز دارند تکلیف هم دارند

سؤال مهمّی که در این جا پیش می آیـد و تا آن حَلّ نشود تفسـیر آیه فوق روشن نخواهد شد این است که آیا می توانیم قبول کنیم که حیوانات تکالیفی دارند با این که یکی از شرایط مسلم تکلیف عقل

۱- «مجمع البیان» و «نُورُالثَّقَلَیْن»ذیل آیه بالا .

۲- « تفسیرالمَنار » ، ذیل آیه .

است و به همین جهت کودک و یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرون است ؟ آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که مورد تکلیف واقع شوند ؟ و آیا می توان باور کرد که یک حیوان بیش از یک کودک نابالغ و حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد ؟ و اگر قبول کنیم که آن ها چنان عقل و درکی ندارند چگونه ممکن است تکلیف متوجّه آن ها شود .

در پاسخ این سؤال باید گفت که تکلیف مراحلی دارد و هر مرحله ادراک و عقلی متناسب خود می خواهد ، تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای یک انسان وجود دارد به قدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک انجام آن ها ممکن نیست و ما هرگز نمی توانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم ، زیرا شرط آن ، در آن ها حاصل نیست ، امّا مرحله ساده و پایین تری از تکلیف تصور می شود که مختصر فهم و شعور برای آن کافی است ، ما نمی توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را به طور کلی درباره حیوانات انکار کنیم .

جزء هفتم (۶۷)

حتی درباره کودکان و دیوانگانی که پاره ای از مسایل را می فهمند انکار همه تکالیف مشکل است مثلاً اگر نوجوانان ۱۴ ساله که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملاً مطالب را خوانده و فهمیده اند در نظر بگیریم ، اگر آن ها عمدا مرتکب قتل نفس شوند درحالی که تمام زیان های این عمل را می دانند آیا می توان گفت هیچ گناهی از آن ها سرنزده است ؟ قوانین کیفری دنیا نیز افراد غیر بالغ را در برابر پاره ای از گناهان مجازات می کند ، اگرچه مجازات های آن ها مسلما خفیف تر است .

بنابراین بلوغ و عقل کامل شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل

ص:۴۸

است ، در مراحل پایین تر یعنی در مورد پاره ای از گناهانی که قبح و زشتی آن برای افراد پایین تر نیز کاملاً قابل درک است بلوغ و عقل کامل را نمی توان شرط دانست .

(۶۸) سوره اَنعام

با توجه به تفاوت مراتب تکلیف و تفاوت مراتب عقل اشکال بالا در مورد حیوانات نیز حل می شود. البتّه تکلیف و مسؤولیت انواع جانداران در یک مرحله خاص مفهومش این نیست که آن ها دارای رهبر و پیشوایی برای خود هستند و شریعت و مذهبی دارند آن چنان که از بعضی صوفیه نقل شده است ، بلکه رهبر آن ها در این گونه موارد تنها درک و شعور باطنی آن ها است ، یعنی مسایل معینی را درک می کنند و به اندازه شعورخود دربرابرآن مسؤول هستند .

کر و لال ها

۳۹ وَ الَّذینَ کَذَّبُواْ بِایتِنا صُمٌّ وَ بُکْمٌ فِی الظُّلُمتِ مَنْ یَشاءِاللّهُ یُضْلِلْهُ وَ مَنْ یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلی صرطٍ مُسْتَقیمٍ

آن ها که آیات ما را تکذیب کردند کر و لال در تاریکی ها قرار دارند ، هرکس را خدا بخواند (و مستحق باشد) گمراه می کند و هر کس را بخواهد (و شایسته بیند) بر راه راست قرار خواهد داد .

جزء هفتم (۶۹)

نه گوش شنوایی دارند که حقایق را بشنوند و نه زبان حق گویی که اگر حقیقتی را درک کردند برای دگران بازگو کنند و چون ظلمت خودخواهی و خودپرستی و لجاجت و جهل گرداگرد آن ها را

فراگرفته ، نمی تواننـد چهره حقایق را ببیننـد و به این ترتیب از این سه نعمت بزرگ (شـنیدن و دیدن و گفتن) که انسان را با دنیای خارج مربوط می سازد محرومند .

بعضـی از مفسـران معتقدنـد که منظور از افراد کر مقلـدینی هسـتند که بدون چون و چرا از رهبران گمراهی تبعیّت می کنند و گوش خود را بسـته اند که صدای رهبران الهی را نمی شنوند و منظور از افراد گنگ همان رهبران گمراه هستندکه حقایق رابه خوبی درک می کنند، اما برای حفظ موقعیّت و منافع مادی خویش مهر سکوت بر لب زده اند و هردو دسته در ظلمت جهل و خودپرستی گرفتارند .(۱)

(۷۰) سوره اَنعام

و به دنبال آن می فرماید : « خداوند هرکس را بخواهد گمراه می کند و هرکس را بخواهد بر جاده مسـتقیم قرار می دهد : مَنْ یَشاءِ اللّهُ یُضْلِلْهُ وَ مَنْ یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلی صرطٍ مُسْتَقیمٍ » .

نسـبت دادن هدایت و ضـلالت به مشیّت و اراده خدا موضوعی است که آیات دیگر قرآن آن را به خوبی تفسیر می کنند ، در یک جا می خوانیم « یُضِلُّ اللّهُ الظّالِمینَ : خداونـد سـتمگران را گمراه می کنـد » و در جای دیگر « وَ ما یُضِلُّ بِهِ اِلاَّ الْفاسِـقینَ : تنها فاسـقان را گمراه می کنـد » و در جای دیگر « وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُـبُلَنا : کسانی که در راه ما مجاهده کنند آن ها را به راه های مستقیم خود هدایت خواهم کرد » از این آیات و آیات دیگر قرآن به

۱- «المیزان» ، جلد ۷ ، صفحه ۸۴ .

خوبی استفاده می شود که هدایت ها و ضلالت هایی که در این موارد به اراده خدا نسبت داده شده است در حقیقت پاداش و کیفرهـایی است که در مقابـل انجـام اعمـال نیـک و بـدبه بنـدگان می دهـدوبه تعبیرروشن ترگاهی اعمال فوق العاده زشتی از انسان سرمی زنـد که بر اثر آن تاریکی وحشتناکی روح او را احاطه خواهد کرد ، چشمان حقیقت بین از او گرفته می شود و گوش او صدای حقّ را نمی شنود و زبان او از گفتن حقّ بازمی ماند .

جزء هفتم (۷۱)

اما به عکس گاهی چنان کارهای نیک فراوان از او سرمی زند که یک دنیا نور و روشنایی به روح او می پاشد ، دید و درک او وسیع تر و فکر او پرفروغ تر و زبـان او در گفتن حقّ گویـاتر می شود ، این است معنی هـدایت و ضـلالت که به اراده خـدا نسبت داده می شود .

بخشنده نعمت ها را بشناسید

۴۶ قُلْ أَرَءَیْتُمْ اِنْ اَخَذَ اللّهُ سَمْعَکُمْ وَ اَبْصرَکُمْ وَ خَتَمَ عَلی قُلُوبِکُمْ مَنْ اِلهٌ غَیْرُ اللّهِ یَأْتیکُمْ بِه اُنْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ اَلاْیتِ ثُمَّ هُمْ یَصْدِفُونَ

بگو آیا فکر کرده اید اگر خداوند گوش و چشم های شما

(۷۲) سوره اَنعام

رابگیرد و بر دل های شما مهر نهد (که چیزی را نفهمید) چه کسی جز خدا است که آن ها را به شما بدهد ؟ ببین چگونه آیات را برای آن ها به گونه ای مختلف شرح می دهیم سپس آن ها روی می گردانند.

درباره معنی «خَتَمَ» و هم چنین علت این که «سَمْع» در آیات قرآن معمولاًبه طورمفردو«اَبْصار»به طورجمع می آید درجلداول تفسیرنمونه،

ص:۵۱

صفحه۵۰بحث شده است .

« نُصَرِّفُ » از ماده « تَصْرِیف » به معنی « تغییر » است و در این جا منظور بیان استدلالات گوناگون و در اشکال مختلف می باشد و « یَصْدِفُونَ » از ماده « صَدَف » به معنی جانب و ناحیه است و چون به هنگام روی گردانیدن و اعراض ، انسان متوجه جانب و ناحیه دیگری می شود این کلمه در معنی اعراض به کار می رود ، منتها چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: این ماده به معنی اعراض و روی گردانیدن شدیداستعمال می شود .

جزء هفتم (۷۳)

در حقیقت مشرکان نیز قبول داشتند که خالق و روزی ده خدا است و بت ها را به عنوان شفاعت در پیشگاه خدا می پرستیدند قرآن می گوید شما به جای این که پرستش بت های بی ارزش و فاقد همه چیز کنید چرا مستقیما به درخانه خدا نمی روید خدایی که سرچشمه همه نیکی ها و برکات است .

علاوه بر اعتقادی که همه بت پرستان درباره خدا داشتند در این جا نیز عقل آن ها به داوری طلبیده می شود ، که بت هایی که خود نه چشم و نه گوش و نه عقل و نه هوش دارند چگونه می توانند این گونه نعمت ها را به دیگران ببخشند ؟

آگاهی از غیب

۵۰ قُلْ لاّ اَقُولُ لَکُمْ عِنْدی خَزآئِنُ اللّهِ وَ لا اَعْلَمُ الْغَیْبَ وَ لاآ اَقُولُ لَکُمْ اِنّی مَلَکٌ اِنْ اَتَّبِعُ اِلاّ ما یُوحیآ اِلَیَّ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الاَْعْمی وَ الْبَصیرُ اَفَلا تَتَفَکَّرُونَ

ص:۵۲

بگو من نمی گویم خزاین خدا نزد من است و من آگاه از

(۷۴) سوره اَنعام

غیب نیستم (جز آن چه خدا به من بیاموزد) و به شما نمی گویم من فرشته ام ، من تنها از آن چه به من وحی می شود پیروی می کنم ، بگو آیا نابینا و بینا مساویند ؟ چرا فکر نمی کنید ؟

« خَزائِن » جمع « خَزینَه » به معنی منبع و مرکز هر چیزی است که برای حفظ آن و عدم دسترسی دیگران در آن جا جمع آوری شده و با توجه به آیه « وَ اِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاّ عِندَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱ / حجر) : خزائن هرچیزی در نزد ما است و ما جز به اندازه معلوم آن را نازل نمی کنیم » ، روشن می شود ، که « خَزائِنُ اللّه » منبع همه چیز را دربرمی گیرد و در حقیقت این منبع از ذات بی انتهای او که سرچشمه جمیع کمالات و قدرت ها است ، می باشد .

سپس در برابر افرادی که انتظار داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را از تمام اسرار آینده و گذشته آگاه سازد و حتی به آن ها بگوید در آینده چه حوادثی مربوط به زندگی آن ها روی می دهد ، تا برای رفع ضرر و جلب منفعت بپاخیزند ، می گوید : « من هرگز ادّعا نمی کنم که از همه امور پنهانی و اسرار غیب آگاهم » (وَ لاَ اَعْلَمُ الْغَیْبَ) .

جزء هفتم (۷۵)

کسی که از همه چیز باخبر است که در هر مکان و هر زمانی حاضر و ناظر باشد و او تنها ذات پاک خدا است ، اما غیر او که وجودش محدود به زمان و مکان معینی است طبعا نمی تواند از همه چیز باخبر باشد ، ولی هیچ مانعی ندارد که خداوند قسمتی از علم غیب را که

مصلحت می داند و برای تکمیل رهبری الهی لازم است ، در اختیار آن ها بگذارد و البتّه این را علم غیب بِالذّاتِ نمی گویند ، بلکه علم غیب بِالْعَرَضِ و به تعبیر دیگر یادگیری و تعلّم ازدانای غیب است.

آیات متعددی از قرآن گواهی می دهد که خداوند چنین علمی را نه تنها در اختیار پیامبران و پیشوایان الهی قرارداده بلکه گاهی در اختیار غیر آن ها نیز قرار می داده است ، از جمله در سوره ۲۶ و ۲۷ / جنّ می خوانیم : « عالِمُ الْغَیْبُ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ اَحَدًا اِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ : خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی کند ، مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند » .

(۷۶) سوره اَنعام

اصولاً ـ تکمیل مقام رهبری ، آن هم یک رهبری جهانی و همگانی ، نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسایل که از نظر سایر مردم مکتوم است ، دارد و اگر خداوند این علم غیب را در اختیار فرستادگان و اولیایش نگذارد ، مقام رهبری آن ها تکمیل نخواهد شد . (دقّت کنید) .

این که جای خود دارد ، گاهی یک موجود زنده برای ادامه حیات خود نیاز به دانستن گوشه ای از غیب دارد و خداوند در اختیار آن می گذارد مثلاً شنیده ایم که بعضی از حشرات در تابستان پیش بینی وضع هوای زمستان را می کنند یعنی خداوند این غیب را به خصوص در اختیار آن ها می گذارد ، زیرا زندگی آن ها بدون این مطلب چه بسا دست خوش فنا می گردد ، شرح بیشتر این موضوع را به خواست خدا در تفسیر آیه ۱۸۸ سوره اعراف بیان خواهیم کرد .

ودرجمله سوّم به پاسخ ایرادکسانی که انتظارداشتندخودپیامبر صلی الله علیه و آله

فرشته باشد و یا فرشته ای همراه او باشد و هیچ گونه عوارض بشری از خوردن غذا و راه رفتن در کوچه و بازار در او دیده نشود ، می گوید : « و من هرگز ادعا نمی کنم فرشته ام : وَ لاَ اَقُولُ لَکُمْ اِنّی مَلَکٌ » .

جزء هفتم (۷۷)

بلکه « من تنها از دستورات و تعلیماتی پیروی می کنم که از طریق وحی از ناحیه پروردگار به من می رسد : اِنْ اَتَّبِعُ اِلاّ ـ ما یُوحی اِلَیَّ » .

از این جمله به خوبی استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله هرچه داشت و هرچه کرد از وحی آسمانی سرچشمه گرفته بود و آن گونه که بعضی پنداشته اند به اجتهاد خود عمل نمی کرد و نه به قیاس و نه به غیر آن ، بلکه برنامه او در کُلّ امور تنها پیروی از وحی بود .

و در پایان آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده می شود که « بگو آیا افراد نابینا و بینا همانندند ؟ و آن ها که چشم خود و اندیشه و عقلشان بسته است با کسانی که حقایق را به خوبی می بینند و درک می کنند برابرند ؟ آیا فکر نمی کنید : قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْاَعْمی وَ الْبَصیرُ اَفَلا تَتَفَکَّرُونَ » .

ذکر این جمله بعد از جمله های سه گانه سابق ممکن است به خاطر این باشد که در جمله های قبل پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :« من نه خزائن الهی را دارم و نه عالم به غیبم و نه فرشته ام تنها پیرو وحیم ، ولی این سخن نه به آن معنی است که من با شما بت پرستان لجوج همانندم بلکه من انسانی هستم بینا، درحالی که شما همچون نابینایان هستید و این دو مساوی نیستند »
.

ص:۵۵

(۷۸) سوره اَنعام

مبارزه با تفکّر طبقاتی

۵۲ وَ لا تَطْرُدِ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوهِ وَ الْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَیْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ وَ ما مِنْ حِسابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظّلِمینَ

آن ها را که صبح و شام خدا را می خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند ، از خود دور مکن ، نه حساب آن ها بر تو است و نه حساب تو بر آن ها اگر آن ها را طرد کنی از ستمگران خواهی بود .

جزء هفتم (۷۹)

« وَجْه » در لغت به معنی صورت است و گاهی به معنی ذات به کارمی رود و منظوراز آن در آیه فوق معنی دوم است شرح بیشتر درباره این موضوع را در جلد ۲ تفسیر نمونه، صفحه ۲۶۳ مطالعه فرمایید .

در این آیه به یکی دیگر از بهانه جویی های مشرکان اشاره شده و آن این که آن ها انتظار داشتند پیامبر امتیازاتی برای ثروتمندان به نسبت طبقه فقیر قایل شود و معتقد بودند که نشستن آن ها در کنار یاران فقیر پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن ها عیب و نقص بزرگی است ، بی خبر از این که اسلام آمده تا به این گونه امتیازات پوچ و بی اساس پایان دهد ، لذا آن ها روی این پیشنهاد اصرار داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله این دسته را از خود براند ، اما قرآن صریحا و با ذکر دلایل زنده پیشنهاد آن ها را نفی می کند .

قابل توجه این که در این جا بدون این که نام یا عنوان این اشخاص

ص:۵۶

را ذکر کند ، تنها به ذکر این صفت قناعت شده است ، که آن ها صبح و شام و به تعبیر دیگر همیشه ، به یاد خدا هستند و این عبادت و نیایش و توجّه به پروردگار نه به خاطر دیگران است و نه از روی ریا است ، بلکه تنها به خاطر ذات پاک او است او را فقط به خاطر خودش می خواهند و می جویند و هیچ امتیازی با این امتیاز برابری نمی کند .

(۸۰) سوره اَنعام

از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که مشرکان ثروتمند و خودخواه این نخستین و آخرین بار نبود که چنین پیشنهادی را به پیامبر صلی الله علیه و آله کردند ، بلکه کرارا این ایراد را داشتند، که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله جمعی از بینوایان را گرد خویش جمع کرده است و اصرار داشتند آن ها را طرد کند .

در حقیقت آن ها روی یک سنّت دیرین غلط امتیاز افراد را به ثروت آن ها می دانستند و معتقد بودند باید طبقات اجتماع که بر اساس ثروت به وجود آمده همواره محفوظ بماند و هر آیین و دعوتی بخواهد زندگی طبقاتی را برهم زند و این امتیازات را نادیده بگیرد ، در نظر آن ها مطرود و غیرقابل قبول است .

در حالات نوح پیامبر نیز می خوانیم که اشراف زمان او به او گفتند : « وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ اِلاَّ الَّذینَ هُمْ اَراذِلُنا بادِیَ الرَّأْیِ: ما نمی بینیم کسانی از تو پیروی کرده باشند ، جز جمعی از فرومایگان و افراد خام » (۲۶ / هود) و این را دلیل بر بطلان رسالت او می دانستند .

جزء هفتم (۸۱)

یکی از نشانه های عظمت اسلام و قرآن و به طور کلی عظمت مکتب انبیاء این است که با سرسختی هر چه بیشتر ، در برابر این گونه

پیشنهادها مقاومت کردند و در جوامعی که اختلاف طبقاتی یک مسأله جاویدان شمرده می شد ، به کوبیدن این امتیاز موهوم پرداختند تا معلوم شود افراد پاک دل و باایمان و هوشمندی هم چون سلمان و ابی ذر و صُهَیْب و خَبّاب و بِلال به خاطر نداشتن مال و ثروت کمترین نقصی ندارند و ثروتمندان بی مغز و کوردل و خودخواه و متکبّر به خاطر ثروتشان نمی توانند از امتیازات اجتماعی و معنوی برخوردار گردند .

در جمله بعد می فرماید : « دلیلی ندارد که این گونه اشخاص با ایمان را از خود دور سازی ، برای این که نه حساب آن ها بر تو است و نه حساب تو بر آن ها : ما عَلَیْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ وَ ما مِنْ حِسابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظّلِمینَ » .

(۸۲) سوره اَنعام

منظور از حساب ، حساب اعمال است ، اما چگونه خداوند می فرماید حساب اعمال آن ها بر تو نیست ، در حالی که آن ها عمل بدی نداشته اند که ذکر چنین جمله ای لازم باشد این به خاطر آن است که مشرکان یاران فقیر پیامبر صلی الله علیه و آله را به واسطه نداشتن مال و ثروت متّهم به دوری از خدا می کردند که اگر اعمال آن هادر پیشگاه خدا مورد قبول بود ، چرا آن ها را از نظر زندگی مرفّه قرار نداده است ؟ به علاوه آن ها را متّهم می کردند که ایمانشان شاید به خاطر تأمین زندگی و رسیدن به آب و نان بوده است .

قرآن پاسخ می دهد به فرض این که آن ها چنین بوده باشند ، ولی حسابشان با خدا است ، همین اندازه که ایمان آورده اند و در صف مسلمین قرار گرفته اند ، به هیچ قیمتی نباید رانده شوند و به این

ترتیب جلو بهانه جویی های اشراف قریش را می گیرد .

شاهد این تفسیر همان است که در داستان نوح پیغمبر که شبیه داستان اشراف قریش است آمده در آن جا که قوم نوح به او می گوینـد : «اَنُؤْمِنُ لَـکَ وَ اتَّبَعَکَ الْاَرْذَلُونَ : ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد بی سر و پا از تو پیروی کرده انـد » نوح در جواب می گویـد : « وَ مـا عِلْمی بِمـا کـانُوا یَعْمَلُونَ اِنْ حَسـابُهُمْ اِلاّـ عَلی رَبّی لَوْ تَشْـعُرُونَ وَ مـا اَنَـا بَطـارِدِ الْمُؤْمِنینَ : من چه اطلاعی از اعمال آن ها دارم ؟ حساب اعمال آن ها بر خدا است اگر بدانید و من نمی توانم آن ها را که اظهار ایمان کرده اند از خود برانم ؟ » (۱۱۱ تا ۱۱۴ / شعراء) .

جزء هفتم (۸۳)

نتیجه این که وظیفه پیامبران آن است که هر فردی را که اظهار ایمان کنـد بدون هیچ گونه تفاوت و تبعیض از هر قشر و طبقه ای که باشد بپذیرد ، چه رسد به افراد پاک دل و با ایمانی که جز خدا نمی جویند و تنها گناهشان این است که دستشان از مال و ثروت تهی است و آلوده زندگی نکبت بار اشراف نیستند .

یک امتیاز بزرگ اسلام

می دانیم در مسیحیّت کنونی دایره اختیارات رؤسای مذهبی به

(۸۴) سوره اَنعام

طرز مضحکی توسعه یافته تا آن جا که آن ها برای خود حق بخشیدن گناه قائل هستند و به همین جهت می توانند کسانی را با کوچک ترین چیزی طرد و تکفیر کنند و یا بپذیرند .

قرآن در آیه فوق و آیـات دیگر صـریحا یادآور می شود که نه تنها علمای مـذهبی حتی شـخص پیامبر صـلی الله علیه و آله نیز حق طرد کسی را که اظهار

ایمان می کنـد و کاری که موجب خروج از اسـلام بشود ، انجام نـداده ندارند ، آمرزش گناه و حساب و کتاب بندگان تنها به دست خـدا است و هیـچ کس جز او حق دخالت در چنین کاری نـدارد. ولی اشـتباه نشود موضوع بحث درآیه « طَرْد مـذهبی » است ، نه « طَرْد حقوقی » به این معنی که اگر مثلاً مدرسه ای وقف بر محصّلین خاصّی بود و کسی در آغاز مشمول شرایط بود و بعـدا فاقـد شـرایط شـد ، اخراج او از آن مـدرسه هیـچ مانعی نـدارد و هم چنین اگر متولی مدرسه اختیاراتی به خاطر رعایت مصالح مدرسه داشت، هیچ مانعی ندارد که برای حفظ نظم و موقعیّت آن، از آن اختیارات مشروع استفاده کند .

جزء هفتم (۸۵)

۵۳ وَ کَذلِکَ فَتَنّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِیَقُولُوآا اَهؤُلاآءِ مَنَّ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنآ اَلَیْسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بِالشّکِرینَ

و ایـن چنیـن بعضـی از آن هـا را بـا بعض دیگر آزمـودیم (تـوانگران را بـه وسـیله فقیران) تـا بگوینـد آیـا این هـا هسـتند که خداوندازمیان ما(برگزیده و)برآن ها منت گذارده (و نعمت ایمان به آن هابخشیده)آیاخداوندشاکران رابهترنمی شناسد؟

« مِنَّت » در اصل به معنی بخشیدن نعمت است ، (برای توضیح بیشتر به جلد ۳ تفسیر نمونه ، صفحه ۱۵۸ مراجعه فرمایید) .

« فِتْنَه » در این جا به معنی آزمایش است(۱)چه آزمایشی از این

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳ و ۱۷ ذیل آیه ۱۹۱ سوره بقره و ۱۹۳ .

سنگین تر که اشـراف و ثروتمنـدانی که سال ها عادت کرده اند حساب خود رابه کلی از طبقات پایین جدا کنند ، نه در شادی با آن ها شریک باشند و نه در غم و رنج و حتی قبرهایشان هم از یکدیگر فاصله داشته

(۸۶) سوره اَنعام

باشـد ، یـک مرتبه تمام این آداب رسوم را درهم بشـکنند و این زنجیرهای عظیم را از دست و پای خود بردارنـد و به آیینی به پیوندد که پیشگامان آن به اصطلاح از طبقه فقرا و پایین محسوب می شوند .

سپس اضافه می کند : کار این توانگران به جایی می رسد که با نگاه تحقیر به مؤمنان راستین نگریسـته و می گویند : « آیا این ها هسـتند که خداونـد از میان ما برگزیـده و نعمت ایمان و اسـلام به آن ها ارزانی داشـته است » ؟ آیا این ها قابل چنین حرف هایی هستند ؟ (لِیَقُولُوآا اَهآؤُلاآءِ مَنَّ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنآ) .

و بعد به آن ها پاسخ می گوید که این افراد با ایمان مردمی هسـتند که شـکر نعمت عمل و تشخیص را به جا آورده و آن را به کار بسـته انـد و هم چنین شـکر نعمت دعوت پیامبر صـلی الله علیه و آله را به جاآورده و از او پذیرا شده اند . چه نعمتی از آن بزرگ تر و چه شـکری از آن بالاـتر و به خـاطر همین خداونـد ، ایمان را در قلوب آن ها راسـخ گردانیـده است « آیا خـداوند شاکران را بهتر نمی شناسد ؟ : اَلَیْسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بِالشّکِرینَ » .

جزء هفتم (۸۷)

در حقیقت آیه فوق به پیامبر صـلی الله علیه و آله دسـتور می دهد ، که هیچ فرد با ایمانی را از هر طبقه و نژاد و در هر شرایطی بوده باشـد ، نه تنها از خود نراند ، بلکه آغوش خویش را یکسان به روی همه بگشاید ، حتّی اگر کسانی آلوده به گناهان زیاد باشند ، آن ها را نیز بپذیرد و اصلاح کند .

۵۵ وَ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْایتِ وَ لِتَسْتَبینَ سَبیلُ الْمُجْرِمینَ

و این چنین آیات را برمی شمریم (و روشن می سازیم) تا راه گناه کاران آشکار گردد .

روشن است که منظور از مجرم ، در آیه فوق هر گناه کاری نیست ، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در این آیه مأموریّت پیدا می کند گناه کاران را در صورتی که به سوی او بیایند هرچند اعمال خلافی از روی نادانی انجام داده باشند بپذیرد ، بنابراین منظور از مجرم همان گناه کاران لجوج و سرسختی است که با هیچ وسیله تسلیم حقّ نمی شوند .

یعنی بعد از این دعوت عمومی و همگانی به سوی حقّ ، حتی دعوت از گناه کارانی که از کار خود پشیمانند ، راه و رسم مجرمان لجوج و غیر قابل انعطاف کاملاً شناخته خواهد شد .

(۸۸) سوره اَنعام

اسرار غیب نزد خدا است

۵۹ وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُهآ اِلّا هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ اِلّا یَعْلَمُها وَ لا حَبَّهٍ فی ظُلُمتِ الْاَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ اِلّا فی کِتبٍ مُبینٍ

کلیدهای غیب تنها نزداواست و جزاو کسی آن را نمی داند، آن چه در خشکی و دریاست می داند ، هیچ برگی (از درختی) نمی افتد مگر این که از آن آگاه است و نه هیچ دانه ای در مخفی گاه زمین و نه هیچ تر و خشکی وجود داردجز این که درکتاب آشکار(در کتاب علم خدا) ثبت است.

ص:۶۲

« مَفاتِحُ » جمع « مِفْتَح » به معنی « کلید » است و نیز ممکن است جمع « مَفْتَح » به معنی «خزینه» و مرکز نگاهداری چیزی بوده باشد .

در صورت اول معنی آیه چنین می شود که تمام کلیدهای غیب به دست او است و در صورت دوم تمام خزانه های غیب .

جزء هفتم (۸۹)

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در یک عبارت مراد باشد و همان طور که در علم اصول اثبات شده است مانعی از استعمال یک لفظ در چند معنی وجود ندارد و در هرصورت این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، زیرا هرکجا خزانه ای است ، کلیدی وجود دارد .

ولی بیشتر به نظر می رسد که « مَفاتِحُ » به معنی کلیدها باشد ، نه خزائن زیرا هدف در این جا بیان علم خدا است و آن با مسأله کلید که وسیله آگاهی از ذخایر مختلف است ، متناسب تر می باشد ، در دو مورد دیگر که کلمه « مَفاتِحُ » در قرآن به کار رفته ، نیز منظور از آن کلید است .

« بَرّ » به معنی مکان وسیع است و معمولاً به خشکی ها گفته می شود و « بَحْرِ » در اصل نیز به معنی محل وسیعی است که آب زیاد در آن مجتمع باشد و معمولاً به دریاها و گاهی به نهرهای عظیم نیز گفته می شود .

(۹۰) سوره اَنعام

در هرحال آگاهی خدا از آن چه در خشکی ها و دریاها است ، به معنی احاطه علم او بر همه چیز است و توجّه به وسعت م......جمله بالا (آن چه در خشکی ها و دریاها است خدا می داند) در حقیقت روشنگر گوشه ای از علم وسیع او است .

ص:۶۳

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت رسیده است ، « وَرَقَةٍ » به معنی جنین سقط شده و « حَبَّةٍ » به معنی فرزند و « ظُلُمتِ الْاَرْضِ » به معنی رحم مادران و « رَطُب » به معنی آن چه از نطفه ها زنده می مانند و « یابِس » به معنی آن چه از بین می رود ، تفسیر شده است (۱)

شک نیست که این تفسیر با معانی لغوی این کلمات تطبیق نمی کند ، زیرا « وَرَقَه » به معنی برگ و « حَبَّه » به معنی دانه و « ظُلُماتِ الاَرْضِ » به معنی تاریکی های زمین و « رَطْب » به معنی تر و « یابِس » به معنی خشکی است ولی ائمه اهل بیت در حقیقت با این تفسیر خواسته اند ، مسلمانان را متوجه کنند ، که باید با یک دید وسیع و گسترده به آیات قرآن بنگرند و در فهم معنی آن ها روی لفظ جمود نکنند ، بلکه به هنگامی که قراین دلیل بر توسعه معنی هستند ، به وسعت معنی بنگرند .

جزء هفتم (۹۱)

روایت فوق در حقیقت اشاره به این است که مفهوم آیه بالا منحصر به دانه های گیاهان نیست ، بلکه حتی بذرهای نطفه های انسانی را نیز شامل می شود .

۶۰ وَ هُوَ الَّذی یَتَوَفّکُمْ بِالَّیْلِ وَ یَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهار ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فیهِ لِیُقْضیآ اَجَلٌ مُسَمّیً ثُمَّ اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب)

ص:۶۴

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۲۸ .

می گیرد و ازآن چه در روز کسب کرده اید (و انجام داده اید) با خبر است سپس شما را در روز (از خواب) برمی انگیزد (و این وضع هم چنان ادامه می یابد) تا مدت و سرآمد معینی فرارسد سپس بازگشت شما به سوی او است و شمارا به آن چه عمل می کردید آگاه می سازد .

(۹۲) سوره اَنعام

« تَوَفّی » در لغت به معنی بازگرفتن است و این که خواب را یک نوع بازگرفتن روح معرّفی کرده ، به خاطر آن است که خواب برادر مرگ است ، مرگ تعطیل کامل دستگاه مغز آدمی و قطع مطلق پیوند روح و جسم است ، در حالی که خواب تنها تعطیل بخشی از دستگاه مغز و ضعیف شدن این پیوند است، بنابراین خواب مرحله کوچکی از مرگ حساب می شود (۱)(۲).

« جَرَحْتُمْ » از ماده « جَرَحَ » و در این جا به معنی اکتساب و به دست آوردن چیزی است . یعنی شما شب و روز در زیر چتر قدرت و علم خداوند قرار دارید ، آن کس که از پرورش دانه های نباتات در دل خاک و از سقوط و مرگ برگ ها در هر مکان و زمان آگاه است ، از اعمال شما نیز آگاهی دارد .

جزء هفتم (۹۳)

«بَعث» در این جا به معنی برانگیختن از خواب و بیدار کردن است

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۳۱ .

۲- درباره قبض ارواح وگرفتن جان آدمی به جلد۴ «تفسیرنمونه»، جلد ۴، صفحه ۸۵ مراجعه فرمایید.

و منظور از « اَجَلٌ مُسَمّی » عمری است که برای هرکسی مقرّر شده .

نوری که در تاریکی می درخشد

۶۳ قُلْ مَنْ یُنَجّیکُمْ مِنْ ظُلُمتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِتَدْعُونَهُ تَضَرُّعا وَ خُفْیَهً لَئِنْ اَنْجنا مِنْ هذِه لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّکِرینَ

بگو چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا رهایی می بخشد؟ درحالی که او را آشکارا و درپنهانی می خوانید (و می گویید) : اگر از این (خطرات و ظلمت ها) ما را رهایی بخشیدی از شکرگزاران خواهیم بود .

ظلمت و تاریکی گاهی جنبه حسّی دارد و گاهی جنبه معنوی : ظلمت حسّی آن است که نور به کلی قطع شود یا آن چنان ضعیف شود که انسان جایی را نبیند یا به زحمت ببیند و ظلمت معنوی همان مشکلات و گرفتاری ها و پریشانی هایی است که عاقبت آن ها تاریک و ناپیدا است . جهل ظلمت است ، هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی و نابسامانی های فکری و انحرافات و آلودگی های اخلاقی که عواقب شوم آن ها قابل پیش بینی نیست و یا چیزی جز بدبختی و پریشانی نمی باشد همگی ظلمتند .

(۹۴) سوره اَنعام

ظلمت و تاریکی ذاتا هولناك و توهّم انگیز است ، زیرا حمله بسیاری از جانوران خطرناك و دزدان و جانیان در پرده تاریکی صورت می گیرد و هرکس خاطراتی در این زمینه دارد ، لذا به هنگام گرفتار شدن در میان تاریکی ، اوهام و خیالات جان می گیرند ، اشباح و هیولاهای وحشتناك از زوایای خیال بیرون

می دوند و افراد عادی را در خوف و ترس فرومی برند .

ظلمت و تاریکی شعبه ای از عدم است و انسان ذاتا از عدم می گریزد و وحشت دارد و به همین جهت معمولاً از تاریکی می ترسد .

جزء هفتم (۹۵)

اگر این تاریکی با حوادث وحشتناک واقعی آمیخته شود و مثلًا انسان در یک سفر دریایی « شب تاریک و بیم موج و گردابی حایل » محاصره شود وحشت آن به درجات بیش از مشکلاتی است که به هنگام روز پدید می آید ، زیرا معمولاً راه های چاره در چنان شرایطی به روی انسان بسته می شود ، همین طور اگر در شبی تاریک در میان بیابانی راه را گم کند و صدای وحشتناک حیوانات درنده که دردل شب طعمه ای برای خود می جویند از دور و نزدیک به گوش او رسد ، در چنین لحظاتی است که انسان همه چیز را به دست فراموشی می سپارد و جز خودش و نور تابناکی که در اعماق جانش می درخشد و او را به سوی مبدئی می خواند که تنها او است که می تواند چنان مشکلاتی را حل کند ، از یاد می برد . این گونه حالات دریچه هایی هستند به جهان توحید و خداشناسی .

ذکر «تَضَرُّع» که به معنی دعای آشکار و « خُفْیَه » که دعای پنهانی است شاید به خاطر این باشدکه مشکلات با هم متفاوتند گاهی به مرحله

(۹۶) سوره اَنعام

شدت نرسیده انسان را به دعای پنهانی دعوت می کند و گاهی که به مرحله شدید می رسد آشکارا دست به دعا برمی دارد و گاهی ناله ها و فریادها سر می دهد منظور این است که خداوند هم مشکلات شدید و

هم مشکلات ضعیف شما را حلّ می کند .

بعضی معتقدند که در آیه به چهار حالت روانی انسان که هرکدام یک نوع عکس العمل به هنگام بروز مشکلات است اشاره شده است : حالت « دعا و نیاز » و حالت « تضرع و خضوع » و حالت «اخلاص» و حالت «التزام به شکرگزاری به هنگام نجات از مشکلات» .

امّا متأسفانه برای بسیاری از این افراد این حالات پر ارزش همانند برقی زود گذر و تقریبا به شکل اضطراری در برابر شدائد و مشکلات پیدا می شود اما چون با آگاهی آمیخته نیست پس از برطرف شدن شداید به خاموشی می گراید .

بنابراین این حالات اگرچه زودگذر باشد ، می تواند دلیلی برای افراد دور افتاده در زمینه خداشناسی گردد .

جزء هفتم (۹۷)

در این جا یادآوری حدیثی که در ذیل این آیه در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است بی مناسبت نیست .

ازپیغمبراکرم نقل شده که فرمود: «خَیْرُالدُّعاءِالْخَفِیُ وَ خَیْرُالرِّزْقِ ما یَکْفی : بهترین دعا آن است که پنهانی (و از روی نهایت اخلاص) صورت گیرد و بهترین روزی آن است که به قدر کافی بوده باشد » (نه ثروت اندوزی هایی که مایه محرومیّت دیگران وبارسنگینی بردوش انسان باشد).

و در ذیل همین حدیث می خوانیم : « مَرَّ بَقَوْمٍ رَفَعُوا اَصْواتِهِمْ بِالدُّعاءِ فَقالَ اِنَّکُمْ لا تَدْعُونَ الْاَصَمَّ وَ لا غائِبا وَ اِنَّما تَدْعُونَ سَمیعا قَریباً : پیامبر از کنار جمعیّتی گذشت که صدای خود را به دعا بلند کرده بودند فرمود شما شخص کری را نمی خوانید و نه شخصی را

ص:۶۸

که پنهان و دور از شما باشد بلکه شما کسی را می خوانید که هم شنوا و هم نزدیک است » (۱)از این حدیث استفاده می شود که اگر دعا آهسته و آمیخته با توجه و اخلاص باشد بهتر است .

(۹۸) سوره اَنعام

۶۴ قُلِ اللّهُ یُنَجّیکُمْ مِنْها وَ مِنْ کُلِّ کَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِکُونَ

بگو خداوند شما را از این ها و از هر مشکل و ناراحتی نجات می بخشد بازهم شمابرای او شریک می سازید (و راه کفر می پویید) .

«کَرْب» در اصل به معنی زیر و روکردن زمین و حفر آن است و نیز به معنی گره محکمی که در طناب دلو می زنند آمده است سپس در غم و اندوه هایی که قلب انسان را زیر و رو می کند و همچون گرهی بر دل انسان می نشیند گفته شده است .

بنابراین ذکرکلمه«کَرْب»در آیه بالاـ که معنی وسیع و گسترده ای دارد و هرگونه مشکل مهمی را شامل می شود بعداز ذکر «ظُلُمات بَرّ وَ بَحْر» که به قسمت خاصّی از شداید گفته می شوداز قبیل ذکر یک مفهوم عام بعد از بیان مفهوم خاصّ است.

جزء هفتم (۹۹)

عذاب های رنگارنگ

۶۵ قُلْ هُوَالْقادِرُ عَلیآ اَنْ یَّبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذابا مِنْ فَوْقِکُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِکُمْ اَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعا وَ یُذیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ اُنْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْایتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ

ص:۶۹

۱- « مجمع البیان » و « نُورُالثَّقَلَیْن » ، ذیل آیه بالا .

بگو او قـادر است که عـذابی از طرف فوق یـا از زیر پای شـما بر شـما بفرسـتد یا به صورت دسـته های پراکنـده شـما را با هم بیـامیزد و طعم جنـگ (و نـاراحتی) را به هریک ازشـما به وسـیله دیگری بچشانـد،ببین چگونه آیات گوناگون را برای آن ها بازگو می کنیم شاید بفهمند (و بازگردند) .

« یَلْبِسُ کُمْ » از مـاده « لَبْس » به معنی اختلاـط و به هم آمیختن است نه از مـاده « لُبْس » به معنی لبـاس پوشـیدن ، بنابراین معنی جمله چنین می شود : « او می تواند شما را به صورت گروه ها و دسته های مختلف به هم بیامیزد » .

در این که منظور از « عذاب » ، از طرف « بالا » و « پایین » چیست

(۱۰۰) سوره اَنعام

درمیان مفسـران گفتگو است ، ولی ظاهر این است که این دو کلمه (فوق و تحت) معنی بسـیار وسـیعی دارند هم طرف بالا و پایین حسّی را شامل می شوند ، یعنی مجازات هایی مانند صاعقه ها و رگبارهای خطرناک و طوفان ها از طرف بالا و زلزله ها و شکاف های ویرانگر زمینی و طغیان رودها و دریاها از طرف پایین را دربرمی گیرد .

و نیز عذاب های دردناکی را که از طرف طبقه حکام و قشـرهای بالای اجتماع بر سـر بعضی از ملت ها فرومی ریزد و ناراحتی ها و شـکنجه هایی که از طرف بعضـی از کارگران وظیفه نشـناس دامنگیر مردم می شود که گاهی کمتر از عـذاب های دسـته اوّل نیست ، شامل می گردد.

هم چنین ممکن است سـلاح های جنگی مخوف عصـر ما که از هوا و زمین زندگانی بشـر را به صورت وحشـتناکی درهم می کوبد و در مدت

کوتـاهی آبـادترین شـهرها را از طریق بمبـاران هـای هوایی و حمله های زمینی و مین گـذاری ها و زیردریایی ها تبـدیل به تل خاکستری می کند در مفهوم وسیع آیه داخل باشد .

جزء هفتم (۱۰۱)

مسئله اختلاف کلمه و پراکندگی در میان جمعیّت نیز به قدری خطرناک است که در ردیف عذاب های آسمانی و صاعقه ها و زلزله هـا قرار گرفته است و راستی چنین است ، بلکه گـاهی ویرانی هـای ناشـی از اختلاف و پراکنـدگی به درجات بیشتر از ویرانی هـای ناشـی از صاعقه ها و زلزله ها است ، کرارا دیـده شـده است کشورهای آباد در سایه شوم نفاق و تفرقه به نابودی مطلق کشیده شده است و این جمله هشداری است به همه مسلمانان جهان .

این که آیه مورد بحث می گوید : خداوند تفرقه درمیان شما بیفکند نه به این معنی است که خداوند بی جهت مردم را گرفتار نفاق و اختلاف می کند بلکه این نتیجه اعمال سوء مردم و خودخواهی ها و خودپرستی ها و سودجویی های شخصی است که نتیجه آن به صورت نفاق و تفرقه بروز می کنـد و نسبت دادن آن به خـدا به خاطر آن است که او چنین اثری را در این اعمال زشت قرار داده است .

با توجه به این که روی سخن در این آیات به مشرکان و بت پرستان

(۱۰۲) سوره اَنعام

است چنین نتیجه می گیریم : یک جامعه مشرک که از مسیر توحیـد و یکتاپرستی منحرف شـده است هم گرفتار ظلم و سـتم طبقات بالا و هم وظیفه نشناسی طبقات پایین ، هم اختلاف عقیده و هم کشمکش های خونین اجتماعی می شود ، همان طور که جوامع مادی دنیای امروز که

تنها در برابر بت صنعت و ثروت سجده می کنند گرفتار تمام این بلاهای بزرگ هستند و در میان آن دست و پا می زنند .

ملت هایی نیز سراغ داریم که دم از توحید و خداپرستی می زنند ولی عملاً مشرک و بت پرست می باشند ، چنین ملت هایی نیز به همان سرنوشت مشرکان گرفتار خواهند شد و این که در بعضی از اخبار می خوانیم که امام باقر فرمود : « کُلٌّ هذا فی اَهْلِ الْقِبْلَهِ » همه این کیفرها در مسلمانان واقع می شود ، ممکن است اشاره به همین باشد ، یعنی هرگاه مسلمانان از مسیر توحید انحراف یابند ، خودخواهی و خودپرستی جای اخوّت اسلامی را گرفت ، منافع شخصی بر منافع عمومی مقدّم داشته شد و هرکس به فکر خویشتن بود و دستورات خداوند به دست فراموشی سپرده شد ، آن ها نیز گرفتار چنین سرنوشتی خواهند شد .

جزء هفتم (۱۰۳)

۶۶ وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكيلٍ

قوم و جمعیّت تو آن را تکذیب و انکار کردند در حالی که حقّ است ، (به آن ها) بگو من مسؤول (قبول و ایمان آوردن) شما نیستم (وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است نه اجبار شما بر ایمان) .

ضمیر « بِهِ » را بعضی به قرآن برگردانیده اند و بعضی به خصوص عذاب که در آیه قبل بود ، ولی ظاهر این است که به همه این ها و تمام تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله که مورد تکذیب و انکار دشمنان پیغمبر بود برمی گردد و جمله آخر آیه نیز گواه بر این معنی است .

این دوآیه درحقیقت تکمیل بحثی است که در پیرامون دعوت به سوی خداو معادو حقایق اسلام و ترس ازمجازات الهی درآیات پیشین گذشت .

نخست می گوید : « قوم و جمعیّت تو یعنی قریش و مردم

(۱۰۴) سوره اَنعام

مکّه تعلیمات تو را تکذیب کردند درحالی که همه حقّ است و دلایل گوناگونی از طریق عقل و فطرت و حسّ آن ها را تأیید می کند : وَ کَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَ هُوَ الْحَقُّ » .

بنابراین تکذیب و انکار آنان از اهمیّت این حقایق نمی کاهد ، هرچند مخالفان و منکران زیاد باشند

سپس دستور می دهد که « به آن ها بگو وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است و من ضامن قبول شما نیستم : قُلْ لَسْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکیلٍ » .

از آیات متعددی که این تعبیر و مانند آن در آن ها آمده است (مانند انعام / ۱۰۷ یونس/۱۰۸ زمر / ۴۱ شوری / ۶) استفاده می شود که منظور از « وَکیل » در این موارد کسی است که مسؤول هدایت عملی و ضامن دیگران بوده باشد ، به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها اعلام می کند که این شما هستید که باید تصمیم نهایی را در مورد قبول و یا ردّ حقیقت بگیرید و هدایت را بپذیرید من تنها مأمور ابلاغ رسالت و دعوت الهی هستم .

جزء هفتم (۱۰۵)

۶۷ لِکُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ

هر خبری (که خداوند به شما داده سرانجام) قرارگاهی دارد (و در موعد خود انجام می گیرد) و به زودی خواهید دانست .

« مُسْتَقَرٌّ » ممکن است مصدر میمی باشد و به معنی استقرار و یا

زمان و مکان باشد ، به معنی محل استقرار و زمان استقرار، در صورت اول خبر از اصل تحقق وعده های الهی می دهد و در صورت دوم خبر از زمان و مکان این وعده ها است .

در این آیه با یک جمله کوتاه و پرمعنی آن ها را هشدار می دهد و به دقّت کردن در انتخاب راه صحیح دعوت می کند و می گوید : « هر خبری که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به شما داده سرانجام در این جهان یا جهان دیگر قرارگاهی دارد و بالاخره در موعد مقررّ انجام خواهد یافت و به زودی باخبر خواهید شد » .

دوری از مجالس اهل باطل

۶۸ وَ اِذا رَأَیْتَ الَّذینَ یَخُوضُونَ فیآ ءایتِنا فَأَعْرِضْ

(۱۰۶) سوره اَنعام

عَنْهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فیحَدیثٍ غَیْرِه وِ اِمّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطنُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظّلِمینَ

هر وقت کسانی را که آیات ما را استهزاء می کنند مشاهده نمایی از آن ها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد ، به محض توجه پیدا کردن با (این) جمعیّت ستمگر منشین .

« خَوْض » همان طور که « راغب » در کتاب « مفردات » می گوید در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن (و شنا کردن) در آن است ، ولی بعدا به ورود در سایر امور نیز گفته شده است اما این کلمه در قرآن مجید بیشتر به وارد شدن در مطالب باطل و بی اساس اطلاق گردیده است .

ص:۷۴

گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله است ولی مسلما این حکم اختصاصی به او ندارد و تمام مؤمنان را شامل می شود ، فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آن ها شرکت

می کردند ، آن ها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می دادند ، اما هنگامی که با بی اعتنایی از کنار آن ها بگذرند طبعا سکوت خواهند کرد و به مسایل دیگر خواهند پرداخت ، زیرا تمام هدف آن ها ناراحت ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین بود .

سپس اضافه می کند این موضوع به اندازه ای اهمیّت دارد که : « اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با این گونه اشخاص سهوا همنشین شدی به مجرد این که متوجه موضوع گشتی فورا از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین » .(۱)

در این جا یک سؤال پیش می آید نخست این که مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلّط گردد و باعث فراموشی او شود و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و مصونیّت از خطا حتّی در موضوعات ، ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود ؟

در پاسخ این سؤال می توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به

۱- شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از لاتَقْعُدْ (ننشین) این نیست که تنها نشستن با چنین اشخاصی ممنوع است بلکه هدف شرکت در جمع آن هاست خواه به صورت جلوس باشد یا قیام و یا در حال راه رفتن.

پیامبر است اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموش کاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفّار شرکت کردند به محض این که متوجه شوند باید از آن جا برخیزند و بیرون روند و نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبان های مختلف دیده می شود که انسان روی سخن را به کسی می کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند ، مطابق ضرب المثل معروف عرب که می گوید : « اِیّاکَ اَعْنی وَاسْمَعییاجارَهُ » .

۶۹ وَ ما عَلی الَّذینَ یَتَّقُونَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ وَ لکِنْ ذِکْری لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ

واگر افراد باتقوی (برای ارشاد و اندرزبا آن ها بنشینند) چیزی ازحساب (و گناه) آن ها برایشان نیست ، ولی (این کار تنها باید) برای متذکّر ساختن آن ها باشد شاید (بشنوند و) پرهیزکاری پیشه کنند .

جزء هفتم (۱۰۹)

تنها کسانی که می توانند از این استثناء استفاده کنند که طبق تعبیر آیه دارای مقام تقوا و پرهیزگاری باشند و نه تنها تحت تأثیر آن ها واقع نشوند بلکه بتوانند آن هارا تحت تأثیر خود قرار دهند .

آن ها که دین حق را به بازی گرفته اند

۷۰ وَ ذَرِ الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَهُمْ لَعِبا وَ لَهْوا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیوهُ الدُّنْیا وَ ذَکِّرْ بِه اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما کَسَبَتْ لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفیعٌ وَ اِنْ تَعْدِلْ

كُلَ عَدْلٍ لايُؤْخَذْ مِنْهااُوْلآئِکَ الَّذینَ اُبْسِلُوابِما کَسَبُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمیمٍ وَ عَذابٌ اَلیمٌ بِما کانُوا یَکْفُرُونَ

کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی (و استهزاء) گرفتند و زندگی دنیا آن ها را مغرور ساخته رها کن و به آن ها یادآوری نما تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال

(۱۱۰) سوره اَنعام

خود نشوند ، (در آن روز) جز خدا نه یار و یاوری دارند و نه شفاعت کننده ای و(چنین کسی)اگرهرگونه عوضی بپردازد ازاوپذیرفته نخواهدشدآن هاکسانی هستندکه گرفتار اعمالی شده اندکه انجام داده اند ، نوشابه ای از آب سوزان برای آن ها است و عذاب دردناکی به خاطر این که کفر ورزیدند.

« تُبْسَل » در اصل از ماده « بَسْل » به معنی نگاهداری و منع کردن از چیزی با قهر و غلبه است و به همین جهت به وادار کردن کسی به تسلیم « اِبْسال » گفته می شود و نیز به همین مناسبت به مجازات و یا گروگان گرفتن نیز اطلاق می گردد و جَیْشٌ باسِلٌ به معنی « لشکر شجاع » نیز به همین تناسب است ، زیرا دیگران را با قهر و غلبه وادار به تسلیم می کند ، در آیه فوق نیز به معنی تسلیم شخص و گرفتاری او در چنگال اعمال بد خویش آمده است .

«عَدْل» دراین جا به معنی مُعادِل و چیزی است که به عنوان جبران کار خلاف داده می شودتاطرف آزادگردد، در حقیقت معنی آن شبیه « غرامت و جریمه و فِدْیَه » است .

جزء هفتم (۱۱۱)

بدیهی است دستور به ترک کردن این گونه اشخاص هیچ گونه

منافاتی با مسأله جهاد نـدارد زیرا جهاد دارای شـرایطی است و بی اعتنایی به کفّار دارای شـرایط و ظروف دیگر و هر کـدام از این دو در جـای خود بایـد انجام گیرد ، گاهی لازم است با بی اعتنایی مخالفان را کوبیـد و گاهی با مبارزه و جهاد و کشـیدن اسلحه و این که بعضی تصور کرده اند آیات جهاد ، آیه فوق را نسخ کرده بی اساس است .

در حقیقت آیه فوق اشـاره به این است که آیین آن ها از نظر محتوا پوچ و واهی است و نام دین را بر یک مشت اعمالی که به کارهای کودکان و سرگرمی های بزرگسالان شبیه تر است گذارده اند این چنین افراد قابل بحث و گفتگو نیستند و لذا دستور می دهد از آن ها روی بگردان و به آن ها و مذهب توخالیشان اعتنا مکن .

ازآن چه گفتیم معلوم شد که منظور از « دینَهُمْ » همان آیین شرک و بت پرستی است که آن ها داشتند .

(۱۱۲) سوره اَنعام

آیه اختصاصـی به کفّار ندارد و شامل حال همه کسانی می شود که مقدّسات و احکام الهی را بازیچه نیل به هدف های مادّی و شخصی قرار می دهند دین را آلت دنیا و حکم خدا را بازیچه اغراض شخصی می سازند .

سپس به پیامبر صـلی الله علیه و آله دسـتور می دهد که « به آن ها در برابر این اعمال هشدار دهد که روزی فرامی رسد که هر کس تسـلیم اعمـال خویش است و راهی برای فرار از چنگال آن نـدارد : وَ ذَکِّرْ بِهِ اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما کَسَبَتْ ». « و در آن روز جز خدا نه حامی و یاوری دارد و نه شفاعت کننده ای : لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفیعٌ » .

کار آن ها در آن روز به قـدری سـخت و دردناک است و چنان در زنجیر اعمال خود گرفتارنـد که « هرگونه غرامت و جریمه آن را (فرضا داشـته باشـند و) بپردازند که خود را از مجازات نجات دهند از آن ها پذیرفته نخواهد شد : وَ اِنْ تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ لا یُؤْخَذْ مِنْها » .

چرا که « آن ها گرفتار اعمال خویش شده اند » نه راه جبران در آن روز باز است و نه زمان ، زمان توبه است به همین دلیل راه نجاتی برای آن ها تصور نمی شود : اُوْلآئِکَ الَّذینَ اُبْسِلُوا بِما کَسَبُوا».

جزء هفتم (۱۱۳)

سپس به گوشه ای از مجـازات های دردناک آن ها اشاره کرده ، می گویـد : « نوشابه ای دارنـد از آب داغ و سوزان به همراه عذاب دردناک در برابر پشت پا زدنشان به حق و حقیقت: لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمیمٍ وَ عَذابٌ اَلیمٌ بِما کانُوا یَکْفُرُونَ ».

آن ها از درون به وسیله آب سوزان می سوزند و از برون بوسیله آتش .

نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که جمله « اُوْلآئِکَ الَّذینَ اُبْسِلُوا بِما کَسَبُوا » (آن ها گرفتار اعمال خویش هستند) در حقیقت به منزله دلیـل و علت عـدم قبول غرامت و عـدم وجود ولی و شـفیع برای آن ها است ، یعنی مجازات آن ها بر اثر یـک عامـل خـارجی نیست که بتوان آن را به نوعی دفع کرد بلکه از درون ذات و صـفات و اعمـال خود آن ها سرچشـمه می گیرد، آن ها اسیر کارهای زشت خویشند،

(۱۱۴) سوره اَنعام

به همین دلیل رهایی برای آن ها ممکن نیست ، زیرا جدایی از اعمال و آثار اعمال همچون جدایی از خویشتن است .

اما بایـد توجه داشت که این شـدت و سـختی و عـدم وجود راه بازگشت و شـفاعت مخصوص کسانی است که اصـرار بر کفر داشـته انـد و به آن ادامه می دادنـد همـان طور که از جمله « بِما کانُوا یَکْفُرُونَ » اسـتفاده می شود (زیرا فعل مضارع برای بیان استمرار چیزی است) .

۷۱ قُلْ اَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّهِ مالا یَنْفَعُنا وَ لا یَضُرُّنا وَ نُرَدُّ عَلی آ اَعْقابِنا بَعْدَ اِذْ هَدینَا اللّهُ کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیطینُ فِی الْاَرْضِ حَیْرانَ لَهُ اَصْحبٌ یَدْعُونَهُ اِلَی الْهُدَی ائْتِنا قُلْ اِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الْهُدی وَ اُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعلَمینَ

بگو آیـا چیزی غیر از خـدا بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد نه زیانی و (به این ترتیب) بازگشت به عقب کنیم بعـد از آن که خداوند ما را هدایت کرده ، همانند کسی

که براثروسوسه هـای شیاطین راه راگم کرده و سـرگردان مانـده، درحـالی که یـارانی هم دارد که او را به هـدایت دعوت می کنند که به سوی ما بیا ، بگو تنها هدایت خداوند هدایت است و ما دستور داریم که تسلیم پروردگار عالمیان باشیم .

« اَعْقاب » جمع « عَقِب » به معنی پاشـنه پا است و بازگشت به روی پاشـنه پا به معنی عقب گرد و کنایه از انحراف و بازگشـت از هدف است و همان چیزی است که امروز از آن به « اِرْتِجاع » تعبیر می کنند .

« اِسْتَهْوَتْهُ » از ماده « هَوی » است و این جمله به معنی وادار

کردن کسی به پیروی از هوی و هوس است و « حَیْرانَ » در لغت به معنی رفت و آمد است و معمولاً ـ کنایه از سرگردانی می باشد ، چون افراد به سرگردانی مقداری راه می روند سپس بازمی گردند ، بنابراین آیه فوق افرادی را که از ایمان به سوی شرک بازگردند به هوی پرستان سرگردان تشبیه کرده که برنامه های زنده خود را از شیطان الهام می گیرند .

(۱۱۶) سوره اَنعام

این آیه در برابر اصراری که مشرکان برای دعوت مسلمانان به کفر و بت پرستی به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که با یک دلیل دندان شکن به آن ها پاسخ گوید و به صورت یک استفهام انکاری ازآن ها بپرسدکه « آیا شمامی گویید ما چیزی را شریک خدا قراردهیم که نه سودی به حال ما دارد که به خاطر سودش به سوی او برویم و نه زیانی دارد که از زیان او بترسیم؟: قُلْ اَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَنْفَعُنا وَ لا یَضُرُّنا » .

این جمله در حقیقت اشاره به آن است که معمولاً ـ کارهای انسان از یکی از دو سرچشمه ناشی می شود یا به خاطر جلب منفعت است (اعم از این که منفعت معنوی یا مادّی باشد) و یا به خاطر دفع ضرر است (اعم از این که ضرر معنوی یا مادّی باشد) چگونه شخصی عاقل کاری انجام می دهد که هیچ یک از این دو عامل در آن وجود نداشته باشد ؟

سپس به استدلال دیگری در برابر مشرکان دست می زند و می گوید: « اگر ما به سوی بت پرستی بازگردیم و پس از هدایت الهی در راه شرک گام نهیم بازگشت به عقب کرده ایم » و این خلاف قانون تکامل است که قانون عمومی عالم حیات می باشد : « وَ نُرَدُّ عَلی اَعْقابِنا

بَعْدَ اِذْ هَدینَا اللّهُ » .

جزء هفتم (۱۱۷)

و بعـد با یک مثال ، مطلب را روشن تر می سازد و می گویـد بازگشت از توحیـد به شـرک « همانند آن است که کسـی بر اثر وسوسه های شـیطان (یا غول های بیابانی ، به پندار عرب جاهلیّت که تصور می کردند در راه ها کمین کرده اند و مسافران را بـه بیراهـه هـا می کشاننـد) راه مقصـد را گم کرده و حیران و سـر گردان در بیابـان مانـده است : کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیطینُ فِی الْأَرْضِ حَیْرانَ » .

« در حـالی که یارانی دارد که او را به سوی هـدایت و شاه راه دعوت می کننـد و فریاد می زننـد به سوی ما بیا » ولی آن چنان حیران و سـر گردان است که گویی سخنان آنان را نمی شنود و یا قادر بر تصمیم گرفتن نیست : « لَهُ اَصْحبٌ یَدْعُونَهُ اِلَی الْهُدی ائْتِنا » .

و درپایان آیه به پیامبر دستور می دهد که با صراحت بگوید :

(۱۱۸) سوره اَنعام

« هـدایت تنهـا هـدایت خـدا است و مـا مأموریت داریم که فقط در برابر پروردگار عالمیان تسـلیم شویم : قُلْ اِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الْهُدی وَ اُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعلَمینَ » .

این جمله در حقیقت دلیل دیگری بر نفی مذهب مشرکان است زیرا تنها در برابر کسی باید تسلیم شد که مالک و آفریدگار و مربّی جهان هستی است نه بت ها که هیچ نقشی در ایجاد و اراده این جهان ندارند .

در این جا سؤالی پیش می آید که مگر پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت پیرو مذهب مشرکان بوده است که می گوید : « وَ نُرَدُّ

عَلی اَعْقابِنا : آیا به حال سابق بازگردیم » در حالی که می دانیم او هیچ گاه در برابر بت سجده نکرد و در هیچ تاریخی چنین چیزی ننوشته اند ، اصولاً مقام عصمت چنین اجازه ای را نمی دهد .

در پاسخ باید گفت : این جمله در حقیقت از زبان جمع مسلمین است ، نه از زبان شخص پیامبر صلی الله علیه و آله لذا با صیغه و ضمائر جمع ادا شده است .

جزء هفتم (۱۱۹)

۷۲ وَ اَنْ اَقیمُواالصَّلوهَ وَاتَّقُوهُ وَ هُوَالَّذی اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ

و این که نماز را برپادارید و از او بپرهیزید و او است که به سوی او محشور خواهید شد.

در حقیقت در این چند جمله کوتاه برنامه ای که پیامبر به سوی آن دعوت می کرده و از حکم عقل و فرمان خدا سرچشمه گرفته ، به صورت یک برنامه چهارماده ای که آغازش توحید و انجامش معاد و مراحل متوسط آن محکم ساختن پیوندهای الهی و پرهیز از هرگونه گناه می باشد ارائه داده شده است .

۷۳ وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَالاَْرْضَ بِالْحَقِّ وَ یَوْمَ یَقُولُ کُنْ فَیَکُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ عالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهدَهِ وَهُوَالْحَکیمُ الْخَبیرُ

او کسی است که آسمان ها و زمین را به حق آفرید و آن روز که به آن ها می گوید موجود باش ، موجود می شود،

سخن او حق است و در آن روز که در صور دمیده می شود حکومت مخصوص او است ، از پنهان و

آشکار باخبر است و حکیم و آگاه می باشد .

منظور از « حَقّ » در جمله بالا همان هـدف و نتیجه و مصالـح و حکمت ها است یعنی هر چیزی را برای خاطر هـدف و نتیجه و مصلحتی آفرید ، در حقیقت این جمله شبیه مطلبی است که در سوره ۲۷ / ص آمده آن جا که می فرماید : « وَ ما خَلَقْنَا السَّمآءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلًا : ما آسمان و زمین و آن چه در میان آن ها است بیهوده و بی هدف نیافریدیم » .

بعضی احتمال داده اند که منظور از جمله « وَ یَوْمَ یَقُولُ کُنْ فَیَکُونُ » همان آغاز آفرینش و مبدأ جهان هستی باشد که همه چیز به فرمـان او ایجـاد شـده است ، ولی بـا تـوجه به این که « یَقُولُ » فعـل مضـارع است و این که قبـل از این جمله اشـاره به اصـل آفرینش شـده و هم چنین بـا توجه به جمله هـای بعـد می توان گفت که این جمله مربوط به رسـتاخیز و فرمان الهی درباره آن است .

جزء هفتم (۱۲۱)

ضمنـا منظـور از جمله « کُنْ فَیَکُونُ » این نیست که خداونـد یـک فرمـان لفظی به عنوان « موجود بـاش » صـادر می کنـد بلکه منظور این است هرگـاه اراده او به آفرینش چیزی تعلّق گیرد ، بـدون نیـاز به هیـچ عامـل دیگری ، اراده اش جامه عمل به خود می پوشـد ، اگر اراده کرده است یک دفعه موجود شود ، یک دفعه موجود خواهـد شد و اگر اراده کرده است تدریجا موجود گردد ، برنامه تدریجی آن شروع خواهد شد .

بعـداضافه می کنـد که«گفتارخداونـد حق است»یعنی همـان طـورکه آغـاز آفرینش بر اسـاس هـدف و نـتیجه و مصـلحت بود، رستاخیز نیز همان گونه

ص:۸۴

خواهد بود : (قَوْلُهُ الْحَقُّ) .

« و در آن روز که در صور دمیده می شود و قیامت برپامی گردد ، حکومت و مالکیّت مخصوص ذات پاک او است : وَ لَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ» .

درست است که مالکیّت و حکومت خداوند برتمام عالم هستی از آغاز جهان بوده و تا پایان جهان و در عالم قیامت ادامه خواهد داشت و اختصاصی به روز رستاخیز ندارد ، ولی از آن جا که در این جهان یک سلسله عوامل و اسباب درپیشبرد هدف ها و انجام کارها مؤثر است گاهی این عوامل و اسباب انسان را از خداوند که مُسَبِّبُ الْأَسْباب است غافل می کند ، اما در آن روز که همه این اسباب ازکارمی افتد، مالکیّت و حکومت اواز هرزمان آشکارتر و روشن تر می گردد ، درست نظیر آیه دیگری که می گوید : « لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ : حکومت و مالکیّت امروز (روز قیامت) برای کی است ؟ تنها برای خداوند یگانه پیروز است » (۱۶ / غافر) .

(۱۲۲) سوره اَنعام

درباره این که منظور از « صُور » که در آن دمیده می شود چیست و چگونه « اسرافیل » در صور می دمد تا جهانیان بمیرند و باردیگر در صور می دمد تا همگی زنده شوند و قیامت برپا گردد ، در ذیل آیه ۶۸ سوره زُمَر به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد ، زیرا تناسب بیشتری با آن آیه دارد .

جزء هفتم (۱۲۳)

و در پایان آیه اشاره به سه صفت از صفات خدا کرده ، می گوید : « عِلِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهدَهِ » در آیات مربوط به رستاخیز غالبا به این

صفات خدا اشاره شده است که او هم آگاه است و هم قادر و حکیم یعنی به مقتضای علم و آگاهیش اعمال بندگان را می داند و به مقتضای قدرت و حکمتش به هرکس جزای مناسب می دهد .

آیا آزر پدر ابراهیم بود ؟

۷۴ وَ اِذْ قالَ اِبْراهیمُ لِاَبیهِ ءَ ازَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْناما ءالِهَهً اِنیّ اَریکَ وَ قَوْمَکَ فی ضَللٍ مُبینٍ

(به خاطر بیاورید) هنگامی که ابراهیم به مربّیش (عمویش) آزر گفت : آیا بت ها را خدایان خود انتخاب می کنی ، من تو و جمعیّتت را در گمراهی آشکار می بینم .

کلمه « اَبْ » در لغت عرب غالبا بر پدر اطلاق می شود و گاهی بر جدّ مادری و عمو و هم چنین مربّی و معلّم و کسانی که برای تربیت انسان به نوعی زحمت کشیده اند نیز گفته شده است ، ولی شک نیست که به هنگام اطلاق این کلمه اگر قرینه ای در کار نباشد قبل از هر چیز « پدر » به نظر می آید .

(۱۲۴) سوره اَنعام

اکنون این سؤال پیش می آید که آیا به راستی آیه بالا می گوید : آن مرد بت پرست (آزر) پدر ابراهیم بوده است ؟ و آیا یک فرد بت پرست و بت ساز می تواند پدر یک پیامبر اُوْلُوالْعَزْم بوده باشد؟ و آیا وراثت در روحیّات انسان اثر نامطلوبی در فرزند نخواهد گذارد ؟

جمعی از مفسّران سنّی به سؤال اوّل پاسخ مثبت گفته و آزر را پدر واقعی ابراهیم می دانند ، در حالی که تمام مفسّران و دانشمندان شیعه معتقدند آزر پدر ابراهیم نبود ، بعضی او را پدر مادر و بسیاری او

را عموی ابراهیم دانسته اند .

با توجه به آن چه گفته شد معلوم می شود که تفسیر فوق برای آیه مورد بحث تفسیری است براساس قراین روشنی از خود قرآن و روایات مختلف اسلامی نه تفسیر به رأی آن چنان که بعضی از متعصّبین اهل سنت همانند نویسنده « المَنار » گفته است .

جزء هفتم (۱۲۵)

دلایل توحید در آسمان ها

۷۵ وَ کَذلِکَ نُرِیٓ اِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ

این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم،تااهل یقین گردد.

« مَلَکُوت » در اصل از ریشه « مُلْک » به معنی « حکومت و مالکیّت » است و « و » و « ت » برای تأکید و مبالغه به آن اضافه شده بنابراین منظور از آن در این جا حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی است.

آیه مورد بحث کلمه « کَذلِکَ » (این چنین ...) جلب توجه می کند و مفهوم آن این است : همان طور که زیان های بت پرستی را برای عقل و خرد ابراهیم روشن ساختیم ، حکومت و مالکیّت خدا را بر آسمان و زمین نیز به او نشان دادیم ، بعضی از مفسّران گفته اند : معنی آن این است که همان طور که آثار قدرت و حکومت خود را بر آسمان ها به تو نشان دادیم به ابراهیم نیز نشان دادیم تا به وسیله آن ها به خدا آشناتر شود.

(۱۲۶) سوره اَنعام

این آیه گویا اجمالی از تفصیلی است که در آیات بعد درباره

مشاهده وضع خورشید و ماه و ستارگان و پی بردن از غروب آن ها به مخلوق بود نشان آمده است .

یعنی قرآن ابتدامجملی ازمجموع آن قضایارا ذکرکرده، سپس به شرح آن ها پرداخته است و به این ترتیب منظوراز نشان دادن ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم روشن می شود .

و در پایان آیه می فرماید : « هدف ما این بود که ابراهیم اهل یقین گردد : وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوْقِنینَ » .

شک نیست که ابراهیم یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت اما با مطالعه در اسرار آفرینش این یقین به سرحدّ کمال رسید ، همان طور که ایمان به معاد و رستاخیز داشت ولی با مشاهده مرغان سربریده ای که زنده شدند ، ایمان او به مرحله « عَیْنُ الْیَقین » رسید.

۷۶ فَلَمّا جَنَّ عَلَیْهِ الَّیْلُ رَءَا کَوْکَبا قالَ هذا رَبّی فَلَمّا اَفَلَ قالَ لا اُحِبُّ الْاَفِلینَ

جزء هفتم (۱۲۷)

هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید ستاره ای مشاهده کرد گفت : این خدای من است ؟ اما هنگامی که غروب کرد گفت : غروب کنندگان را دوست ندارم .

« جَنَّ » از ماده « جَنّ » به معنی پوشانیدن چیزی است و در آیه مورد بحث معنی جمله این است هنگامی که شب ، چهره موجودات را از ابراهیم پوشانید ... و این که به دیوانه مَجْنُون گفته می شود به خاطر این است که گویا پرده ای بر عقل او کشیده شده است و اطلاق جِنّ بر موجود ناپیدا نیز به همین ملاحظه است و جَنین نیز به خاطر

پوشیده بودن در درون رحم مادر است و اطلاق جَنَّت بر بهشت و بر باغ به خاطر آن است که زمینش زیردرختان پوشیده است و قلب را جَنان می گویند چون در میان سینه نهفته است و یا این که اسرار انسان را نهفته می دارد .

در این که منظور از « کَوْکَبا » (ستاره ای) کدام ستاره بوده است ؟

(۱۲۸) سوره اَنعام

میان مفسّـِران گفتگو است ، ولی بیشتر مفسّـِران سـتاره زُهْرَه یا مشتری را ذکر کرده اند و از پاره ای از تواریخ استفاده می شود که این هردو سـتاره در زمان های قـدیم مورد پرسـتش بوده و جزء آلِهَه (خدایان) محسوب می شده است،ولی درحدیثی که ازامـام علی بن موسـی الرضا در « عیون الاخبار » نقل شـده تصـریح گردیـده است که این سـتاره ، سـتاره زُهْرَه بوده است ، در تفسیر علی بن ابراهیم نیز از امام صادق این موضوع روایت شده است (۱)

بعضـی از مفسّـِران گفته اند که مردم کلده و بابل در آن جا مبارزات خود را با بت پرسـتان شـروع کرده هریک از سیّارات را خالق یا ربّ النوع موجوداتی می شـناختند ، « مِرّیـخ » را رَبُ النَّوْع جنگ و « مشتری » را رَبُّ النَّوْع عَـدَل و عِلْم و « عَطارُد » را رَبُ النَّوْعِ وزیران ... و « آفتاب » را پادشاه همه می دانستند .(۲)

جزء هفتم (۱۲۹)

۷۷ فَلَمّا رَءَاالْقَمَرَ بازِغا قالَ هذا رَبّی فَلَمّآ اَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ

ص:۸۹

۱- « تفسیر نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۷۳۵ و ۷۳۷ .

۲- « تفسیرابوالفتح »، جلد ۴ ، صفحه ۴۶۷ .

يَهْدِنى رَبّى لَاَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّآلّينَ

و هنگامی که ماه را دید (که سینه افق را) می شکافد گفت: این خدای من است ؟ اما هنگامی که (آن هم) افول کرد گفت : اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند مسلما از جمعیّت گمراهان خواهم بود .

« بازِغ » از ماده « بَزْغ » در اصل به معنی شکافتن و جاری ساختن خون است و لذا به جراحی کردن بیطار (دامپزشک) بَزْغ گفته می شود و اطلاق این کلمه بر طلوع آفتاب یا ماه در حقیقت آمیخته با یک نوع تشبیه زیبا است زیرا آفتاب و ماه به هنگام طلوع خود گویا پرده تاریکی را می شکافند ، علاوه بر این در کنار افق سرخی کمرنگی که بی شباهت به رنگ خون نیست در اطراف خود ایجاد می کنند .

(۱۳۰) سوره اَنعام

۷۸ فَلَمّا رَءَ الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبّى هذآ اَكْبَرُ فَلَمّا اَفَلَتْ قالَ يقَوْمِ اِنّى بَرِىٌ مِمّا تُشْرِكُونَ

و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می شکافت گفت: این خدای من است؟ این (که از همه) بزرگ تر است، اما هنگامی که غروب کرد گفت : ای قوم ! من از شریک هایی که شما (برای خدا) می سازید بیزارم .

۷۹ اِنّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذى فَطَرَ السَّموتِ وَ الْاَرْضَ حَنيفا وَ ما اَنَآ مِنَ الْمُشْرِكينَ

من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفریده من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.

« فَطَرَ » از مـاده « فُطُور » به معنی شـکافتن است و همـان طور که ذیـل آیه ۱۴ همین سوره نوشتیم اطلاق این کلمه بر آفرینش آسـمان و زمین شایـد به خـاطر این است که طبـق علم امروز ، روز اول جهـان توده واحـدی بوده و بعـد از هم شـکافته شـده و کرات آسمانی یکی پس از

جزء هفتم (۱۳۱)

دیگری به وجود آمده اند (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه مزبور مراجعه فرمایید) .

« حَنیف » به معنی خـالص است چنـان که شـرح آن در ذیـل آیه ۶۷ سوره آل عمران ، جلـد ۲ ، تفسـیر نمونه صفحه ۴۶۱ بیان گردید .

در تفسـیر این آیات و این که چگونه ابراهیم موحّـِد و یکتاپرست به سـتاره آسـمان اشاره کرده و می گویـد : « این خـدای من است » مفسّـِران گفتگو بسـیار کرده انـد و از میان همه تفاسـیر دو تفسـیر قابل ملاحظه تر است که هرکـدام از آن را بعضـی از مفسّران بزرگ اختیار کرده و در منابع حدیث نیز شواهدی بر آن وجود دارد :

نخست این که ابراهیم شخصا می خواست درباره خداشناسی بیندیشد و معبودی را که با فطرت پاک خویش در اعماق جانش می یافت پیـدا کنـد ، او خـدا را با نور فطرت و دلیل اجمالی عقل شـناخته بود و تمام تعبیراتش نشان می دهـد که در وجود او هیچ گونه تردیدی نداشت ، اما در جستجوی مصداق حقیقی او بود ، بلکه مصداق حقیقی او را نیز می دانست اما می خواست از طریق اسـتدلالات روشن تر عقلی به مرحله « حَقُّ الْیَقین » برسـد و این جریـان قبـل از دوران نبوت و احتمالاًـ در آغاز بلوغ یا قبل از بلوغ بود .

(۱۳۲) سوره اَنعام

در پاره ای از روایات و تواریخ می خوانیم این نخستین بار بود که ابراهیم چشمش به ستارگان آسمان افتاد و صفحه نیلگون آسمان شب با چراغ های فروزنده و پر فروغش را می دید ، زیرا مادرش او را از همان دوران طفولیّت به خاطر ترس از دستگاه نِمْرُود جَبّار در درون غاری پرورش می داد .

اما این بسیار بعید به نظر می رسید که انسانی سال ها درون غاری زندگی کند و حتّی در یک شب تاریک نیز یک گام از آن بیرون نگذارد ، شاید تقویت این احتمال در نظر بعضی به خاطر جمله « رَءَا کَوْکَبا » باشد که مفهومش این است که تا آن زمان ستاره ای را ندیده بود .

ولی این تعبیر به هیچ وجه چنین مفهومی را در بر ندارد ، بلکه منظور این است اگرچه تا آن زمان ستاره و ماه و خورشید را بسیار دیده بود ولی به عنوان یک محقّق توحید این نخستین بار بود که به آن ها نظر می دوخت و در ارتباط اُفُول و غُرُوب آن ها با نفی مقام خدایی از آن ها اندیشه می کرد ، در حقیقت ابراهیم بارها آن ها را دیده بود اما نه با این چشم .

جزء هفتم (۱۳۳)

بنابراین هنگامی که ابراهیم می گوید « هذا رَبّی » (این خدای من است) به عنوان یک خبر قطعی نیست ، بلکه به عنوان یک فرض و احتمال ، برای تفکّر و اندیشیدن است ، درست مثل این که ما می خواهیم در علّت حادثه ای پی جویی کنیم تمام احتمالات و فرض ها را یک یک مورد مطالعه قرار می دهیم و لوازم هریک را بررسی می کنیم تا علّت حقیقی را بیابیم و چنین چیزی نه کفر است و نه حتی دلالت بر نفی

ایمان می کند ، بلکه راهی است برای تحقیق بیشتر و شناسایی بهتر و رسیدن به مراحل بالاتر ایمان ، همان طور که در جریان « معاد » نیز ابراهیم برای رسیدن به مرحله شهود و اطمینان ناشی از آن درصدد تحقیق بیشتربرآمد .

در تفسیر عَیّاشی از محمّد بن مسلم از امام باقر یا صادق چنین نقل شده است : «اِنَّما کانَ اِبْراهیمُ طالِبا لِرَبِّه وَ لَمْ یَبْلُغْ کُفْرا وَ اَنَّهُ مَنْ فَکَّرَ مِنَ النّاسِ فی مِثْلِ ذلِکَ فَاِنَّهُ بِمَنْزِلَتِه : ابراهیم این سخن را به عنوان تحقیق گفت و هرگز سخن او کفر نبود و هرکس از مردم به عنوان تفکّر و تحقیق این سخن را بگوید همانند ابراهیم خواهد بود » .(۱)

در این زمینه دو روایت دیگر نیز در « تفسیر نورالثقلین » نقل شده است .

تفسیر دوم این است که ابراهیم این سخن را به هنگام گفتگو با ستاره پرستان و خورشید پرستان بیان کرد و احتمالاً بعد از مبارزات سرسختانه او در بابل با بت پرستان و خروج او از آن سرزمین به سوی شام بود که با این اقوام برخورد کرد ، ابراهیم که لجاجت اقوام نادان را

در راه و رسم غلط خود در بابل آزموده بود ، برای این که نظر عبادت کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به سوی خود جلب کند ، نخست با آن ها همصدا شد و به ستاره پرستان گفت : شما می گویید این

۱- « تفسیر نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۷۳۸ .

ستاره زهره پروردگار من است ، بسیار خوب یعنی باشد که سرانجام این عقیده را برای شما بازگو کنم ، چیزی نگذشت که چهره زمین پر فروغ ستاره در پشت پرده تاریک افق پنهان گشت این جا بود که حربه محکم به دست ابراهیم افتاد و گفت : من هرگز چنین معبودی را نمی توانم بپذیرم .

بنابراین جمله « هذا رَبّی » مفهومش این است « به اعتقاد شما این خدای من است » و یا این که آن را به عنوان استفهام گفت : آیا این خدای من است ؟

در این زمینه نیز حدیثی در «تفسیر نورالثقلین» و سایر تفاسیر از عُیُون اَخْبارُ الرِّضا نقل شده است .

چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید

(۱۳۶) سوره اَنعام

اکنون این سؤال پیش می آید که ابراهیم چگونه از غروب آفتاب و ماه و ستارگان بر نفی ربوبیّت آن ها استدلال کرد ؟

این استدلال ممکن است از سه راه باشد .

پروردگار و مُرَبّی موجودات (آن چنان که از کلمه « رَبّ » استفاده می شود) باید همیشه ارتباط نزدیک با مخلوقات خود داشته باشد ، لحظه ای نیز از آن ها جدا نگردد ، بنابراین چگونه موجودی که غروب می کند و ساعت ها نور و برکت خود را برمی چیند و از بسیاری موجودات به کلّی بیگانه می شود ، می تواند پروردگار و ربّ آن ها بوده باشد ؟

موجودی که دارای غروب و طلوع است ، اسیر چنگال

قوانین است چیزی که خود محکوم این قوانین است چگونه می تواند حاکم بر آن ها و مالک آن ها بوده باشد . او خود مخلوق ضعیفی است و سر بر فرمان آن ها و توانایی کمترین انحراف و تخلّف از آن ها را ندارد .

موجودی که دارای حرکت است حتما موجود حادثی

خواهد بود ، زیرا همان طور که مشروحا در فلسفه اثبات شده است ، حرکت همه جا دلیل بر حدوث است ، زیرا حرکت خود یک نوع وجود حادث است و چیزی که در معرض حوادث است یعنی دارای حرکت است نمی تواند یک وجود ازلی و ابدی بوده باشد .

۸۰ وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ اَتُحاجُّونّی فِی اللّهِ وَ قَدْ هَدینِ وَ لاآ اَخافُ ما تُشْرِکُونَ بِه اِلاّ اَنْ یَشآءَ رَبّی شَیْئا وَسِعَ رَبّی کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْما اَفَلا تَتَذَکَّرُونَ

قوم او (ابراهیم) با وی به گفتگو پرداختند ، گفت : چرا درباره خدا با من گفتگو می کنید در حالی که خداوند مرا (با دلایل روشن) هدایت کرده و من از آن چه شما شریک (خدا) قرار می دهید نمی ترسم (و به من زیانی نمی رسد) مگر پروردگارم چیزی را بخواهد ، آگاهی پروردگار من آن چنان وسیع است که همه چیز را دربرمی گیرد آیا متذکّر (و بیدار) نمی شوید ؟

از این آیه به خوبی استفاده می شود که جمعیّت بت پرستان قوم ابراهیم تلاش و کوشش داشتند که به هر قیمتی که ممکن است او را از عقیده خود بازدارند و به آیین بت پرستی

بکشانند ولی او با نهایت شهامت مقاومت کرد و با دلایل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت .

در این که آن ها به چه منطقی در برابر ابراهیم متوسّل شدند ، در این آیات صریحا چیزی نیامده است ، ولی از پاسخ ابراهیم اجمالاً روشن می شود که آن ها او را تهدید به کیفر و خشم خدایان و بت ها کردند و او را از مخالفت آنان بیم دادند ، زیرا در دنباله آیه از زبان ابراهیم چنین می خوانیم : « من هرگز از بت های شما نمی ترسم زیرا آن ها قدرتی ندارند که به کسی زیان برسانند : وَ لاآ اَخافَ ما تُشْرِکُونَ بِهِ » .

«هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند به من زیانی برساند مگر این که خدا بخواهد : اِلّا اَنْ یَشآءَ رَبّی شَیْئا» .

گویا ابراهیم با این جمله می خواهد یک پیشگیری احتمالی کند و

بگوید اگر در گیر و دار این مبارزه ها فرضا حادثه ای هم برای من پیش بیاید هیچ گونه ارتباطی به بت ها ندارد ، بلکه مربوط به خواست پروردگار است برای این که بت بی شعور و بی جان مالک سود و زیان خود نیست تا چه رسد به این که مالک سود و زیان دیگری باشد .

سپس می گوید : « علم و دانش پروردگار من آن چنان گسترده و وسیع است که همه چیز را دربرمی گیرد : وَسِعَ رَبّی کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْما ». این جمله در حقیقت دلیلی برای جمله سابق است و آن این که بت ها هرگز نمی توانند منشأ سود و زیانی باشند ، زیرا هیچ گونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان ، علم و شعور و آگاهی است ، تنها خدایی که علم و دانشش همه چیز را احاطه کرده

است می تواند منشأ سود و زیان باشد ، پس چرا از خشم غیر او بترسم ؟

و سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه ، آنان را مخاطب ساخته می گوید: « آیا با این همه باز متذکر و بیدار نمی شوید ؟ : اَفَلا تَتَذَکَّرُونَ ».

۸۱ وَ کَیْفَ اَخافُ ماۤ اَشْرَکْتُمْ وَ لا تَخافُونَ اَنَّکُمْ اَشْرَکْتُمْ

(۱۴۰) سوره اَنعام

بِاللّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطنا فَأَیُّ الْفَریقَیْنِ أَحَقُّ بِالْاَمْنِ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

چگونه من از بت های شما بترسم در حالی که شما از این نمی ترسید که برای خدا شریکی قرارداده اید که هیچ گونه دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده ، (راست بگویید) کدام یک از این دو جمعیّت (بت پرستان و خدا پرستان) شایسته تر به امنیّت (از مجازات) هستند اگر شما می دانید .

« سُلْطان » به معنی برتری و پیروزی است و از آن جا که دلیل و برهان باعث پیروزی می شود ، نیز گاهی به آن سلطان گفته می شود و در آیه فوق به همین معنی است یعنی هیچ گونه دلیلی بر اجازه پرستش بت ها وجود ندارد و این در حقیقت مطلبی بود که هیچ بت پرستی نمی توانست آن را انکار کند ، زیرا چنین دستوری باید از طریق عقل یا وحی و نبوّت اعلام شود و هیچ یک از این دو وجود ندارد .

در واقع منطق ابراهیم در این جا یک منطق عقلی بر اساس این واقعیّت است که شما مرا تهدید به خشم بت ها می کنید در حالی که تأثیر وجودی آن ها موهوم است ، ولی از خشم خداوند بزرگ که من و شما هر دو او را پذیرفته ایم و باید پیرو دستور او باشیم و هیچ گونه

دستوری از طرف او درباره پرستش بت ها نرسیده است ترس و وحشتی ندارید ، یک موضوع قطعی را رها کرده اید و به یک موضوع موهوم چسبیده اید ؟

جزء هفتم (۱۴۱)

در آیه بعد پاسخی از زبان ابراهیم به سؤالی که خودش در آیه قبل مطرح نمود نقل شده است (و این یک شیوه جالب در استدلالات علمی است که گاهی شخص استدلال کننده سؤالی از طرف مقابل می کند و خودش بلافاصله به پاسخ آن می پردازد اشاره به این که مطلب به قدری روشن است که هر کس پاسخ آن را باید بداند) .

منظور از « ظُلْم » در این جا چیست ؟

۸۲ اَلَّذینَ ءَامَنُواْ وَ لَمْ یَلْبِسُوآا ایمنَهُمْ بِظُلْمٍ اُوْلآئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ

(۱۴۲) سوره اَنعام

(آری) آن ها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند امنیّت مال آن ها است و آن ها هدایت یافتگانند .

معروف میان مفسّران این است که به معنی « شِرْک » است و آن چه در سوره ۱۲ / لقمان وارد شده : « اِنَّ الشِّرْکِ لَظُلْمٌ عَظیمٌ : شرک ستم بزرگی است » شاهد بر این معنی گرفته اند .

در روایتی نیز از ابن مسعود نقل شده که هنگامی که این آیه (آیه مورد بحث) نازل شد بر مردم گران آمد ، عرض کردند : ای رسول خدا کیست که لااقل به خود ستم نکرده باشد (بنابراین همه مشمول این آیه اند) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « منظور آن چه شما فکر می کنید نیست آیا

گفته بنده صالح خدا (لقمان) را نشنیده اید که می گوید : (فرزندم برای خدا شریک قرار مده زیرا شرک ، ظلم بزرگی است) » .(1)

جزء هفتم (۱۴۳)

ولی از آن جا که آیات قرآن در بسیاری از موارد دو یا چند معنی را در بردارد که ممکن است یکی از دیگری گسترده تر و عمومی تر باشد ، این احتمال در آیه نیز هست که « امنیّت » اعم امنیّت از مجازات پروردگار و یا امنیّت از حوادث دردناک اجتماعی باشد .

یعنی جنگ ها ، تجاوزها ، مفاسد ، جنایات و حتی امنیّت و آرامش روحی تنها موقعی به دست می آید که در جوامع انسانی دو اصل حکومت کند ، ایمان و عدالت اجتماعی ، اگر پایه های ایمان به خدا متزلزل گردد و احساس مسؤولیت در برابر پروردگار از میان برود و عدالت اجتماعی جای خود را به ظلم و ستم بسپارد ، امنیّت در چنان جامعه ای وجود نخواهد داشت و به همین دلیل با تمام تلاش و کوششی که جمعی از اندیشمندان جهان برای برچیدن بساط ناامنی های مختلف در دنیامی کنند روزبه روز فاصله مردم جهان از آرامش و امنیّت واقعی بیشتر می گردد ، دلیل این وضع همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده :

(۱۴۴) سوره اَنعام

پایه های ایمان لرزان و ظلم جای عدالت را گرفته است. مخصوصا تأثیر ایمان در آرامش و امنیّت روحی برای هیچ کس جای تردید نیست، همان طورکه ناراحتی وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نمی باشد .

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

در بعضی از روایات نیز از امام صادق نقل شده که : « منظور از آیه فوق این است که آن هایی که به دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمینه ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او ایمان بیاورند و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند امنیّت از آن آن ها است » .(۱)

این تفسیر در حقیقت ناظر به ملاک و روح مطلب در آیه شریفه است زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است و از آن جا که رهبری علی به مقتضای «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ» پرتوی از رهبری خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است و رهبری های تعیین نشده از طرف خداوند چنین نیست ، آیه فوق با یک دید وسیع همه را شامل می شود ، بنابراین منظور از این حدیث این نیست که مفهوم آیه منحصرا این باشد ، بلکه این تفسیر پرتوی از مفهوم اصلی آیه است .

جزء هفتم (۱۴۵)

و لذا در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم که این آیه خوارج را که از ولایت ولی خدا بیرون رفتند و در ولایت و رهبری شیطان قرار گرفتند شامل می شود .(۲)

۸۳ وَ تِلْکَ حُجَّتُنآ ءَاتَیْنهآ اِبْرهیمَ عَلی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجتٍ مَنْ نَشآءُ اِنَّ رَبَّکَ حَکیمٌ عَلیمٌ

این ها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم

۱- « تفسیر نورالثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۷۴۰ .

۲- « تفسیر بُرْهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۳۸ .

درجات هرکس را بخواهیم (و شایسته باشد) بالا می بریم ، پروردگار تو حکیم و دانا است .

درست است که این استدلالات جنبه منطقی داشت و ابراهیم به نیروی عقل و الهام فطرت به آن ها رسیده بود ، ولی چون این نیروی عقل و آن الهام فطرت همه از ناحیه خدا است ، خداوند همه این استدلالات را از مواهب خویش می شمرد که در دل های آماده همچون دل ابراهیم منعکس می شود .

قابل توجه این که « تِلْکَ » در لغت عرب اسم اشاره برای بعید است ولی گاهی اهمیّت موضوع و بلند پایه بودن آن سبب می شودکه حتی یک موضوع نزدیک با اسم اشاره بعید ذکر شود ، مانند آن را در آغاز سوره بقره می خوانیم : « ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ : این کتاب بزرگ شک و تردیدی در آن راه ندارد » .

سپس برای تکمیل این بحث می فرماید : « درجات هرکس را بخواهیم بلند می کنیم : نَرْفَعُ دَرَجتٍ مَنْ نَشآءُ » (۱)

اما برای این که اشتباهی پیش نیاید نباید که گمان کنند خداوند در این ترفیع درجه تبعیضی قائل می شود می فرماید : « پروردگار تو ، حکیم و عالم است » و درجاتی را که می دهد روی آگاهی به شایستگی آن ها و موافق موازین حکمت است و تا کسی شایسته

۱- درباره « دَرَجَه » و فرق آن با « دَرَک » در جلد ۴ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۱۸۰ ، ذیل آیه ۱۴۵ سوره نِساء بحث شده است .

نباشد از آن برخوردار نخواهد شد (اِنَّ رَبَّکَ حَکیمٌ عَلیمٌ) .

۸۴وَ وَهَبْنـا لَهُ اِسْحقَ وَ یَعْقُوبَ کُلاًّ هَدَیْنا وَ نُوحـا هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِه داوُدَ وَ سُلَیْمنَ وَ اَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسیوَهرُونَ وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ

و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم و هرکدام را هدایت کردیم و نوح را (نیز) قبلاً هدایت نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم .

(۱۴۸) سوره اَنعام

اگردراین جااشاره به فرزنددیگرابراهیم،اسماعیل نشده بلکه درلابلای بحث آمده است شاید به خاطرآن است که تولد « اِسْحاق » از مادر عقیمی همچون « سارَه » آن هم در سن پیری موضوع بسیار عجیب و موهبتی غیر منتظره بود .

سپس برای بیان این که افتخار این دو تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود ، بلکه شخصا در پرتو فکر صحیح و عمل صالح نور هدایت را در قلب خود جای داده بودند ، می گوید : « هر یک از آن ها را هدایت کردیم : کُلًّا هَدَیْنا » .

و به دنبال آن برای این که تصور نشود ، در دوران های قبل از ابراهیم ، پرچم دارانی برای توحید نبودند و این موضوع از زمان او شروع شد اضافه می کند : « نوح را نیز پیش از آن هدایت و رهبری کردیم : وَ نُوحا هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ » .

ص:۱۰۲

نوح نخستین پیامبر اُوْلُواالْعَزْم است که دارای آیین و شریعت بود و سر سلسله پیامبران اُوْلُواالْعَزْم می باشد .

جزء هفتم (۱۴۹)

در حقیقت بااشاره به موقعیّت نوح که از اجداد ابراهیم است و موقعیّت جمعی از پیامبران که از دودمان و فرزندان او هستند ، موقعیّت ممتاز ابراهیم را از نظر « وراثت و ریشه » و « ثمره » وجودی مشخص می سازد .

و درتعقیب آن نام جمع کثیری ازپیامبران را که ازدودمان ابراهیم بودند می برد،نخست می گوید:« ازدودمان ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند : وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُودَ وَ سُلَیْمنَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَمُوسی وَهرُونَ » .

سپس با این جمله که « این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم » روشن می کندکه مقام و موقعیت آن ها درپرتو اعمال و کردار آن ها بود « وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ » .

در این که ضمیر « مِنْ ذُرِّیَّتِهِ » (از دودمان او) به چه کسی برمی گردد ؟ به ابراهیم یا نوح ؟ درمیان مفسران گفتگوی زیادی است ، ولی غالب مفسّران آن را به ابراهیم بازگردانیده اند و ظاهرا نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم است ، زیرا بحث آیه درباره مواهب خدا نسبت به ابراهیم می باشد ، نه درباره نوح پیغمبر ، به علاوه از روایات متعددی که بعدا نقل خواهیم کرد این موضوع نیز استفاده می شود .

۸۵وَ زَکَرِیّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ اِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّلِحینَ

(۱۵۰) سوره اَنعام

و (هم چنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر کدام از

ص:۱۰۳

صالحان بودند .

یعنی مقامات آن هاجنبه تشریفاتی و اجباری نداشت ، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیّت و عظمت یافتند .

۸۶وَ اِسْمعیلَ وَ الْیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطا وَ کُلاًّ فَضَّلْنا عَلَی الْعلَمینَ

و اسماعیل و اِلْیَسَع و یونس و لوط و هریک را بر جهانیان برتری دادیم .

در این که « اِلْیَسَعْ » چگونه نامی است و اشاره به کدام یک از

جزء هفتم (۱۵۱)

پیامبران است در میان مفسّران و ادبای عرب گفتگو است ، بعضی آن را یک نام عبری می دانند که در اصل « یُوشَع » بوده ، سپس الف و لام به آن داخل شده و شین تبدیل به سین گردیده است و بعضی معتقدند یک اسم عربی است که از یَسَعُ (فعل مضارع از ماده وُسْعَت) گرفته شده است ، این احتمال را نیز داده اند که به همین صورت نام یکی از انبیای پیشین بوده است و در هر حال از پیامبرانی است که از نسل ابراهیم می باشند .

۸۷وَ مِنْ ءآبائِهِمْ وَ ذُرِّیّتِهِمْ وَ اِخْونِهِمْ وَ اجْتَبَیْنهُمْ وَ هَدَیْنهُمْ اِلی صِرطٍ مُسْتَقیمٍ

و ازپدران آن ها و فرزندان آن ها و برادران آن ها افرادی را برگزیدیم و هدایت به راه راست نمودیم .

ممکن است کسانی از آیه اخیر که می گوید : بعضی از پدران و فرزندان و برادران آن ها را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم این چنین استفاده کنند که پدران انبیاء همگی افراد با ایمانی نبوده اند و

درمیان آن ها غیرموحد نیز وجود داشته است ، آن چنان که بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته اند ، ولی با توجه به این که منظور از « اجْتَبَیْنٰهُمْ وَ هَدَیْنٰهُمْ » به قرینه تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد ، مقام نبوّت و رسالت است ، مشکل حلّ می شود ، یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضی از آن ها را به مقام نُبُوَّت برگزیدیم و این منافاتی با موحد بودن سایرین ندارد .

(۱۵۲) سوره اَنعام

در آیه ۹۰ همین سوره (چند آیه بعد از این آیه) نیز « هدایت » به مقام نبوّت اطلاق شده است

۸۸ ذٰلِکَ هُدَی اللّٰهِ یَهْدی بِهِمَنْ یَشآءُ مِنْ عِبادِهِ وَلَوْ اَشْرَکُواْ لَحَبِطَ عَنْهُمْ مّاکانُوایَعْمَلُونَ

این هدایت خدااست که هرکس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می کند و اگر آن ها مشرک شوند آن چه را عمل می کردند نابود می گردد .

یعنی گرچه پیامبران الهی مردان صالحی بودند و با نیروی عقل و اندیشه و با تمام وجود خود در طریق هدایت گام برمی داشتند ، ولی باز

جزء هفتم (۱۵۳)

اگر توفیق الهی شامل حال آن ها نمی شد و دست پر از مهر او ، زیر بازوی آن ها را نمی گرفت ، امکان لغزش درباره همه آن ها و هرکس ، وجود داشته و دارد .

سپس برای این که کسی تصوّر نکند آن ها به اجبار در این راه گام گذاشتند و هم چنین کسی تصوّر نکند که خداوند نظر خاصّ و استثنایی و بی دلیل در مورد آن ها داشته است ، می فرماید : « اگرفرضا این

پیامبران با آن همه مقام و موقعیّتی که داشتند مشرک می شدند ، تمام اعمالشان بر باد می رفت : وَ لَوْ اَشْرَكُواْ لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ » . یعنی آن ها نیز مشمول همان قوانین الهی هستند که درباره دیگران اجرا می گردد و تبعیضی در کار نیست .

سه امتیاز مهم برای انبیاء « علیهم السلام »

۸۹ أُوْلآئِکَ الَّذينَ ءَاتَيْنهُمُ الْكِتبَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْبِهاهؤُلاآءِ فَقَدْوَكَّلْنابِهاقَوْماالَّيْسُوابِها بِكفِرينَ

آن هاكسانی هستند که کتاب و حکم و نبوّت به آنان دادیم

(۱۵۴) سوره اَنعام

و اگر نسبت به آن کفر ورزند (مهم نیست زیرا) کسانی را نگاهبان آن ساخته ایم که نسبت به آن کافر نیستند .

در این آیه به سه امتیاز مهم که پایه همه امتیازات انبیاء بوده اشاره کرده می فرماید : «أُوْلآئِکَ الَّذينَ ءَاتَيْنهُمُ الْكِتبَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ» .

البتّه منظور این نیست که همه آن ها دارای کتاب آسمانی بودند بلکه چون سخن از مجموع آن ها در میان است کتاب به مجموع نسبت داده شده ، درست مثل این است که می گوییم : در فلان کتاب دانشمندان و کتب آن ها معرفی شده است ، یعنی کتب آن هایی که کتابی تألیف کرده اند .

ضمنا دراین که منظور از «حُكْم» چیست ، سه احتمال وجود دارد :

حکم به معنی عقل و فهم و درک یعنی علاوه براین که کتاب آسمانی در اختیار آن ها گذاشتیم قدرت درک و فهم آن را به آن ها بخشیدیم زیرا وجود کتاب بدون وجود درک و فهم

ص:۱۰۶

قوی و کامل ، اثری نخواهد داشت .

جزء هفتم (۱۵۵)

مقام داوری ، یعنی آن ها در پرتو قوانین آسمانی که از کتاب الهی استفاده می کردند می توانستند در میان مردم قضاوت کنند و شرایط یک قاضی و دادرس عادل همگی درآن ها به طور کامل جمع بود .

حکومت و زمامداری ، زیرا آن ها علاوه بر مقام نبوّت و رسالت ، دارای مقام حکومت نیز بودند .

شاهد بر این معانی فوق علاوه بر این که معنی لغوی حکم با تمام این معانی تطبیق می کند این است که در آیات مختلف قرآن نیز حکم در این معانی به کار رفته است و هیچ مانعی ندارد که حکم در آیه فوق در یک معنی جامع که همه مفاهیم سه گانه فوق را شامل شود ، استعمال شده باشد ، زیرا حکم در اصل ، آن چنان که « راغب » در کتاب « مُفْرَدات » می گوید به معنی منع و جلوگیری است و از آن جا که عقل جلو اشتباهات و خلافکاری ها را می گیرد ، هم چنین قضاوت صحیح مانع از ظلم و ستم است و حکومت عادل جلو حکومت های ناروای دیگران را می گیرد ، در هریک ازاین سه معنی استعمال می شود .

(۱۵۶) سوره اَنعام

البتّه همه انبیاء دارای این همه مقامات نبودند ولی هنگامی که احکامی به جمعی اسناد داده می شود ، لزومی ندارد که همه افراد آن جمع دارای تمام آن احکام باشند ، بلکه ممکن است بعضی از آن ها فقط دارای بعضی از آن احکام باشند و لذا موضوع کتاب آسمانی که تنها برای عده ای از انبیای نامبرده وجود داشته مشکلی برای ما در فهم آیه فوق ایجاد نمی کند .

سپس می فرماید : « اگر این جمعیّت ، یعنی مشرکان و اهل مکه و مانند آن ها، این حقایق را نپذیرند ، دعوت تو بدون پاسخ نمی ماند ، زیرا ما جمعیّتی را مأموریت داده ایم که نه تنها آن را بپذیرند بلکه آن را محافظت و نگهبانی کنند جمعیّتی که در راه کفر گام برنمی دارند و در برابر حق تسلیمند : فَإِنْ یَکْفُرْ بِها هؤُلاآءِ فَقَدْ وَکَّلْنا بِها قَوْما لَیْسُوا بِها بِکفِرینَ » .

در تفسیر « المَنار » و تفسیر « روح المعانی » از بعضی از مفسّران نقل شده که منظور از این جمعیت ، ایرانیان هستند ، (که به زودی اسلام را پذیرفتند و در پیشرفت آن با تمام قوا کوشیدند و دانشمندان آن ها در فنون مختلف اسلامی کتاب های فراوان تألیف کردند) .

جزء هفتم (۱۵۷)

۹۰ اُوْلآئِکَ الَّذینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُدیهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لآ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرا اِنْ هُوَ اِلاّ ذِکْری لِلْعلَمینَ

آن ها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنان اقتدا کن (و) بگو در برابر این (رسالت و تبلیغ) پاداشی از شما نمی طلبم . این رسالت چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست (و آگاه ساختن و بیدار کردن وظیفه من است و در برابر انجام وظیفه مزد معنی ندارد) .

این آیه باردیگر تأکید می کند که اصول دعوت همه پیامبران الهی یکی است ، اگر چه از نظر ویژگی ها و خصوصیّات ، به تناسب نیازمندی های مختلف هر زمان تفاوت های قابل ملاحظه ای داشته اند و آیین های بعدی کامل تر از آیین های قبل بوده اند کلاس های

علمی و تربیتی ، تا به آخرین آن ها که برنامه نهایی است ، یعنی اسلام ، رسیده است .

(۱۵۸) سوره اَنعام

دراین که منظوراز این هدایت که باید سرمشق پیامبراسلام صلی الله علیه و آله قرار گیرد چیست ؟ بعضی از مفسّران احتمال داده اند که همان صبر و پایداری درمقابل مشکلات وبعضی گفته اندمقصودتوحید و تبلیغ رسالت است ، ولی ظاهرا هدایت مفهوم وسیعی دارد که هم توحید و سایر اصول اعتقادی را شامل می شود و هم صبر و استقامت و هم سایر اصول اخلاقی و تعلیم و تربیت .

از آن چه گفتیم روشن می شود که آیه فوق هیچ منافاتی با این ندارد که اسلام ناسخ ادیان و شرایع پیشین باشد ، زیرا نسخ تنها شامل قسمتی از احکام می شود ، نه اصول کلی دعوت آن ها .

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده می شود که « به مردم بگوید: من هیچ گونه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از شما تقاضا نمی کنم ، همان طور که پیامبران پیشین چنین درخواستی نکردند ، من هم از این سنّت همیشگی پیامبران پیروی کرده و به آن ها اقتدا می کنم »

جزء هفتم (۱۵۹)

(قُلْ لآاَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرا) .

نه تنها اقتداء به پیامبران و سنّت جاویدان آن ها ایجاب می کند که پاداشی مطالبه نکنم بلکه از آن جا که این آیین پاک که برای شما آورده ام یک ودیعه الهی است که در اختیار شما قرارمی دهم ، در برابر رساندن ودیعه الهی به شما اجر و پاداش ، مفهومی ندارد .

به علاوه این قرآن و رسالت و هدایت یک بیدار باش و

ص:۱۰۹

یادآوری به همه جهانیان است (اِنْ هُوَ اِلاّ ذِکْری لِلْعلَمینَ) .

و چنین نعمت عمومی و همگانی ، همانند نور آفتاب و امواج هوا و بارش باران است که جنبه عمومی و جهانی دارد و هیچ گاه خرید و فروش نمی شود و کسی در برابر آن اجر و پاداشی نمی گیرد ، این هدایت و رسالت نیز جنبه خصوصی و اختصاصی ندارد که بتوان برای آن پاداش قایل شد .

ضمنا از جمله اخیر به خوبی استفاده می شود که آیین اسلام جنبه قومی و منطقه ای ندارد و یک آیین جهانی و همگانی است .

(۱۶۰) سوره اَنعام

اسلام یک آیین جهانی است

۹۲ وَ هـذا کِتبٌ اَنْزَلْنهُ مُبارَکٌ مُصَدِّقُ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لِتُنْذِرَ اُمَ الْقُریوَ مَنْ حَوْلَهاوَالَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْاخِرَهِ یُؤْمِنُونَ بِه وَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ

و این کتابی است که آن را نازل کردیم ، کتابی است پربرکت که آن چه را پیش از آن آمده تصدیق می کند ، (آن رافرستادیم تا مردم را به پاداش های الهی بشارت دهی) و برای این که (مردم) اُمُ الْقُری (مکه) و آن ها که گرد آن هستند بترسانی ، آن ها که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان می آورند و مراقب نمازهای خویش می باشند .

آیات مختلف قرآن به خوبی گواهی می دهد که اسلام یک آیین جهانی است ، تعبیراتی مانند « لِاُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ : هدف من این است که همه شما و کسانی را که سخنم به آن ها می رسد با قرآن انذار

هدف کنم » (۱۹ / انعام)و « اِنْ هُوَ اِلاّ ذِکْری لِلْعالَمینَ : این قرآن

جزء هفتم (۱۶۱)

وسیله تذکر جهانیان است » (۹۰ / انعـام) « قُـلْ یـا اَیُّهـا النّـاسُ اِنّی رَسُولُ اللّهِ اِلَیْکُمْ جَمیعا : بگو ای مردم ! من رسول خـدا به سوی همه شما هستم » (۱۵۸ / اعراف) و امثال آن که در قرآن فراوان است گواه این حقیقت است و جالب این که بسیاری از این آیات در مکّه یعنی در آن موقع که هنوز اسلام از محیط این شهر تجاوز نکرده بود نازل گردید .

ولی بـاتوجه باآیه موردبحث این سؤال پیش می آیـد که چگونه هـدف بعثت پیامبر صـلی الله علیه و آله انـذار و هـدایت مردم مکه و کسانی که پیرامون آن هستند ذکر شده ؟ آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد ؟

اتفاقا این ایراد از بعضـی از یهود و بعضـی دیگر از پیروان مـذاهب دیگر نقل شده است و به گمان خود حربه محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته اند که آن را در منطقه خاصی ، محدود می سازد (یعنی مکه و اطراف مکه) (۱)

(۱۶۲) سوره اَنعام

این ایراد بـا توجه به دو نکته کاملاًـ روشن می شود و نه تنهـا این آیه منافات با جهانی بودن اسـلام نـدارد بلکه می توان گفت یکی از دلایل جهانی بودن آن است :

قَرْیَه در زبـان قرآن ، به معنی هرگونه آبـادی است اعم از این که شـهر بزرگ باشـد و یـا کوچـک و یا روسـتا ، مثلاً در سوره یوسف از

۱- در « تفسیر المَنار » ، جلد ۷ ، صفحه ۶۲۱ ، در « تفسیر فی ظِلال » جلد ۳ ، صفحه ۳۰۵ از پاره ای از مستشرقین این ایراد نقل شده است .

زبـان برادران و در مقابل پـدر چنین می خوانیم : « وَ اسْـئَلِ الْقَرْیَهَ الَّتی کُنّا فیها : از قریه ای که در آن بودیم سؤال کن » (۸۲ / یوسـف) و می دانیـم که این سـخن را پس از بـاز گشت از پـایتخت مصـر و مـاجرای توقیـف برادر آن هـا « بِنْیـامین » از طرف دسـتگاه عزیز مصـر بـوده است و هم چنین می خـوانیم : « وَ لَـوْ اَنَّ اَهْـلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنـا عَلَیْهِمْ بَرَکـاتٍ مِنَ السَّمـاءِ وَ الْاَرْضِ : اگر مردمی که در آبادی های روی زمین زند گی می کنند ، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند

جزء هفتم (۱۶۳)

برکات از آسـمان و زمین بر آن ها خواهیم گشود » (۹۶/اعراف) بدیهی است منظور در این جا خصوص روستاها نیست بلکه همه نقاط مسکونی جهان را شامل می شود .

از طرف دیگر در روایات متعددی می خوانیم خشـکی های زمین از زیرخانه کعبه گسترده شدند و از آن به نام « دَحْوُالْاَرْضِ » (گسترش زمین) یاد شده است .

این را نیزمی دانیم که در آغـاز بر اثر بـاران هـای سـیلابی تمـام کره زمین از آب پوشـیده بود ، آب هـا تـدریجا فرونشسـتند و درنقاط پست زمین قرار گرفتند و خشـکی ها تدریجا از زیر آب ، سـربرآوردند ، طبق روایات اسـلامی نخستین نقطه ای که از زیر آب سربرآورد ، سرزمین مکه بود .

و اگر ارتفاع این سـرزمین در حال حاضـر بلنـدترین ارتفاع زمین های دنیا نیست هیچ گونه منافاتی با این سـخن ندارد ، زیرا از آن روز صدها میلیون سال می گذرد و تاکنون وضع نقاط روی زمین به کلی

ص:۱۱۲

دگرگون شده ، بعضی از کوه ها در اعماق اقیانوس ها قرار گرفته و بعضی از اعماق اقیانوس ها تبدیل به قلّه کوه شده است و این از مسلمات علم زمین شناسی و جغرافیای طبیعی است .

(۱۶۴) سوره اَنعام

کلمه « اُم » به معنی اصل و اساس و ابتداء و آغاز هرچیزی است .

با توجه به آن چه گفته شد روشن می شود که اگر به مکه اُمُّ الْقُری می گویند به خاطر این است که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکی های روی زمین است و بنابراین «وَ مَنْ حَوْلَها» (کسانی که پیرامون آن هستند) تمام مردم روی زمین را شامل می شود .

آیات گذشته پیرامون جهانی بودن اسلام نیز این تفسیر را تأیید می کند ، هم چنین نامه های فراوانی که پیامبر برای زمامداران بزرگ دنیا مانند کَسْری و قَیْصَر نوشت و شرح آن در جلد دوم تفسیر نمونه ، صفحه **۴۵۲** گذشت گواه دیگری بر این موضوع می باشد .

شکافنده صبح

جزء هفتم (۱۶۵)

۹۵ اِنَّ اللّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ ذلِکُمُ اللّهُ فَأَنّی تُؤْفَکُونَ

خداوندشکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج می سازد و مرده را از زنده ، این است خدای شما پس چگونه از حقّ منحرف می شوید ؟

« فالِق » از ماده « فَلَق » به معنی شکافتن چیزی و

جداکردن بعضی ازبعض دیگر است (۱)

« حَبّ » و « حَبَّه » به معنی دانه های خوراکی و غذایی است ، مثل گندم و جو و آن چه که قابل درو کردن است ولی گاهی به دانه های دیگر گیاهان نیز گفته می شود .(۲)

« نَوی » به معنی هسته است و این که بعضی گفته اند مخصوص هسته خرما است شاید به خاطر این بوده باشد که عرب به واسطه شرایط خاص محیطش هنگامی که این کلمه را به کار می برد فکرش متوجه هسته خرما می شود. در این آیه باردیگر روی سخن را به مشرکان کرده و دلایل توحید را در ضمن عبارات جالب و نمونه های زنده ای از اسرار کائنات و نظام آفرینش و شگفتی های خلقت ، شرح می دهد .

باید توجه داشت که مهم ترین لحظه ، در حیات یک گیاه همان لحظه شکافتن دانه و هسته است که همانند لحظه تولّد یک طفل زمان انتقال از یک عالم به عالم دیگر محسوب می شود و مهم ترین تحول در زندگی او در این لحظه رخ می دهد .

(۱۶۶) سوره اَنعام

جالب این که دانه و هسته گیاهان غالبا بسیار محکم هستند ، یک نگاه به هسته خرما و میوه هایی مانند هلو و شفتالو و دانه های محکم بعضی از حبوبات نشان می دهد که چگونه آن نطفه حیاتی که درحقیقت نهال و درخت کوچکی است در دژی فوق العاده محکم محاصره شده

ص:۱۱۴

۱- « مُفْرَدات راغِب » ، ۳۵۸ و ۱۰۵ .

۲- « مُفْرَدات راغِب » ، ۳۵۸ و ۱۰۵ .

است ، ولی دستگاه آفرینش آن چنان خاصیّت تسلیم و نرمش به این دژ نفوذناپذیر و آن چنان قدرت و نیرو به آن جوانه بسیار لطیف و ظریفی که در درون هسته و دانه پرورش می یابد ، می دهد که بتواند دیواره آن را بشکافد و از میان آن قد برافرازد ، به راستی این حادثه در جهان گیاهان حادثه شگرفی است که قرآن به عنوان یک نشانه توحید انگشت روی آن گذاشته است. سپس می گوید :(يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَىِّ) .

جزء هفتم (۱۶۷)

در حقیقت این جمله که نظیر آن در قرآن کرارا دیـده می شود اشـاره به نظـام مرگ و حیات و تبـدیل یکی به دیگری است ، گاهی از مواد آلی بی جان انواع چهره های حیات و زندگی در دل اقیانوس ها و اعماق جنگل ها و صـحراها و بیابان ها بیرون می فرسـتد و از ترکیب موادی که هرکـدام به تنهـایی سمّ کشـنده ای هسـتند مواد حیـات بخش می سازد و گاهی به عکس با دگرگونی مختصری موجودات زنده نیرومند و پرقدرت را به موجود بی جانی تبدیل می کند .

مسأله حیـات و زنـدگی موجـودات زنـده اعم از گیـاهی و حیوانی ، از پیچیـده ترین مسـایلی است که هنوز علم و دانش بشـر نتوانسـته است پرده از روی اسـرار آن بردارد و به مخفی گاه آن گام بگذارد که چگونه عناصر طبیعی و موادآلی بایک جهش عظیم،تبدیل به یک موجود زنده می شوند .

(۱۶۸) سوره اَنعام

ممکن است یک روز بشـر بتوانـد با اسـتفاده از ترکیبات مختلف طبیعی در تحت شـرایط بسـیار پیچیـده ای موجود زنـده ای به صورت مونتاژ کردن اجزای یک ماشین که از پیش ساخته شده است ، بسازد ،

ولی نه عجز و ناتوانی امروز بشر و نه توانایی احتمالی او در آینـده بر این کار ، هیچ یک نمی تواند از اهمیّت موضوع حیات و حکایت نظام پیچیده آن از یک مبدأ عالِم و قاهِر بکاهد .

لـذا می بینیم قرآن برای اثبات وجود خدا بارها روی این مسأله تکیه کرده است و پیامبران بزرگی همچون ابراهیم و موسـی در برابر گردن کشانی همچون نمرود و فرعون ، به وسـیله پدیـده حیات و حکایت آن از وجود مبدأ قادر و حکیم جهان اسـتدلال می کردند.

ابراهیم به نِمْرُود می گوید : « رَبِّیَ الَّذی یُحْیی وَ یُمیتُ : خدای من کسی است که حیات می بخشد و می میراند » (۲۵۸ / بقره) و موسـی در برابر فرعون می گویـد « وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمـاءِ مـاءً فَاَخْرَجْنـا بِهِ اَزْواجـامِنْ نَبـاتٍ شَتّی:پروردگـارمن کسـی است که ازآسمان آبی فروفرستاد و زوج هایی از انواع گیاهان به وجود آورد » (۵۳ / طه) .

جزء هفتم (۱۶۹)

البتّه نبایـد فراموش کرد که پیـدایش موجودات زنـده از مواد بی جـان تنهـا در آغـاز پیـدایش حیـات در روی زمین نبوده ، هم اکنون نیز بـا جـذب آب و موّاد دیگر به سـلول هـای موجودات زنـده در حقیقت لباس حیات در انـدام این موجودات بی جان پوشانیـده می شود ، بنابراین قانونی که درعلوم طبیعی امروز مسلّم است که می گویـد در شـرایط امروز زمین هیـچ موجود بی جانی تبدیل به موجود جاندار نمی شود و هر کجا موجود زنده ای پیدا می شود حتما از تخم موجود زنده دیگری بوده است ، هیچ گونه منافاتی با آن چه گفتیم ندارد .

از روایاتی که در تفسیر این آیه یا آیات مشابه آن از امامان ما

رسیده است استفاده می شودکه حیات و مرگ مادّی نیست بلکه حیات و مرگ معنوی رانیزدربرمی گیرد(1) افراد با ایمانی را می بینیم که از پدرانی بی ایمان به وجود می آیند و افراد شرور و آلوده و بی ایمانی را مشاهده می کنیم که از نسل افراد پاک هستند و قانون وراثت را با اراده و اختیار خود نقض می کنند که این خود یکی دیگر از نشانه های عظمت آفریدگار است که چنین قدرت اراده ای به انسان بخشیده است .

(۱۷۰) سوره اَنعام

نکته دیگری که توجه به آن در این جا لازم است این است « یُخْرِجُ » که فعل مضارع است همانند « مُخْرِج » که اسم فاعل است دلالت بر استمرار دارد ، یعنی نظام پیدایش حیات از موجودات مرده و پیدایش مردگان از موجودات زنده یک نظام دایمی و عمومی در جهان آفرینش است .

۹۶ فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ الَّیْلَ سَکَنا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبانا ذلِکَ تَقْدیرُ الْعَزیزِ الْعَلیمِ

او شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است ، این اندازه گیری خداوند توانای دانا است .

«فَلَق» دراصل به معنی شکافتن است و این که صبح را فَلَق می گویند

جزء هفتم (۱۷۱)

نیزبه همین مناسبت می باشد،«إِصْباح»و «صُبْحْ» هردو به یک معنی است .

« حُسْبان » مصدر از ماده « حِساب » ، به معنی حساب کردن است

ص:۱۱۷

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، « تفسیر برهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۴۳ .

و در این جا ممکن است منظور این بوده باشد که گردش منظم و سیر مرتب این دو کره آسمانی (البته منظور از حرکت آن در نظر ما است که ناشی از حرکت زمین است) موجب می شود که شما بتوانید برنامه های مختلف زندگی خود را تحت نظام و حساب درآورید .

تعبیر بالا ـ از تعبیرهای بسیار زیبایی است که در این جا به کار رفته است ، زیرا تاریکی شب به پرده ضخیمی تشبیه شده که روشنایی سپیده دم آن را چاک زده ازهم می شکافد و این موضوع هم درباره صبح صادق تطبیق می کند و هم صبح کاذب ، زیرا کاذب به روشنایی کم رنگی گفته می شود که در آخر شب به صورت عمودی از مشرق در آسمان پاشیده می شود و همچون شکافی است که از طرف شرق به غرب در خیمه تاریك و سیاه شب پدید می آید و صبح صادق که بعد از آن طلوع می کند به شکل نوار سفید و درخشان و زیبایی است که در آغاز در پهنه افق مشرق آشکار می شود ، گویی چادر سیاه شب را از طرف پایین در امتداد شمال و جنوب شکافته و پیش می رود و تدریجا بالا آمده و سراسر آسمان را فرامی گیرد .

(۱۷۲) سوره اَنعام

قرآن علاوه براین که کراراروی نعمت نوروظلمت و شب و روز تکیه کرده، دراین جاروی مسأله طلوع صبح تکیه می کند که یکی از نعمت های بزرگ پروردگاراست زیرامی دانیم این پدیده آسمانی نتیجه وجودجوّ زمین (یعنی قشر ضخیم هوا که دور تا دور این کره را پوشانیده) می باشد ، اگر اطراف کره زمین همانندکره ماه جوّی وجودنداشت نه بین الطلوعین و فلق وجودداشت و نه سپیدی آغازشب و شفق، بلکه آفتاب همانندیک میهمان

ناخوانـده بـدون هیـچ مقدمه سـر از افق مشـرق برمی داشت و نور خیره کننده خود را در چشم هایی که به تاریکی شب عادت کرده بود فورا می پاشید

جزء هفتم (۱۷۳)

و به هنگـام غروب ماننـد یـک مجرم فراری ، یـک مرتبه از نظرها پنهان می شـد و در یک لحظه تاریکی و ظلمت وحشـتناکی همه جـا را فرامی گرفت ، امـا وجود جوّ زمین و فاصـله ای که درمیـان تـاریکی شب و روشـنایی روز به هنگـام طلوع و غروب آفتاب قرار دارد ، انسان را تدریجا برای پذیراشدن هریک از این دو پدیده متضادّ آماده می سازد و انتقال از نور به ظلمت و از ظلمت به نور ، به صورت تـدریجی و ملایم و کاملاً مطبوع و قابل تحمّل انجام می گردد ، بسـیار دیده ایم هنگام شب در یک اطاق پر نور که در یک لحظه چراغ خاموش می شود چه حالت ناراحت کننـده ای به همه دست می دهـد و اگر این خاموشـی سـاعتی طول بکشـد ، هنگـامی که چراغ بـدون مقـدمه روشن می شود باز حالت ناراحتی تازه ای به همه دست می دهـد ، نور خیره کننـده چراغ چشـم را می آزارد و برای دیـدن اشـیاء اطراف دچـار زحمت می شـویم و اگر این موضـوع تکرار پیـدا کند مسلما برای چشم زیان بخش خواهد بود ، شکافنده صبح این شکل را به صورت بسیارعالی برای بشر حل کرده است.(۱)

۱- علمای هیئت می گویند : طلوع صـبح هنگامی شروع می شود که خورشید در سمت مشرق به ۱۸ درجه فاصله به افق برسد و هنگامی تاریکی شب همه جا را می پوشاند و شـفق ناپدید می گردد که خورشید در سمت مغرب به همان ۱۸ درجه زیر افق برسد .

(۱۷۴) سوره اَنعام

ولی برای این که تصور نشود شکافتن صبح دلیل این است که تاریکی و ظلمت شب ، چیز نامطلوب و یا مُجازات و سلب نعمت است بلافاصله می فرماید خداوند : « شب را مایه آرامش قرار داد : وَ جَعَلَ الَّیْلَ سَکَنا » .

این موضوع مسلم است که انسان در برابر نور و روشنایی تمایل به تلاش و کوشش دارد ، جریان خون متوجه سطح بدن می شود و تمام سلول ها آماده فعالیّت می گردند و به همین دلیل خواب در برابر نور چندان آرام بخش نیست ولی هرقدر محیط تاریک بوده باشد خواب عمیق تر و آرام بخش تر است ، زیرا در تاریکی خون متوجه درون بدن می گردد و به طور کلی سلول ها دریک آرامی و استراحت فرومی روند ،

جزء هفتم (۱۷۵)

به همین دلیل در جهان طبیعت نه تنها حیوانات بلکه گیاهان نیز به هنگام تاریکی شب به خواب فرومی روند و بانخستین اشعه صبح گاهان جنب و جوش و فعالیّت را شروع می کنند ، به عکس دنیای ماشینی که شب را تا بعد از نیمه بیدار می مانند و روز را تا مدت زیادی بعد از طلوع آفتاب درخواب فرومی روند ونشاط وسلامت خودراازدست می دهند. در احادیثی که از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده دستورهایی می خوانیم که همه با روح این مطلب سازگار است، ازجمله درنهج البلاغه از علی نقل شده که به یکی از دوستان خود دستور داد در آغاز شب هرگز به سیر خود ادامه مده زیرا خداوند شب را برای آرامش قرارداده است و

ص:۱۲۰

آن را وقت اقامت نه کوچ کردن قرار داده در شب بدن خود را آرام بدار و استراحت کن .(۱)

در حدیثی که در کافی از امام باقر نقل شده می خوانیم :

« تَزَوَّجْ بِاللَّیْلِ فَاِنَّهُ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَنا : مراسم ازدواج را در شب قرار ده زیرا شب مایه آرامش است » (همان طور که ازدواج و آمیزش صحیح جنسی نیز آرام بخش است) .(۲)

و نیز در کتاب کافی می خوانیم که امام علی بن الحسین به خدمت کاران دستور می داد که هرگز به هنگام شب و قبل از طلوع فجر حیوانات را ذبح نکنند و می فرمود : « اِنَّ اللّهَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَنا لِکُلِّ شَیْ ءٍ: خداوند شب را برای همه چیزمایه آرامش قرارداده است » .(۳)

سپس اشاره به سومین نعمت و نشانه عظمت خود کرده : « و خورشید و ماه را وسیله حساب در زندگی شما قرار داد : وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبانا » .

این موضوع بسیار جالب توجه است که میلیون ها سال کره زمین به

دور خورشید و ماه به دور زمین گردش می کند و بر اثر آن قرص آفتاب در برابر برج های دوازده گانه فلکی در نظر ما زمینیان گردش می کند و قرص ماه با هِلال منظم خود و تغییر تدریجی و نوسان مرتب ظاهر می شود ، این گردش به قدری حساب شده است که حتی لحظه ای پس

۱- «تفسیر صافی» ، ذیل آیه .
۲- «تفسیر صافی» ، ذیل آیه .
۳- «تفسیر صافی» ، ذیل آیه .

و پیش نمی شود ، اگر طول مسیر زمین را به دور خورشید در نظر بگیریم که در یک مدار بیضی شکل که شعاع متوسط آن ۱۵۰ میلیون کیلومتر است می گردد با آن نیروی عظیم جاذبه آفتاب و هم چنین کره ماه که در هر ماه مسیر دایره مانند خود را با شعاع متوسط ۳۸۴ هزار کیلومتر طی می کند نیروی عظیم جاذبه زمین دائما آن را به سوی خود می کشد ، آن گاه متوجه خواهیم شد که چه تعادل دقیقی در میان نیروی جاذبه این کرات از یک سو و نیروی گریز از مرکز آن ها از سوی دیگر ، برقرار شده که در سیر منظم آن ها لحظه ای وقفه یا کم و زیاد ایجاد نمی کند و این ممکن نیست مگر در سایه یک علم و قدرت بی انتها که هم طرح آن را بریزد و هم آن را دقیقا اجرا کند .

(۱۷۸) سوره اَنعام

و لذا در پایان آیه می گوید : « این اندازه گیری خداوندی است که هم توانا است و هم دانا: ذٰلِکَ تَقْدیرُ الْعَزیزِ الْعَلیمِ » .

۹۷ وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ

او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکی های خشکی و دریا به وسیله آن ها هدایت شوید، نشانه ها(ی خود) را برای کسانی که می دانند (و اهل فکر و اندیشه اند) بیان داشتیم .

انسان هزاران سال است که با ستارگان آسمان و نظام آن ها آشنا است گرچه هر قدر علم و دانش انسان پیش تر رفته است به عمق این نظام واردتر شده ، ولی در هر حال همیشه کم و بیش به وضع آن ها آشنا

بوده لذا برای جهت یابی در سفرهای دریایی و خشکی بهترین وسیله او ، همین ستارگان بودند .

مخصوصا در اقیانوس های وسیع که هیچ نشانه ای برای پیدا کردن راه مقصد در دست نیست و در آن زمان دستگاه قطب نما نیز اختراع نشده بود وسیله مطمئنی جز ستارگان آسمان وجود نداشتند ، همان ها بودند که میلیون ها بشر را از گمراهی و غرقاب نجات می دادند و به سر منزل مقصود می رسانیدند .

جزء هفتم (۱۷۹)

نگاه پی در پی به صفحه آسمان در چند شب متوالی نشان می دهد که وضع قرارگرفتن ستارگان در همه جا یکنواخت است گویی ستارگان همانند دانه های مرواریدی هستند که روی یک پارچه سیاه دوخته شده اند و این پارچه را از آغاز شب از سمت مشرق به سوی مغرب می کشند و همگی با آن در حرکتند و به دور محور زمین می گردند بدون این که فاصله آن ها تغییر پیدا کند ، تنها استثنایی که به این قانون کلی می خورد این است که تعدادی ستارگان هستند که آن ها را سیارات می نامند و آن ها حرکات مستقل و مخصوص به خود دارند و مجموع آن ها از ۸ ستاره تجاوز نمی کند که ۵ عدد آن ها با چشم دیده می شوند (عَطارُد ، زُهَرَه ، زُحَل ، مِرّیخ و مُشْتَری) ولی تنها با دوربین های نجومی می توان سه سیاره دیگر (اُوْرانُوس ، نِپْتُون و پُلُوتُوْن) را مشاهده کرد ، (البتّه با توجه به این که زمین نیز یکی از سیاراتی است که به دور خورشید می گردد مجموع عدد آن ها به ۹ می رسد) .

(۱۸۰) سوره اَنعام

شاید انسان های قبل از تاریخ نیز با وضع « ثوابت » و « سیارات »

ص:۱۲۳

آشـنا بوده اند ، زیرا برای انسان هیچ منظره ای جالب تر و دل انگیزتر از منظره آسـمان در یک شب تاریک و پرستاره نیست و به همین دلیل بعید نیست که آن ها نیز برای پیدا کردن مسـیر خود از سـتارگان اسـتفاده می کردند. از بعضـی از روایات که از طرق اهل بیت علیهم السـلام وارد شده است اسـتفاده می شود که آیه فوق تفسـیر دیگری نیز دارد و آن این که منظور از نجوم رهبران الهی و هادیان راه سـعادت یعنی امامان هسـتند که مردم به وسیله آن ها در تاریکی های زندگی از گمراهی نجات می یابنـد و همان طور که بارها گفته ایم این گونه تفاسیر معنوی با تفاسـیر ظاهری و جسـمانی آیه منافاتی نداردوممکن است آیه ناظربه هردو قسمت باشد .(۱)

جزء هفتم (۱۸۱)

۹۸ وَ هُوَ الَّذی اَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْایتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ

او کسـی است که شـما را از یـک نفس آفریـد ، در حـالی که بعضـی از انسـان هـا پایدارنـد (از نظر ایمان یا خلقت کامل) و بعضی ناپایدار ، ما آیات خود را برای کسانی که می فهمند بیان نمودیم .

« مُسْتَقَرّ » در اصل از ماده « قُرّ » به معنی سرما است و از آن جا که سرمای شدید هوا انسان و موجودات دیگر را خانه نشین می کند ، این کلمه به معنی سکون و توقف و قرار گرفتن آمده است و مُسْتَقَرّ به معنی ثابت و پایدار می آید .

۱- « تفسیر نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۷۵۰ .

« مُسْتَوْدَعٌ » از ماده « وَدْع » به معنی ترک کردن است و از آن جا که امور ناپایدار محل خود را به زودی ترک می گوید ، این کلمه به معنی ناپایـدار نیز به کار می رود و وَدیعَه را از این نظر ودیعه می گوینـد که باید محل خود را ترک گوید و به دست صاحب اصلی بازگردد .

بـا مراجعه به لغت اسـتفاده می شود که « فِقْه » هرگونه علم و فهمی نیست بلکه از معلومـات حاضـر پی به معلومات غایب بردن است .(۱)

«اِنْشـاء» به معنی ایجاد و ابـداع آمیخته با تربیت و پرورش است ، یعنی نه تنها خداونـد شـما را بـدون هیـچ سابقه آفریـد ، بلکه تربیت و پرورش شما را نیز برعهده گرفت و مسلم است که اگر آفریننده ، چیزی را بیافریند ، سپس او را رها سازد زیاد قدرت نمـایی نکرده ، امـا اگر همواره او را تحت حمـایت خویش قراردهـد و لحظه ای از پرورش و تربیت او غافل نگردد ، عظمت و رحمت خود را کاملاً نشان داده است .

ضمنا نبایـد از جمله فوق این توهّم پیدا شود که « حَوّاء » مادر نخستین ما از آدم آفریده شده است (آن چنان که در تورات در فصل دوم از سفر تکوین آمده است) بلکه چون آدَم و حَوّاء طبق

روایات اسـلامی هردو از یک خاک آفریـده شده اند و هر دو یک جنس و یک نوع می باشـند کلمه « نَفْس واحِدَه » به آن ها گفته شده است (در آغاز سوره نساء نیز در این باره بحث کردیم) .

آیه فوق می گوید بعضی از انسان ها پایدارند و بعضی ناپایدار ،

۱- « مفردات راغِب » ، صفحه ۳۸۴ .

در این که منظور از این دو تعبیر در این جا چیست در میان مفسّران گفتگوی زیادی دیده می شود ، ولی از میان آن ها چند تفسیر که در عین حال منافاتی باهم ندارند و می توانند همه به عنوان تفسیر آیه پذیرفته شود نزدیک تر به نظر می رسند .

نخست این که منظوراز « مُسْتَقَرّ » انسان هایی هستندکه آفرینش آن ها کامل شده و در « قرارگاه » رحم مادر یا در روی زمین گام نهاده اند و « مُسْتَوْدَعٌ » اشاره به افرادی است که هنوز آفرینش آن ها پایان نیافته و به صورت نطفه ای در صلب پدران هستند .

دیگر این که مُسْتَقَرّ اشاره به روح انسان می باشد که موضوعی پایدار و برقرار است و مُسْتَوْدَع اشاره به جسم انسان است که ناپایدار و فانی است .

(۱۸۴) سوره اَنعام

در بعضی از روایات یک تفسیر معنوی برای این دو تعبیر نیز وارد شده که مُسْتَقَرّ اشاره به انسان هایی است که دارای ایمان پایدارند و مُسْتَوْدَع اشاره به آن ها است که ایمانی ناپایدار دارند .(۱)

این احتمال نیز وجود دارد که دو تعبیر فوق اشاره به اجزای اولیه تشکیل دهنده نطفه انسان بوده باشد ، زیرا چنان که می دانیم نطفه انسان از دو جزء یکی « اُووُل » (نطفه ماده) و دیگری « اِسْپِرْم » (نطفه نر) تشکیل شده است ، نطفه ماده در رحم تقریبا ثابت و مستقر است ، ولی نطفه های نر به صورت جانداران متحرک به سوی او با سرعت حرکت

۱- «تفسیر نُورالثَّقَلَیْن»، جلد ۱، صفحه ۷۵۰ .

می کننـد و نخستین فرد « اِسْپِرْم » که به « اُووُل » می رسد با او می آمیزد و بقیّه را عقب می راند و تخمه اولی انسان را تشـکیل می دهد .

بنابراین توجه به آفرینش انسان با این همه چهره های متفاوت و قیافه های جسـمی و روحی مختلف در خور این است که افراد نکته سنج در آن بیندیشند و خدای خود را از آن بشناسند .

جزء هفتم (۱۸۵)

۹۹ وَ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ مِنَ السَّمـآءِ مـآءً فَأَخْرَجْنـا بِه نَبـاتَ کُلِ شَـیْ ءٍفَأَخْرَجْنامِنْهُ خَضِرًانُخْرِجُ مِنْهُ حَبّا مُتَراکِبا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِیَهٌ وَ جَنّتٍ مِنْ اَعْنـابٍ وَ الزَّیْتُونَ وَ الرُّمّـانَ مُشْـتَبِها وَ غَیْرَ مُتَشـبِهٍ انْظُرُوآا اِلی ثَمَرِه اِذا اَثْمَرَ وَ یَنْعِه أِنَّ فی ذلِکُمْ لاَ ـیتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ

او کسـی است که از آسـمان آبی نازل کرد و به وسیله آن گیاهان گوناگون رویانیدیم، از آن ساقه ها و شاخه های سبز خارج سـاختیم و از آن ها دانه های متراکم و از شـکوفه نخل خوشه ها با رشـته های باریک بیرون فرسـتادیم و باغ ها ازانواع انگور و زیتون و انار شبیه به یکدیگر و بی شـباهت هنگامی که میوه می کند به میوه آن و طرز رسیدنش بنگرید که در آن نشانه هایی برای افراد با ایمان است .

(۱۸۶) سوره اَنعام

« خَضِرًا » به معنی اَخْضَـر یعنی سبز رنگ می باشـد و بنابراین تمام سبزی هاحتی جوانه های درختان را نیز شامل می شود ولی ازآیه فوق چون در پشت سر آن اشاره به دانه های غذایی شده استفاده می شود که منظور

خصوص زراعت است .

« مُتَراكِب » از مـاده « رُكُوب » به معنى سوارى است يعنى دانه هايى كه بر سـر يكـديگر سوار شـده انـد و بسـيارى از دانه هاى غذايى اين چنين هستند .

« طَلْعِ » به معنى خوشه سربسته خرما است كه در غِلاف سبز رنگ زيبايى پيچيده شده و پس از شكافته شدن از وسط آن رشته هـاى باريكى بيرون مى آيـد و همان ها بعـدا خوشه هاى خرما را تشـكيل مى دهنـدو«قِنْوان»جمع قِنْو اشاره به همين رشـته هاى باريك و لطيف است.

اين آيه آخرين آيه اى است كه در اين سلسـله بحث هـا ما را به شـگفتى هاى جهان آفرينش و شـناسايى خداونـد از طريق آن دعوت مى كند .

جزء هفتم (١٨٧)

در آغاز به يكى از مهم ترين و اساسى ترين نعمت هاى پروردگار كه مى توان آن را ريشه و مادر ساير نعمت ها دانست اشاره مى كنـد و آن پيـدايش و رشـد و نمو گياهـان و درختان در پرتو آن است و مى گويـد : « او كسـى است كه از آسـمان آبى (براى شما) فرستاد : وَ هُوَ الَّذى اَنْزَلَ مِنَ السَّمآءِ مآءً » .

ايـن كه مى گويـد از طرف آسـمان (يعنى طرف بالاـ ، زيرا آسـمان در لغت عرب به هر چيز گفته مى شـود كه در طرف بـالا قرارگرفته باشـد) به خاطر آن است كه تمام منابع آب روى زمين اعم از چشـمه ها و نهرها و قنات ها و چاه هاى عميق به آب باران منتهى مى گردد لذا كمبود باران در همه آن ها اثر مى گذارد و اگر خشك سالى ادامه يابد همگى

خشک می شوند .

سپس به اثر بارز نزول باران اشاره کرده ، می گوید : « به واسطه آن روییدنی ها را از همه نوع از زمین خارج ساختیم :فَأَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ کُلِّ شَیْ ءٍ » .

(۱۸۸) سوره اَنعام

مفسّران در تفسیر « نَباتَ کُلِّ شَیْ ءٍ » (گیاهان هر چیز) دو احتمال ذکر کرده اند نخست این که منظور از آن انواع و اصناف گیاهانی است که همه با یک آب آبیاری و از یک زمین و یک نوع خاک پرورش می یابند و این از عجایب آفرینش است که چگونه این همه انواع گیاهان با آن خواص کاملاً متفاوت و گاهی متضاد و اشکال گوناگون و مختلف همه در یک زمین و با یک آب پرورش می یابند .

دیگر این که منظور ، گیاهان مورد نیاز هرچیزی است ، یعنی هریک از پرندگان و چهارپایان و حشرات و حیوانات دریا و صحرا بهره ای از این گیاهان دارند و جالب این که خداوند از یک زمین و یک آب ، غذای موردنیاز همه را تأمین کرده است و این یک شاهکار بزرگ است که فی المثل از یک ماده معین در آشپزخانه هزاران نوع غذا برای انواع سلیقه ها و مزاج ها تهیّه کنند .

جالب تر این که نه تنها گیاهان صحرا و خشکی ها از برکت آب باران پرورش می یابند بلکه گیاهان بسیار کوچکی که در لابلای امواج آب دریاها می رویند و خوراک عمده ماهیان دریا است از پرتو نور آفتاب و دانه های باران رشد می کنند ، فراموش نمی کنم یکی از ساکنان جزایر خلیج فارس که از کمبود صید شکایت داشت در مورد بیان علّت

آن می گفت : کمبود صید ماهی به خاطر خشک سالی بوده و او معتقد بود اثر حیات بخش دانه های باران در دریا حتی بیش از خشکی ها است .

جزء هفتم (۱۸۹)

سپس به شرح این جمله پرداخته و موارد مهمّی را از گیاهان و درختان که به وسیله آب باران پرورش می یابند خاطرنشان می سازد ، نخست می گوید : « ما به وسیله آن ساقه های سبز گیاهان و نباتات را از زمین خارج ساختیم و از دانه کوچک و خشک ساقه ای با طراوت و سرسبز که لطافت و زیبایی آن چشم را خیره می کند آفریدیم : فَأَخْرَجْنا مِنْهُ خَضِرا » .

« و از آن ساقه سبز ، دانه های روی هم چیده شده (همانند خوشه گندم و ذرّت) بیرون می آوریم : نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبّا مُتَراكِبا » .

(۱۹۰) سوره اَنعام

« هم چنین به وسیله آن از درختان نخل خوشه سربسته ای بیرون فرستادیم که پس از شکافته شدن رشته های باریک و زیبایی که دانه های خرما را بر دوش خود حمل می کنند و از سنگینی به طرف پایین متمایل می شوند خارج می گردد : وِ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِيَةٌ » .

«هم چنین باغ هایی ازانگور و زیتون و انار پرورش دادیم: وَ جَنّتٍ مِنْ اَعْنابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمّانَ» .

سپس اشاره به یکی دیگر از شاهکارهای آفرینش در این درختان کرده می فرماید : « هم با یکدیگر شباهت دارند و هم ندارند : مُشْتَبِها وَ غَيْرَمُتَشبِهٍ » .

با توجه به آیه ۱۴۱ همین سوره که وصف متشابه و غیر متشابه را برای زیتون و انار ذکر کرده است استفاده می شود که در آیه

مورد بحث نیز وصف مزبور درباره همین دو درخت است.

این دو درخت از نظر شکل ظاهری و ساختمان شاخه ها و برگ ها شباهت زیادی باهم دارند درحالی که از نظر میوه و طعم و خاصیّت آن بسیار باهم متفاوتند ، یکی دارای ماده چربی و مؤثر و نیرومند و دیگری دارای ماده اسیدی و یا قندی است ، که با یکدیگر کاملاً متفاوتند ، به علاوه این دو درخت گاهی درست دریک زمین پرورش می یابند و از یک آب مشروب می شوندیعنی هم بایکدیگرتفاوت زیاددارندوهم شباهت.

سپس از میان تمام اعضای پیکر درخت بحث را روی میوه برده می گوید : « نگاهی به ساختمان میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند و هم چنین نگاهی به چگونگی رسیدن میوه ها کنید که در این ها نشانه های روشنی از قدرت و حکمت خدا برای افرادی که اهل یقین هستند است : انْظُرُوآا اِلی ثَمَرِهِ اِذآا اَثْمَرَ وَ یَنْعِهِ أِنَّ فی ذلِکُمْ لاَیتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ » .

با توجه به آن چه در گیاه شناسی از چگونگی پیدایش میوه ها و رسیدن آن ها امروز می خوانیم نکته این اهمیّت خاص که قرآن برای میوه قائل شده است روشن می شود ، زیرا پیدایش میوه ها درست همانند تولد فرزند در جهان حیوانات است ، نطفه های نر با وسایل

مخصوصی (وزش باد یا حشرات و مانند آن ها) از کیسه های مخصوص جدا می شوند و روی قسمت مادگی گیاه قرارمی گیرد ، پس از انجام عمل لقاح و ترکیب شدن با یکدیگر ، نخستین تخم و بذر تشکیل می گردد و در اطرافش انواع مواد غذایی همانند گوشتی آن را

دربرمی گیرند . این مواد غذایی از نظرساختمان بسیار متنوع و هم چنین از نظر طعم و خواص غذایی و طبی فوق العاده متفاوتند ، گاهی یک میوه (مانند انار و انگور) دارای صدها دانه است که هر دانه ای از آن ها خود جنین و بذر درختی محسوب می شود و ساختمانی بسیار پیچیده و تو در تو دارد.

شرح ساختمان همه میوه ها و مواد غذایی و دارویی آن ها از حوصله این بحث خارج است ، ولی بد نیست به عنوان نمونه اشاره ای به ساختمان میوه انار که قرآن در آیه فوق مخصوصا اشاره به آن کرده است ، بنماییم .

اگر یک انار را بشکافیم و یک دانه کوچک آن را به دست گرفته و

جزء هفتم (۱۹۳)

در مقابل آفتاب یا چراغ قرار دهیم و درست در آن دقت کنیم می بینیم از قسمت های کوچک تری تشکیل شده که همانند بطری های بسیار کوچکی در کنار هم چیده شده اند ، در یک دانه کوچک انار شاید صدها از این بطری های بسیار ریز قرار گیرد ، سپس اطراف آن ها را با پوسته ظریف که همان پوسته شفاف یک دانه انار است گرفته ، بعد برای این که این بسته بندی کامل تر و محکم تر و دورتر از خطر باشد تعدادی از دانه های انار را روی یک پایه با نظام مخصوصی چیده و پرده سفید رنگ نسبتا ضخیمی اطراف آن پیچیده و بعد پوسته ضخیم و محکمی که از دوطرف دارای لعاب خاصی است به روی همه آن ها کشیده ، تا هم از نفوذ هوا و میکروب ها جلوگیری کند و هم در مقابل ضربات آن ها را حفظ نماید و هم تبخیر آب درون دانه ها را فوق العاده کم کند . این

بسته بندی ظریف مخصوص دانه انار نیست بلکه در میوه های دیگر مانند پرتقال و لیمو نیز دیده می شود ، اما در انار و انگور بسیار ظریف تر و جالب تر است .

(۱۹۴) سوره اَنعام

گویابشر برای فرستادن مایعات از نقطه ای به نقطه دیگر از همین اصل استفاده کرده که نخست شیشه های کوچک را در یک کارتن کوچک چیده و میان آن ها را از ماده نرمی پرمی کند ، سپس کارتن های کوچک تر رادریک کارتن بزرگ تر و مجموع آن هارا به صورت یک باربزرگ به مقصد حمل می کند .

طرز قرارگرفتن دانه های انار روی پایه های داخلی و گرفتن سهم خود از آب و مواد غذایی از آن ها از این هم عجیب تر و جالب تر است ، تازه این ها چیزهایی است که با چشم می بینیم و اگر ذرات این میوه ها را زیر میکرسکوپ ها بگذاریم آن گاه جهانی پر غوغا با ساختمان های عجیب و شگفت انگیز و فوق العاده حساب شده در مقابل چشم ما مجسم می شود ، چگونه ممکن است کسی با چشم حقیقت بین به یک میوه نگاه کند و معتقد شود سازنده آن هیچ گونه علم و دانشی نداشته است؟ و این که می بینیم قرآن با جمله « اُنْظُرُوآا » (نگاه کنید) دستور به دقت کردن دراین قسمت از گیاه داده برای توجه به همین حقایق است.

جزء هفتم (۱۹۵)

این از یک سو ، از سوی دیگر مراحل مختلفی را که یک میوه از هنگامی که نارس است تا موقعی که کاملاً رسیده می شود ، می پیماید ، بسیار قابل ملاحظه است زیرا لابراتوارهای درونی میوه دایما مشغول کارند و مرتبا ترکیب شیمیایی آن را تغییر می دهند ، تا هنگامی که به

آخرین مرحله برسد و وضع ساختمان شیمیایی آن تثبیت گردد ، هریک از این مراحل خود نشانه ای از عظمت و قدرت آفریننده است .

ولی بایدتوجه داشت که به تعبیرقرآن تنهاافرادباایمان یعنی افرادحق بین و جستجوگران حقیقت، این مسایل را می بینند وگرنه با چشم عناد و لجاج و یا بابی اعتنایی و سهل انگاری ممکن نیست هیچ یک ازاین حقایق راببینیم.

۱۰۱ بَدیعُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ اَنّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ صحِبَهٌ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ

ابداع کننده آسمان ها و زمین او است چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد و حال آن که همسری نداشته و همه چیز را آفریده و او به همه چیز دانا است .

(۱۹۶) سوره اَنعام

آیا هیچ کس دیگر زمین و آسمان ها را خلق کرده و یا قدرت بر آن دارد تا شریک او در عبودیّت شمرده شود ؟ نه ، همه مخلوق هستند و سر به فرمان او و نیازمند به ذات پاک او .

به علاوه چگونه ممکن است او فرزندی داشته باشد در حالی که همسری ندارد : (اَنّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ صحِبَهٌ).

اصولاً چه نیازی به همسر دارد ، وانگهی چه کسی ممکن است همسر او باشد با این که همه مخلوق او هستند و از همه گذشته ذات مقدّس او از عوارض جسمانی پاک و منزّه است و داشتن همسر و فرزند ، یکی از عوارض روشن جسمانی و مادّی است .

بار دیگر مقام خالقیّت او را نسبت به همه چیز و همه کس و احاطه علمی او را نسبت به تمام آن ها تأکید کرده ، می گوید : « همه چیز را آفرید

و او به هر چیزی دانا است: وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ بِکَلِّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ » .

۱۰۲ ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لاآالِهَ اِلاّ هُوَ خلِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ وَکیلٌ

جزء هفتم (۱۹۷)

(آری) چنـان است خداونـد پروردگـار شـما ، هیـچ معبودی جز او نیست آفریـدگار همه چیز است، او را بپرستیـد و او حافظ و مدبّر همه موجودات است .

بنابراین کلیـد حل مشـکلات شـما فقط در دست او می باشـد و هیـچ کس غیر از او توانایی بر این کار ندارد ، زیرا غیر او همه نیازمندنـد و چشم بر احسـان او دوخته انـد بـا این حال معنی نـدارد کسـی مشـکلات خود را نزد دیگری ببرد و حلّ آن رااز او بخواهد .

قابـل توجه این که در این جا « عَلی کُلِّ شَـیْ ءٍ وَکیلٌ » گفته شـده است نه « لِکُلِّ شَـیْ ءٍ وَکیلٌ » و تفاوت میان این دو آشـکار است ، چون ذکر کلمه « عَلی » دلیل بر تسـلّط و نفوذ امر او است ، در حالی که به کار بردن کلمه « لام » نشانه تبعیّت می باشد .

و به عبارت دیگر تعبیر اوّل به معنی ولایت و حفظ است و تعبیر دوم به معنی نمایندگی .

چشم ها خدا را نمی بیند

(۱۹۸) سوره اَنعام

۱۰۳ لا تُدْرِکُهُ الْاَبْصرُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصرَ وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ

چشم ها او را درک نمی کند ولی او همه چشم ها را درک می کند و او بخشنده (انواع نعمت ها و با خبر از

ریزه کاری ها) و آگاه (از همه چیز) است .

دلایل عقلی گواهی می دهد که خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد ، زیرا چشم تنها اجسام یا صحیح تر بعضی از کیفیّات آن ها را می بیند و چیزی که جسم هم نمی باشد ، هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد و به تعبیر دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتما باید دارای مکان و جهت و مادّه باشد ، در حالی که او برتراز همه این ها است، او وجودی است نامحدود و به همین دلیل بالاتر از جهان مادّه است ، زیرا در جهان مادّه همه چیز محدود است .

در بسیاری از آیات قرآن از جمله آیاتی که درمورد بنی اسرائیل و تقاضای رؤیت خداوند سخن می گوید با صراحت کامل ، نفی امکان رؤیت ازخداوند شده است (به طوری که شرح آن درتفسیرآیه ۱۴۳/اعراف به خواست خدا خواهد آمد) .

جزء هفتم (۱۹۹)

عجیب این است که بسیاری از اهل تسنّن معتقدند که خداوند اگر در این جهان دیده نشود در عالم قیامت دیده می شود و به گفته نویسنده « تفسیر المَنار » « هذا مَذاهِبُ اَهْلِ السُّنَّهِ وَ الْعِلْمِ بِالْحَدیثِ : این عقیده اهل سنّت و دانشمندان حدیث است » (۱)و عجیب تر این که حتی محققان معاصر و به اصطلاح روشن فکران آن ها نیز تمایل به این موضوع نشان می دهند و حتی گاهی سرسختانه روی آن ایستادگی می کنند .

ص:۱۳۶

۱- « تفسیر المَنار »، جلد ۷ ، صفحه ۶۵۳ .

درحالی که بطلان این عقیده به حدّی روشن است که نیاز به بحث ندارد ، زیرا دنیا و آخرت (با توجه به معاد جسمانی) هیچ تفاوتی در این مسأله نخواهد داشت ، آیا خداوند که وجودی مافوق مادّه است در قیامت تبدیل به یک وجود مادّی می شود و از آن مقام نامحدودی به محدودی خواهد گرایید ، آیا او در آن روز تبدیل به جسم و یا عوارض جسم می شود ؟ و آیا دلایل عقلی بر عدم امکان رؤیت خدا هیچ گونه تفاوتی میان دنیا و آخرت می گذارد ؟ با این که داوری عقل در این زمینه تغییرناپذیر است .

۱۰۴ قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْها وَ مآ اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفيظٍ

دلایل روشن ازطرف پروردگارتان برای شما آمد، کسی که (به وسیله آن حقّ را) ببیند به سود خود اوست و کسی که از دیدن آن چشم بپوشد به زیان خود اوست و من شما را اجبار نمی کنم .

« بَصائِر » جمع « بَصیرَه » ازماده « بَصَر » به معنی دیدن است ، ولی معمولاً ـ در بینش فکری و عقلانی به کار برده می شود و گاهی به تمام اموری که باعث درک و فهم مطلب است ، اطلاق می گردد و در آیه فوق

به معنی دلیل و شاهد و گواه آمده است و مجموعه دلایلی راکه در آیات گذشته در زمینه خداشناسی گفته شد دربرمی گیرد بلکه مجموع قرآن در آن داخل است .

سپس برای این که روشن سازد این دلایل به قدر کافی حقیقت را

آشکار می سازد و جنبه منطقی دارد ، می گوید : « آن هایی که به وسیله این دلایل چهره حقیقت را بنگرند به سود خود گام برداشته اند و آن ها که همچون نابینایان از مشاهده آن خود را محروم سازند به زیان خود عمل کرده اند : فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها » .

و در پایان آیه از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید : « من نگاهبان و حافظ شما نیستم : وَ ما اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفیظٍ » .

دراین که منظور از این جمله چیست ، مفسّران دو احتمال داده اند ، نخست این که من حافظ اعمال و مراقب و مسؤول کارهای شما نیستم ، بلکه خداوند همه را نگاهداری می کند و پاداش و کیفر هرکس را خواهد داد ، وظیفه من تنها ابلاغ رسالت وتلاش و کوشش هرچه بیشتر

در راه هدایت مردم است. دیگر این که : من مأمور و نگاهبان شما نیستم ، که با جبر و زور شما را به ایمان دعوت کنم ، بلکه تنها وظیفه من بیان منطقی حقایق است و تصمیم نهایی با خود شما است. و مانعی ندارد که هردو معنی از این کلمه ، اراده شود .

۱۰۵ وَ کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْایتِ وَلِیَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ

واین چنین آیات را در شکل های گوناگون بیان می داریم بگذار آن هابگویند تو درس خوانده ای (و آن ها را از دگری آموخته ای) هدف ما این است که آن را برای کسانی که علم و آگاهی دارند روشن سازیم .

«نُصَرِّفُ» از ماده « تَصْریف » به معنی دگرگون ساختن و به اَشْکال

مختلف درآوردن است، اشاره به این که آیات قرآن با لحن های متفاوت و با استفاده ازتمام وسایل نفوذروانی،برای کسانی که در سطوح مختلف از نظر فکر و عقیده وسایرجنبه های اجتماعی و روانی قراردارند،نازل شده است.

جزء هفتم (۲۰۳)

لام « لِيَقُولُوا » به اصطلاح « لام عاقبت » است که برای بیان سرانجام و عاقبت چیزی آورده می شود ولی هدف اصلی آن نبوده است و « دَرَسْتَ » از ماده « درس » به معنی فراگیری است و این تهمتی بود که مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله می زدند .

تهمت به پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر فراگیری تعلیماتش از یهود و نصاری، مطلبی است که بارها از طرف مشرکان عنوان شد و هنوز هم مخالفان لجوج آن را تعقیب می کنند . در حالی که اصولاً در محیط جزیره عربستان ، درس و مکتب و علمی نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را فراگیرد و مسافرت های پیامبر صلی الله علیه و آله به خارج شبه جزیره به قدری کوتاه بود که جای این گونه احتمال ندارد معلومات یهود و مسیحیان ساکن محیط حجاز نیز به قدری ناچیز و آمیخته با خرافات بود که اصلاً قابل مقایسه با قرآن و تعلیمات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبود ، توضیح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه ۱۰۳ سوره نحل به خواست خدا خاطر نشان خواهیم ساخت .

(۲۰۴) سوره اَنعام

۱۰۶ أِتَّبِعْ ما اُوحِیَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ لا اِلهِ اِلاّ هُوَ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکینَ

ازآن چه ازطرف پروردگارت بر تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان .

ص:۱۳۹

درحقیقت این آیه یک نوع دلداری و تقویت روحیه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله است ، که در برابر این گونه مخالفان در عزم راسخ و آهنینش کمترین سستی حاصل نشود .

از آن چه گفتیم به خوبی روشن می شود که جمله « وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكينَ : از مشرکان روی بگردان و به آن ها اعتنا نکن »هیچ گونه منافاتی با دستور دعوت آن ها به سوی اسلام و یا جهاد در برابر آنان ندارد ، بلکه منظور این است که به سخنان بی اساس و تهمت های آن ها ، اعتنا نکند و در راه خویش ، ثابت قدم بماند .

وظیفه تو هدایت اجباری دیگران نیست

۱۰۷ وَ لَوْ شآءَ اللّهُ مآ اَشْرَكُوا وَ ما جَعَلْنكَ عَلَيْهِمْ حَفيظا

جزء هفتم (۲۰۵)

وَ ما اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكيلٍ

اگر خدا می خواست (همه به اجبار ایمان می آوردند و هیچ یک) مشرک نمی شدند و ما تو را مسؤول(اعمال) آن ها قرارندادیم و وظیفه نداری آن هارامجبور (به ایمان)سازی.

تفاوت « حَفیظ » و « وَکیل » در این است که حفیظ به کسی می گویند که از شخص یا چیزی مراقبت کرده و او را از زیان و ضرر حفظ می کند ، اما وکیل به کسی می گویند که برای جلب منافع برای کسی تلاش و کوشش می نماید .

شاید نیاز به تذکر ندارد که نفی این دو صفت (حفیظ و وکیل) از پیامبر صلی الله علیه و آله به معنی نفی اجبار کردن بر دفع زیان یا جلب منفعت است وگرنه پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق تبلیغ و دعوت به کارهای خیر و ترک

کارهای شرّ این دو وظیفه را در مورد آن ها به صورت اختیاری انجام می دهد .

لحن این آیات از این نظر بسیار قابل ملاحظه است که ایمان به

(۲۰۶) سوره اَنعام

خدا و مبانی اسلام هیچ گونه جنبه تحمیلی نمی تواند داشته باشد ، بلکه از طریق منطق و استدلال و نفوذ در فکر و روح افراد باید پیشروی کند ، زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد ، مهمّ این است که مردم حقایق را درک کنند و با اراده و اختیار خویش آن را بپذیرند .

قرآن بارها در آیات مختلف روی این حقیقت تأکید کرده و بیگانگی اسلام را از اعمال خشونت باری همانند اعمال کلیسا در قرون وسطی(۱)و محکمه تفتیش عقاید و امثال آن اعلام می دارد و به خواست خدا در آغاز سوره برائه علل سخت گیری اسلام در برابر مشرکان مورد بحث قرار می گیرد .

ضرورت رعایت ادب حتی در برابر خرافی ترین ادیان

جزء هفتم (۲۰۷)

ص:۱۴۱

۱- « قرون وسطی » به دوران یک هزار ساله ای گفته می شود که از قرن ۶ میلادی شروع و به قرن ۱۵ پایان می یابد ، این دوران یکی از تاریک ترین دوران هایی است که بر اروپا و مسیحیّت گذشته است و جالب این که عصر طلایی اسلام درست در وسط قرون وسطی قرار دارد .

۱۰۸ وَ لا تَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدْوا بِغَیْرِ عِلْمٍ کَذلِکَ زَیَّنّا لِکَلِّ اُمَّهٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ اِلی رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَیُنَبِّئُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ

(معبود) کسانی را که غیرخدا را می خوانند دشنام ندهید مبادا آن ها (نیز) از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند، این چنین برای هرامّتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت آن ها به سوی پروردگارشان است و آن ها را از آن چه عمل می کردند آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد) .

به طوری که از بعضی روایات استفاده می شود ، جمعی از مؤمنان بر اثر ناراحتی شدید که از مسأله بت پرستی داشتند ، گاهی بت های مشرکان را به باد ناسزا گرفته و به آن ها دشنام می دادند ، قرآن صریحا از این موضوع، نهی کرد و رعایت اصول ادب و عفت و نزاکت در بیان را ، حتی در برابر خرافی ترین و بدترین ادیان ، لازم می شمارد .

دلیل این موضوع ، روشن است ، زیرا با دشنام و ناسزا نمی توان

(۲۰۸) سوره اَنعام

کسی را از مسیر غلط بازداشت ، بلکه به عکس ، تعصّب شدید آمیخته با جهالت که در این گونه افراد است ، سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لجاجت افتاده ، در آیین باطل خود راسخ تر شوند ، سهل است زبان به بدگویی و توهین نسبت به ساحت قدس پروردگار بگشایند ، زیرا هر گروه و ملتی نسبت به عقاید و اعمال خود ، تعصّب دارد .

در روایات اسلامی نیز منطق قرآن درباره ترک دشنام به گمراهان و منحرفان ، تعقیب شده و پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستور داده اند همیشه روی منطق و استدلال تکیه کنند و به حربه بی حاصل دشنام نسبت به معتقدات مخالفان ، متوسّل نشوند ، در نهج البلاغه می خوانیم که علی به جمعی از یارانش که پیروان معاویه را در

ایام جنگ صفین دشنام می دادند می فرماید : « اِنّی اَکْرَهُ لَکَمْ اَنْ تَکَونُوا سَبّابینَ وَ لکِنَّکَمْ لَوْ وَصَفْتُمْ اَعْمالَهُمْ وَ ذَکَرْتُمْ حالَهُمْ کـانَ اَصْوَبَ فِی الْقَوْلِ وَ اَبْلَغَ فِی الْعُـذْرِ : من خوش نـدارم که شـما فَحّـاش باشـید ، اگر شـما به جـای دشـنام ، اعمـال آن ها را برشمرید و حالات آن ها را

متذکر شوید (و روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمایید) به حق و راستی نزدیک تر است و برای اتمام حجّت بهتر » .(۱)

ولی اگر مـا در وضـع عـوام لجوج و متعصّب دقت کنیم خـواهیم دیـد که این موضـوع چنـدان تعجّب نـدارد ، این گـونه افراد هنگـامی که نـاراحت شونـد ، سـعی دارنـد طرف را به هر قیمتی که شـده است ناراحت کننـد ، حتی اگر از طریق بـدگویی به معتقدات مشترک طرفین باشد « آلوسـی » دانشـمند معروف سنّی ، در تفسـیر « روح المعانی » نقل می کند که بعضـی از عوام جاهل هنگامی مشاهده کردبعضـی از شـیعیان سبّ شـیخین می کند، ناراحت شد و شروع به اهانت به مقام علی کرد ، هنگامی که ازاو سؤال کردند چرابه علی که مورد احترام تواست اهانت می کنی؟ گفت: من می خواسـتم شـیعه ها را ناراحت کنم زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده تر از این موضوع برای

آن ها ندیدم و بعد او را به توبه از این عمل وادار ساختند .(۲)

ضمنا آیه فوق، زینت دادن اعمال نیک و بد هرکس را در نظرش ، به

۱- « نهج البلاغه » ، کلام ۲۰۶ ، صبحی صالح .
۲- «روح المعانی» «آلوسی» ، جلد ۷ ، صفحه ۲۱۸ .

خدا نسبت داده شده ، ممکن است این موضوع برای بعضی مایه تعجّب گرددکه مگر ممکن است خداوند عمل بد کسی را در نظرش زینت دهد؟

پاسخ این سؤال همان است که بارهاگفته ایم که این گونه تعبیرات، اشاره به خاصیّت و اثر عمل است، یعنی هنگامی که انسان کاری را به طور مکرّر انجام دهد،کم کم قبح و زشتی آن در نظرش ازبین می رود و حتی به صورت جالبی جلوه گر می شود و از آن جا که عِلَه الْعِلَل و مُسَبِّبُ الْأَسْباب و آفریدگار هر چیز خدا است و همه تأثیرات به خدا منتهی می شود این گونه آثار در زبان قرآن گاهی به او نسبت داده می شود (دقت کنید) .

و به تعبیر روشن تر جمله « زَیَّنّا لِکُلِّ اُمَّهٍ عَمَلَهُمْ » چنین معنی می دهد که آن ها را گرفتار نتیجه سوء اعمالشان کردیم ، تا آن جا که زشت در نظرشان زیبا جلوه کرد .

جزء هفتم (۲۱۱)

و از این جا روشن می شود این که در بعضی از آیات قرآن زینت دادن عمل به شیطان نسبت داده شده نیز منافاتی با این موضوع ندارد ، زیرا شیطان آن ها را وسوسه به انجام عمل زشت می کند و آن ها در برابر وسوسه های شیطان تسلیم می شوند و سرانجام گرفتار عواقب شوم عمل خود می گردند و به تعبیر علمی ، سببیّت از ناحیه خدا است اما ایجاد سبب به وسیله این افراد و وسوسه های شیطانی است (دقت کنید) (۱)

۱- قرآن در ۸مورد زینت دادن اعمال زشت و بدرا به شیطان نسبت داده و ۱۰مورد به صورت فعل مجهول (زُیِّنَ) آمده و ۲ مورد به خداوند نسبت داده شده، با توجه به آن چه گفته شد معنی هر سه روشن می گردد .

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۱۴۵

فهرست مطالب

ضرورت رعایت ادب حتی دربرابرخرافی ترین ادیان••• ۱۴۱

ص:۱۴۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹